مولوی محمد شیخ الاسلام مؤلف کشف الغطا برادر مولانا محمد سلام الله شارح موطا الکبیر ابن حافظ ابو المکارم
محمد فخر الدین دهلوی مترجم صحیح مسلم و شارح حصن حصین است و نسب او بشیخ عبد الحق محدث دهلوی بچهار واسطه
میرسد چنانکه در مؤلفات خود ذکر کرده است و او در زمان محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد بمنصب صدر الصدور
سرافراز بود و بعد وقعهٔ نادر شاهی ازین دار فانی رحلت نمود مزارش در دهلی بمقام قطب صاحب
در احاطهٔ مقبرهٔ شیخ عبد الحق جد او موجود است از تالیفات او شرح صحیح بخاری فارسی و رسالهٔ کشف الغطا
و رسالهٔ اطراد الاوهام عن اثر الامام و اثبات مذهب امام ابو حنیفه و غیره آن یادگار است [illegible]

الحمد لله که این رساله پر فواید در بیان مسایل موتی باستیعاب تام

از تصنیف شیخ الاسلام موسوم

کشف الغطاء عما لزم للموتی علی الاحیاء

برای فائده خاص و عام

در مطبع احمدی ۱۳۰۹ھ واقع دہلی باہتمام ظفر علی مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الملک الحی الذی خلق الموت فقصم به رقاب الجبابرة وکسر ظهور الاکاسرة وقصر امال القیاصرة الذین لم یزل قلوبهم عن ذکره نافرة حتی فجأهم الحق فاذا هم فی الحافرة فظل سرورهم بورا وسعیهم هباء منثورا وکان امر الله قدرا مقدورا له الشکر فی السموات والارض وله الحمد فی الاولی والاخرة والصلوة علی من جاء بشرائع المعاش والمصرع والمعاد بالقواطع الباهرة المتفرد بالحشر مع الاکفان یوم یحشرون عراة فی الدار العامرة وعلی اله المطهرین واصحابه ذوی الحلم والعلم والمجاهدة والمصابرة والمکارم الجزیلة الفاخرة والسلام کبیرا کثیرا اما بعد میگوید احقر انام خادم علماء کرام محمد که مدعواست بشیخ الاسلام ثبته الله علی الایمان وجعل له الحق مشهودا کالعیان که چون احکام احیاء و اموات که از معظمات مسایل مهمات است در هیچ کتابی از کتب متداوله شرعیه وفتاوی معتبره فرعیه مستوفی ومشروح نبود وبعضی فصلها که در رساله علحده جمع کرده باوجود عدم ضبط حصر درایت ودر ربط روایات از شوب شذوذ وعدم صحت نقل خالی نبود ازین سبب اکثری از مردم روزگار در تیه جهل این مسایل مانده اند ودر حقوق اموات طریق تخمین واختراع کشاده لهذا بعضی از عظماء اهل امارت وتوفیق وزین کمترین طلاب لباب تحقیق درخواست کردند که رساله در استیعاب این باب بزبان فارسی تحریر نماید تا عقده این مسایل بهمه برهمه کس کشاید لاجرم باقتضاء آن باعث قوی جزاه الله عنی وعن سایر المستفیدین بمنه الکبیر خیر الجزاء باوجود قلت فرصت بیان مستوفی این مسایل حسنی در اندک مدت

تمیق نموده و باستدعای بعضی دواعی تبدی از احکام مرض و عیادت و تداوی و صفت رو بارا
تفصیل و تحقیق افزوده و از رهگذر احتیاط تمام در نقل احکام تا که بتقیید روایات و اعتماد و ایمن
بمعاضدات معتبرات نکرده دست بقلم نکشوده و بهر روایات را بسمت اسناد و اعتضاد موسوم
بساخته مگر آنکه محل اشتباه نبوده و در مباحث مطارح الانظار با وجود سلوک طریقه اختصار زبان بیان را
بتحقیق گشاده و این عجاله علالة را بر مقدمه و چند فصول و خاتمه ترتیب داده به کشف الغطاء عما لزم للموتی
علی الاحیاء نام نهاده یارب آنرا معمول انام و مقبول خواص و عوام گردان تا عامه مردم از جهل
این مسایل برآیند و درین امور مهمه متساهل کار نفرمایند و اغلب که مداهنه در جزئیات احکام ممات
که محل انابت و عبرت است اشد باشد بگناه و از دل پر غفلت و قسوت نعوذ بالله منها و آنچه ذکر کرده ایم درین
باب صحیح و کافیست و بالله التوفیق اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و من فتنة المحیا و الممات اللهم
احینا مومنین و امتنا مومنین و ثبتنا بالقول الثابت فی الحیوة و بعد الممات و احشرنا مع العلماء
والمساکین تحت لواء محمد صلعم **مقدمه** در بیان فضیلت بیماری و احکام بیمارپرسی و علاج نمودن
و آداب آنها اما بیماری پس بدانکه در فضایل وی عموما و خصوصا و تکفیر و تطهیر وی از ذنوب و آثام
و ثبوت اجر و ثواب تمام احادیث صحاح و حسان بسیار واقع شده پاره ازان نقل کنیم در صحیح ابی
داود آمده که فرمود پیغمبر خدا صلعم بدرستی که بنده چون تقدیر میشود برای وی از درگاه عزت مرتبه و درجه
بلند که نمیتواند رسید بآن بعمل صالح خود مبتلا میگرداند او را خدای تعالی در تن یا در مال یا در اولاد
پس شکیبا میگرداند او را بران بلا تا آنکه میرساند این بنده را بمرتبه که سابق شده است مر و برا در تقدیر
و در صحیح ترمذی آمده که آنحضرت صلعم فرمود تمنا کنند اهل عافیت روز قیامت وقتیکه داده شوند اهل
بلا ثواب را ای کاش پوستهای ما بریده و پاره پاره کرده شدی در دنیا بمقراضها و امام احمد
در مسند خود آورده که فرمود آنحضرت صلعم چون بسیار شود گناهان بنده و نمی باشد او را از عملهای نیک چیزی
که بپوشد گناهان وی را و ببرد ببرد آنرا مبتلا میگرداند او را خدای تعالی باندوه تا تکفیر کند آنها را ازان
بنده و نحو آن در صحیحین نیز آمده و گفته اند که این حکم مخصوص بگناهگاران است چه احتیاج بتکفیر آنها

دست دنیا سوای آن از انبیای حضرتین صلوات الله علیهم و اولیا رضی الله عنهم که بر سبب
ایشان را مصیبتها از برای رفع درجات و بلندی مراتب ایشان باشد آنکه حکم منافق غیبت و رباده
الهی را و دا از عام برام مرفوع اند و که منافق وقتی که بیمار شود پس عافیت داده شود مثل شتر
شتریست که بسته باشند او را اهل آن پس خلاص کردند در نیافت بعدم تمیز که چرا بسته بودند و چرا
گشادند بخلاف مومن که وی یاد بنور ایمان که بیمار شدن برای تادیب و تهذیب او بوده و عافیت
برای پند پذیر شدن و شکر گذاردن قدر نعمت شناختن است و از آداب بیماری آنست که پنهان
دارد و ظاهر نکند از او کسی بغیر ضرورت حدیث آمده که کسی تپ زده شود یک ساعت و صبر و شکیبائی کند
بران مقدار در حالی که شاکر است خدا را مفاخرت می کند حق تعالی ملایکه را بآن بنده خود و گوید
د ببینید بسوی بنده من و صبر او بر بلای من یعنی این قسم بنده ها از عالم سفلی داریم که با وجود این همه کثافت
و حجب مشاهدت در این حال کربت و شدت بلا را عین مصلحت و نعمت سنجیده بزبان حال و قال را
بشکر باکشوده در اصبر کند بنویسند رهائی او از عذاب دوزخ و در حدیث قدسی پیغمبر ما چون خطا کرد
درد را بنده من پیش از سه روز پیش تحقیق شکوه من کرد و ذکر پیش از سه روز مشعر بکمال بی‌صبری
و عدم نظر بحسن مکافات است چه اگر تا این مدت قلیل صبر نماید حق جل شانه قادر است که او را صحت
از مرض و ذنوب و علت بدن مرحمت کرامت فرماید یا آنکه این تخصیص نظر بخاص اظهار پیش طبیب است
که می باید تا این مدت تحمل و توکل محض نماید و چون ضرورت شدید بوی رجوع نماید چه مبادرت باستمداد
از برای طبیب دلیل شکوه و عدم رضا بر بیماری و اضطراب است و در احیا گفته کتمان مرض از خفای
انواع بلا از کنوز بر و سعادت است و انتشار آن با قرینه کراهت شکایت و اگر نیتی صحیح در اظهار
داشته باشد لا باس است مثلا اظهار پیش طبیب بغرض مداوی یا غیر طبیب که ثقه و معتمد
باشد بقصد آنکه حسن صبر و شکر در مرض از وی بیاموزد و نحو آن و بود احمد بن حنبل که خبر میداد
بر ضعفهای که می یافت از دردی گفت و ضعف نمی کنیم الا قدرت خدا را در خود و حسن بصری گفته چون
سپاس و ثنا نیز کند مریض خدا را و بعد از آن ذکر کند اوجاع خود را این شکایت نبود

و بالجمله اعتماد کلی و مدار بر حال قلب است نه بر حال زبان زیرا چه بسیار شاکر در ظاهر شاکی اند در دل
و بسیار شاکی در ظاهر شاکر اند در دل و از جمله آداب بیماری آنست که توبه کند در ان حال از گناهان
گذشته خود و ندم و رزد و از ایندہ منزجر گردد و باز ماند و این اعظم آداب و راس و رئیس آنهاست
و یکی از مضامین حکمت بیماریست در حق مسلمانان و از انجمله است نیک وصیت کردن
اقران و اخوان خود را بر ضامند کردن منازعان او در طلب حقوق آنها و ادا کردن وامهای ذمه
او دینی و دنیوی خصوص فدیه نمازها که فوت شده اند در عمر او و بیانش بیشتر بیاید انشاء الله تعالی
و نگذارند در مرض خود دو شب مگر آنکه وصیت او بر وی نوشته باشند و نگهدار وانرا زیر تکیه خود چنانکه
ماثور است و در حدیث هست کسی که بمیرد و بخیری وصیت نکرده اذن داده نشود او را در کلام
با مردگان در عالم برزخ وقتی که ملاقی شود بایکدیگر و ملاقات کنند دیگران باهم پس گویند این کیست
که خاموش مرده است بی وصیت کذا فی الشرعیة و جایز نیست در شرع وصیت زیاده از ثلث
مال چنانکه در صحیحین از سعد بن ابی وقاص آمده که گفت چون آنحضرت صلعم بعیادت من آمد در مرضی
که مشرف شدم بموت گفتم یا رسول الله مرا مال بسیار است و سوای دختر کس من وارث نیست و در
خواستم در انکه وصیت کنم بهمه مال یا بدو ثلث یا بنصف فرمود لا یک ثلث بکن و ثلث بسیار است بدرستی
که تو اگر بمیری و بگذاری وارثان خود را تونگران بهتر است از انکه بگذاری ایشان را درویشان که دست
پیش مردم برای سوال دراز کنند و هم از انجمله است بستن سر خود را بسر بند و خوابیدن بر بستر اگرچه
در حال صحت عادت نداشت از برای یاری خواستن باین عمل بر صبر و تحمل مرض و نگهداشتن
خود از ضجر تکلف دلیری و سختی برای مقاومت بلا زیرا چه طاقت ندارد هیچ کس مقاومت و مدافعت
بلا خداوند تعالی را مرویست که آنحضرت صلعم در مرض موت عصابه بربست و هم از انجمله است نالیدن
مریض در شدت مرض خود نه از بی صبری و شکایت بلکه بجهت اظهار عجز که ملایم تر است و تخفیف حال است
وانچه در احیا از طاوس مجاهد نقل کرده که گویند نوشته میشود بر مریض انین وی در مرض و مکروه داشتند
آنرا محمول بر صدور وی بطریق جزع و فزع باشد و مرویست که پیغمبر خدا صلعم فی لبد در مرض خود نالید

و در بعضی روایات آمده نالیدن بیمار تسبیح است و بانگ کردن او تهلیل و نفس زدن صدقه
است و خواب او عبادت و گشتن از جایی بجایی جهاد است و باید که اعتقاد کند که گوید آه آه تا نفس نفس کرد حیف نور با
چنانکه گفته اند و هم از آنجاست شکر نکردن در امور جزئیه معاش که نا ملایم طبع باشد چنانکه گوید طعام
بد پخته اند و امثال آن و همچنین باید که تکلف از دروغ پرهیز نماید و نگوید نخوابیدیم تا صبح و نه در آمد
در گلوی ما چیزی چه این مبالغه از کذب خالی نباشد و طمع نکند چیزی را از آیندگان نزد وی پس بگوید
که چه چیز در آستین و جیب اوست و ریا نکند در حرکات و اعمال چنانچه در آن شده از تشنگی و قیتیکه
آید نزد وی نماید بی تابی را که ضعف مستولی شده و بود فضیل بن عیاض اضطراب آن که بند میکرد
در دروازه خود را هنگام مرض تا اگر مردم جهت عیادت بیایند خود بحضور ایشان با امثال این تکلفات
و شکایت مبتلا نشود و میگفت فضیل دوست دارم که مریض شوم بی عیادت کنندگان زیرا خوش
ندارم بیماری را مگر از برای ایشان ذکره فی الاحیاء و مستحب است مر هر مکلف را که بسیار ذکر
موت را خصوصا در هنگام مرض و در نصب العین خود دارد و یقین داند که دیر نخواهد بود و در هر نفس منتظر
باشد و در حدیث آمده که نزدیکتر از بند نعل است و استعداد کند برای وی و مهیا سازد چیزی را که بکار
از پنجه زدن و خلانیدن ناخنهای وی بکار آید و خلاصه آن خوف و خشیت الهی است تعالی شانه
و عمل بمقتضای آن و این عمل اصل و مغز جمیع اعمال است و بسیار کردن آن قطع می کند
لذتها را و محو میکند گناهان را و سهل میکند اندک شدن بلاهای بسیار را و بسیار مینماید نعمت اندک را
و صبر را ندوه دنیا را بالکلیه فرمود آن حضرت صلعم بسیار کنید یاد شکننده لذتها را و خطر تشبیه آن نیست
کرباو کنند نزدیکان و هم صحبتان گذشته خود را که مانند وی بوده اند پس یاد کند که چگونه مردند و فنا
گشتند و زیر خاک مدفون شدند و حالا چه چیز است که بر اینها میگذرد و خواهد گذشت و در
روایتی آمده است که مرده وقتی که نهاده میشود در قبر ندا میکنند او را همسایهای او از مردگان
ای آنکه پس مانده دوستان و همسایگان خود مانده شده بودی در دنیا آیا نبود ترا در آن دار الغرور
پندی آیا آگاه میکرد ترا هر چیزی که معاینه کردی و دریافتی اثر او تنبیه وقت آن نگذشته آیا نبود ترا در

آمدن ما بیندی و اندیشه کن که اینها مانند ما بوده اند از عدم بوجود آمده باز در اندک مدت همه گذاشته
و حسرتی از آن بر دل نشسته بدار الجزا شتافتند آیا ندیدی که کارهای ما از تردد تا لاش معاش
همه منقطع شده از دنیا هیچ از آن بکار نیامده و تو در نگ کردی در اینجا پس در نیافتی و تدارک
نکردی برای خود چیزی را که فوت شده بود مثل آن از برادران تو یاد کنند احوال و شداید قیامت
را که بنصوص آیات و احادیث بدان ناطق اند و یاد کنند کلام قبر را که او بزبان حال یا قال بادی گوید
من خانه کرمهایم و من خانه تنهایی و جدائی و تاریکی ام آیست چیزی که مهیا کرده ام برای تو پس چه
چیز آماده کرده تو برای من و احادیث بسیار متعدد و طرق در فضاعت و شناعت این مقام
و تفاصیل شداید و احوال اینجا و دشواری جواب سوال وارد اند اعاذنا الله منها بفضله و کرمه فرمود
پیغمبر خدا صلعم اگر بتحقیق چارپایها میدانستند از احوال موت چیزی را که میدانید شما هر آئینه نمیخوردند
از آنها فربه را یعنی همه از خوف لاغر و خشک میشدند و این اشارتست بآنکه کسانیکه با وجود علم این همه
آیات بینات که دلایل قطعیه اند بر حقیقت امور برزخ و آخرت از خواب غفلت متنبه نمیشوند که آخر
چه پیش آمدنی است حال آنها از حال بهایم بدتر است اولئک کالانعام بل هم اضل و بالجمله
اعتقاد بدان باید کرد و همیشه در هر لحظه ملحوظ باید داشت و از فضل خدای کریم از آن پناه باید جست
و بخوف و خشیت مستغرق بود و عمل بمقتضای آن باید نمود خصوص در هنگام بیماری که دلیل نزدیکی است
و باید که غمگین شود بطول صحت خود و در حدیث آمده خالی نمیباشد مومن از بیماری و خواری و نادانی
اما تمنی موت مکروه داشته اند آنرا بعضی علی الاطلاق و صحیح آنست آنچه در تجنیس و خلاصه گفته
که اگر بسبب تنگی معیشت یا غضب بود مکروه است از آنکه در حدیث آمده آرزو نکند هیچ یکی از شما موت
را برای گزندی که رسیده است با آن و اگر از برای فساد زمانه و ظاهر شدن معاصی در آن و خوف
وقوع آن در گناهان باشد لا باس به است زیرا چه در این صورت وارد شده است در حدیث
که اندرون زیر زمین بهتر است برای شما از بیرون آن و در حصن حصین ذکر کرده هر مسلمان
بیمار که دعا کند بقول خدا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین چهل مرتبه

و بمیرد در ان بیماری عطا کرده شود مر ورا مانند اجر شهید و اگر صحت یابد از ان بیماری بخشیده
میشود مر او را همه گناهان او و کسی که بگوید در بیماری لا اله الا الله والله اکبر لا اله الا الله وحده
لا شریک له لا اله الا الله له الملک وله الحمد لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله پس بمیرد
نخورد او را آتش دوزخ و محفوظ ماند از عذاب آتش دوزخ و کسی که بخواند سوره اخلاص را
در مرض موت خود محفوظ میباشد از فتنه قبر و مامون از تحیر ان و برمیدارند او را فرشتها
روز قیامت بر دستهای خود بجهة تعظیم و تکریم میگذرانند او را بسلامت از صراط مستقیم
تا بهشت مستحب است مریض را که چون صحت یابد و به شود غسل کند کذا فی الشرعة و از جمله امراض
طاعون است و در تعیین حقیقتش اختلاف بسیار است اطبا تفسیر کرده اند از بورم مولم سیاه سوزنده
که در بعضی اعضای بدن که نرم اند چون زیر بغل پس گوش یا کنج ران حادث میشود از زیاده گرمی و سیاه
میگرداند گرد خود را و گاهی سبز و سرخ نیز میباشد و فاسد میگرداند عضو را و خلیل گفته
طاعون وبا است و صاحب قاموس هر دو یکی را بیک تفسیر کرده و ابن اثیر گفته طاعون مرض
عام و وبا که فاسد میگردد بوی هوا پس فاسد میگردد مزاجها و بدنها و بعضی گفته اند طاعون طعنه
ایست از جن که مسلط میگرداند او را خدای تعالی بسبب زنا و فسادی است که عارض میشود
جوهر هوا را باسباب سماوی و ارضی و آنچه در احادیث وارد است مراد بدان موت عام و مرض عام
است چنانکه در اکثر کتب احادیث همین لفظ واقع شده نه خاص مصطلح اطبا و غلط کرده هر که
بران حمل کرده و در غیر آن قرار نداده در احادیثی که لفظ وبا و موت عام مطلق واقع شده وجه خوا
انست و در حدیث آمده که طاعون شهادت است مر امت مرا و رحمت است نیکوکاران را و گنهگاران را
و عذاب است از خدای تعالی بر کفار و حکم طاعون چنانکه مسطور در احادیث صحیحه است آنست که از انجا
نباید گریخت و در جائیکه هست نباید رفت و اگر چه گریختن در بعضی مواضع مثل خانه که در وی زلزله
باشد یا آتش گرفته یا دیواری که خم شده و می افتد درست است اما در باب طاعون جز صبر نباید
و گریختن تجویز نیافته و در حدیث صحیح تشبیه داده فرار از طاعون را بفرار از زحف یعنی

یعنی صف جنگ کافران که باتفاق گناه کبیره است و کسی که مکث کند در زمینی که واقع شده است
دران طاعون و ثابت باشد در حالی که چشم دارنده است ثواب را باشد مر او را اجر شهید و بعضی تجویز کرده
اند گریختن مر خواص را که اعتقاد داشته باشند که نافع و ضار خدا تعالی است و پرهیز ازان در عالم اسباب مانند
پرهیز از سموم است و بعضی بر اباحت فرار استدلال کنند بحدیث ابی داود که از فروة بن مسیک آورده
که گفت یا رسول الله نزد ما زمینی است که زراعت و حاصل خوب دارد و علف بسیار و ازانجا غله برای عیال
می آریم لیکن وبای آن سخت است فرمود بگذاران زمین را از خود فان من القرب التلف زیرا که حاصل
میشود از نزدیکی این مرض هلاکی و شیخ اجل بر کسانیکه تجویز کرده اند تشدید بلیغ نمود و فرمود که درینجا
جز نفی جواز صحیح نشده و قیاس طاعون بران موارد که دران فرار تجویز یافته فاسد است زیرا که شرط قیاس
عدم نص است در مقیس و غیر آن مواضع از اسباب عادیست و این از اسباب وهمی و حدیث مذکور را
بچند وجوه تضعیف نموده و بعد تسلیم صحت جواب داده که لازم نمی آید ازان جواز فرار بعد وقوع وبا
در زمینی که سکونت دارد بلکه اجتناب از نزول وبا ترک سکونت زمینی که اگر وبا آنجا واقع میشود و علاج کرده
میشود طاعون بادعیه ماثوره و بداغ کردن موضع ورم بشرط ضرورت و احتیاج بدان و نوشیدن
دواهای که دافع سم باشند چون معجون مثرودیطوس وغیره و استفراغهای از قی و خون و اسهال شکم
اما حکم تداوی لاباس به است وقتیکه اعتقاد کند بتحقیق شافی حقیقی و موثر علی الاطلاق خدا تعالی است
و شک نیست که این حکم مخصوص بتداوی بغیر محرم است وگرنه تداوی بمحرم حرام است و در نهی از تداوی
بمحرمات عموما و بخمر خصوصا احادیث متعدده آمده و مختار جمهور فقها همین است چنانچه در خلاصه و
جامع صغیر صدر شهید گفته و در بعضی روایات فقهیه آمده که اگر حذاق اطبا اتفاق کنند که این درد را
غیر ازین دوا نیست جایز است تداوی بآن ولیکن بتحقیق این صورت خالی از اشکال نیست و بعضی اطبا
اسلامیه گفته اند که قول حق عز شانه در شان خمر فرموده منافع للناس مراد بدان منفعت بدن و صحت وجود
نیست بلکه انعاش طبیعت و نشاط اوست که بتناول پیدا شود و در آخر مضر است به بدن و مهلک است
لذا الفقیه الشیخ و طیبی گفته که تداوی مستحب است نزد جمهور سلف و خلف و نیز موجب فرموده پیغمبر خدا صلعم

و تداووا عباد الله من داء الا و قد دواء الا السام و نیسین را وارد و نسید سید که آن عداد بیماری
نیست هیچ دردی مگر آنکه او را دوائی است که از دیده است خدا تعالی برای دفع وی بحکم اجرای
عادت مگر موت که در بدل دوا است و ادویه بر دو قسم است طبعیه مفرده و مرکبه و روحانیه قدسانیه
که قرآنست و اسماء الهی تعالی شانه و آنچه در معنی اوست و آنحضرت صلعم علاج میکرده است بهر دو قسم و بعض
محققین گفته اند که حکم باستحباب علی الاطلاق نیست بلکه در آنچه متیقن است دفع ضرر آن بحسب جریان
عادت مثل خوردن زنجبیل برای دفع غلبه سردی که چون بتجربه معلوم گشته که طبیعت زنجبیل حار است یقین است
که اگر در حال سردی بخورند بمقتضای عادت بحکم مضادت دفع برودت خواهد نمود و تفصیلش آنست که اسباب ازاله که کنند
هم بطریق عادت سه قسم اند یکی آنکه قطع کرده شود به تاثیر او چون آب که دور میکند تشنگی را و نان که دور
میکند گرسنگی را و ترک آن وقت احتیاج از باب توکل نیست بلکه حرام است نزد خوف مرگ و هلاک بر تقدیر
عدم استعمال دویم آنکه غالب باشد تاثیر او چون فصد برای سرسام مثلا و همچنین اکثر امور طب که در دفع
بیماری یا فاصل هرچند تاثیر غالب مینماید اما احتمال دارد که تاثیرش موقوف بر شرایط مخصوص
یا وفات باشد چنانکه در اول بود و مباشرت اینچنین اسباب نیز باک ندارد و هم منافی توکل نیست
چه توکل عمل باطن است اگر تمام اعتماد و ثقه بحق در مجاری و تغیرات احوال بحق است مباشرت این چنین
نقصان ندارد چنانکه از سلف غیر محصور ماثور است سوم اگرچه ترک دوا نیز بجهت عرفان عدم نفع دوا و حلول
موت بمکاشفه یا بودن بیماری دیرینه و علاج نفع موهوم یا بخوف عاقبت که باز دارد از توجه باصلاح بیماری
یا بقصد دوام مرض تا ثواب موعود رسد یا کفارت گناهان یا امتحان نفس در قدرت صبر یا باز داشتن
نفس از طغیان و غفلت محمود است و دلالت میکند بر کمال توکل و قوت زهد چنانچه از صدیق اکبر رض
مرویست که چون گفته شد مر او را در مرض موت که طبیبی برای تو بخواهیم تا ترا ببیند فرمود طبیب مرا دیده
است و گفته انی فعال لما ارید من کنند و دام نعلیه هر چیز را که خواهم و ابو الدرداء رض که گفته شد
مر او را آیا بخواهیم برای تو طبیبی را فرمود طبیب مرا بیمار کرده است مراد طبیب درین دو اثر کنایت است
از ذات واجب تعالی بطریق کنایه که جواب هر سوال را نه آنکه این اطلاق بطریق نسبت وارد

حقیقت حق تا گویند که اسماء الله تعالی توقیفی اند پس چگونه روا باشد اطلاق طبیب بر حق جلت شانه
بی تعلیم شارع علاوه آنکه اطلاق صحابه محمول بر توقیف است پس چرا جایز نباشد و استعمال سید المتوکلین صلعم
دوا را منافات ندارد با آنچه مذکور شد چه فضل ترک دوا نظر بجهات است که سابق ذکر یافت
و مقام آنحضرت صلعم اعلی و ارفع از ان مقامات است وجود اسباب و عدم آن و استغراق مشاهده
در هر دو حال در انجا بر یک منوال و تیره واحد است چنانکه احوال از نقصان و کمال بسوی حرم
قدسش سبیلی نه ولیکن اختیار نمودی از جهة توسعه امر و ترخیص است تا وقت احتیاج ازان باز نمانند
و تنگ نشوند سوم آنکه تاثیرش موهوم باشد چون افسونها و آنچه بدان ماند و ترک آن شرط توکل است چه
تمسک باین امور کمال اعتماد و تعلق بعالم اسباب و دلیل عدم وثوق بر مسبب الاسباب است وارد شده
در حدیث در صفت متوکلین لا یسترقون یعنی افسونها نمیخواهند و تحقیقش آنست که افسونها و تعویذها
آنچه از جنس کتاب الله سبحانه باشند یا از اسماء الهی تعالی یا حرزهای که ثابت شده اند از آنحضرت صلعم
جایز است استشفا نمودن بدان و از تاثیر حق است باتفاق و ظاهر است که عمل بآن منافی توکل
نباشد و بما سوای آن از کلمات اگر معلوم باشد معانی آن و مخالف دین و شریعت نبود نیز جایز است
در حدیث مسلم آمده لا باس بالرقی ما لم یکن فیها شرک باک نیست بر رقیها مادام که نباشد در وی چیزی
که مستلزم شرک و کفر است یعنی اسماء جن و شیاطین نباشد و استرقا باینچنین رقیها که تاثیر آن وهمی است
منافی توکل باشد و اما آنچه فهمیده نشود معنی آن رقیه بآن نتوان کرد مگر آنکه بنقل صحیح از شارع
آمده باشد چنانچه در افسون نیش کژدم بسم الله شجه قرنیه ملحه بحر قفطا و شاید که ملحق باشد باین آنچه ازین
قسم از زبان ولی صادر شود چه منع از رقیهای غیر معلومة از جهت آنست که مبادا متضمن سحر و کفر مستور
باشد که مطلع نشویم و ساحت عزت اولیا ارفع و اقدس است ازان و هم ازانجهة است که گفته اند
مکروه است خواندن رقیها که بزبان عبرانی و سریانی و مانند آن بود که معنی آن معلوم نباشد
آورده اند که یکی افسون میخواند بد آنچه معلوم نبود او را معنی آن یکی از اهل کتاب که در انجا حاضر
بود می خندید و می گفت چه شده است اینمرد را که دشنام میدهد خدا و رسول خدا را

وازینب زوجهٔ عبدالله بن مسعود مرویست آمده که چون دید عبدالله در گردن او رشته را پرسید که چیست
گفت رشته ایست که افسون کرده شده است دران پس پاره کرد عبدالله از او و فرمود
شما ای آل عبدالله بی نیازید از شرک چه متعارف دران زمانها رقیهای عهد جاهلیت بود و مشتمل بر
شرک و کلمات آن زینب بعبدالله گفت چرا میگوئی این سخن بتحقیق بود چشم من که بیرون
افتاد و از غایت وجع پس رفتم پیش فلان یهودی چون افسون خواند آرام یافت چشم من و درد رفت
از وی درد گفت عبدالله این درد چشم و به شدن آن عمل شیطان است که میخست چشم ترا
او لا و چون افسون کرده شد باز داشت درد را از چشم تو تا باعمال شرک اعتقادی حاصل کنی
و گفته اند که جن از جهت عداوتی که بالطبع با آدمیان دارند با این علاقه با شیاطین دوست اند پس چون
خوانده شود عزایم با نام شیاطین اجابت می کنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین مار گزیده
چون این نیز کاری از جن میباشد بتمثل وی بصورت مار هرگاه خوانده شود افسون با نام شیاطین
سیلان میکند سموم آن از بدن ایشان و مندفع میگردد و بالجمله اتفاق دارند علماء امت بر کراهت
رقیه بغیر کتاب الله و اسماء و صفات وی تعالی شانه و آنچه اهل تکسیر و عزایم کنند از اعمال مثل سحر و تلوین
و نقشها و حفظ ساعات نیز مکروه و حرام است نزد اهل دیانت و تقوی کذا فی شرح الشیخ و اعظم
رقیها قرآن عظیم است و افضل آن فاتحة الکتاب و معوذتین در بود پیغمبر صلعم که پناه میجست بخدا و باسماء
و صفات وی از جن و شیاطین و چشم زخم انسان تا آنکه فرود آمدند قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس پس هرگاه که نازل شدند گرفت تمسک کرد بآن دو سوره و در عمل آنحضرت صلعم بفاتحة الکتاب
نیز آثار مرویست و از جملهٔ رقیها مشهوره آیات شفا است که از امام ابوالقاسم قشیری منقول است
و شش آیات را تعیین کرده و یشف صدور قوم مؤمنین و شفاء لما فی الصدور و یخرج من بطونها
شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و اذا مرضت
فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء و حکایتی از وی در این باب نقل کنند که آنحضرت صلعم
او را در هنگام سختی مرض پسرش در خواب تلقین فرموده او نوشته و باب حل کرده بآن پسر نوشانید

فی الحال شفا یافت گویا بندی از پای او کشاده شد و سعد چلبی در حاشیه بیضاوی کتابت آن را در ظرف چینی گفته و الان معمول مشایخ همچنین است و قرات آنرا بر مریض نیز آورده و نوشتن آن از مشایخ کثیر منقول گشته و باید دانست که آیات و اسماء و ادعیه که استشفا و رقیه بدان کرده میشود با تاثیر و نفع در ذات آنهاست اما ظهور تاثیر و وصول اثر موقوف بر شرائط و معدات است نفس تفوه بجواهر کلمات و نظم آن در سلک مقال بی صدق نیت و لسان ذوقت همت و حسن اعتقاد و طهارت معتبر نبود و به محل متعلق نشود چنانکه در ادویه طبیعیه عدم تاثیر آن گاهی از جهة مخالطه مضاد است و گاهی از جهة عدم قبول طبیعت مرد و ارا و گاهی از وجود مانعی دیگر است اگرچه تاثیر آن عادی است همچنین در ادویه روحانیه کذب لسان و ضعف همت و قصور اعتقاد و عدم طهارت مضاد و مانع اند از ظهور تاثیر و وصول اثر و همچنین دعا که خلوص توجه و حضور قلب در وی نیز معتبر است و عدم اجابت وی گاهی بجهة ضعف نفس دعاست که مرضی و محبوب الهی تعالی نیست و گاهی بجهة ضعف قلب وی عدم اقبال او ست بجناب عزت در وقت دعا بحضور تام و توجه کامل و گاهی از جهة وجود مانعیت از اجابت مثل اکل حرام و ارتکاب ظلم و مانند آن والله اعلم و علمه احکم اما حکم عیادت سنت است اگر کسی باشد که متعهد بیمار گردد و واجب است اگر متعهد نبود کذا ذکره الشیخ الاجل الاکمل عبد الحق الدهلوی نے فی شرح المشکوة و سنت یکبار است و زیاده بران نفل و احادیث بسیار در فضیلت آن وارد شده در حدیث آمده پرسنده بیمار می درآید در شناسی کند در پای رحمت را تا آنکه می نشیند پیش بیمار و چون می نشیند فرو میرود دریای رحمت را و اختلاف دارند در آنکه در شروع بیماری علی الفور کند یا بعد دو سه روز جمهور علما برانند که مقید نیست بروز زمانی و امتداد بیماری چه نص حدیث موقوف بوقتی نیست و در احیا گفته که عیادت کرده نشود مگر بعد سه روز و در روایت ابن ماجه آمده که عادت شریف همچنین بود و شیخ اجل در شروح مشکوة در صحت این حدیث سخن کرده و نیز اختلاف کرده اند علما در آنکه عیادت از حقوق اسلام است یا از حقوق صحبت شیخ در شرح سفر السعادت

اسیر نیز دیدن بیمار از کتب معتبره آنست که عیادت از حقوق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب
عیادت را از حقوق صحبت آورده و در احیاء العلوم از حقوق اسلام نوشته و حدیث متفق علیه که دال
بر این است آمده که حق مسلم بر مسلم پنج است رد سلام و عیادت مریض و اتباع جنازه و اجابت دعوت
و تشمیت عاطس متفق علیه شیخ اجل در جامع البرکات گفته که حقیقت این است و اول مسامحه است که گردانیدن
اسلام را حکم صحبت زیرا که مسلمانان در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند و اشارتست بآنکه مسلمانان باید
که مصاحب یکدیگر باشند و از اینجا ظاهر شد که عیادت فاسق هم جائز است اگرچه در آن اختلاف
نقل کنند چه فاسق نزد ما اهل سنت و جماعت از اسلام بر نیاید و در خلاصه گفته اصح آنست که لا بأس
است و همچنین عیادت یهود و نصاری کذا فی الخزانة الجامع الصغیر للصدر الشهید زیرا چه این بر است
در حق ایشان و منع کرده نشده ایم ما از آن و در روایت صحیح آمده که یک جوانی از یهود که خدمت پیغمبر
صلعم میکرد بیمار شد او را عیادت فرمود و بر وی عرض اسلام نمود و در خصوص اختلاف است بعضی آنرا
که بیشتر درست صحیح کراهت باشد و سه چیز است که در بعضی احادیث آمده که در وی عیادت نیست درد چشم
و درد دمل و درد دندان بیهقی گفته که صحیح آنست که این قول یحیی بن کثیر است و رفع آن بآنحضرت صلعم
بصحت نرسیده و بر تقدیر صحت مراد آنست که سنت موکده نیست پس منافی بودن آن از مستحبات
نباشد و ثابت شده که آنحضرت صلعم زید را در درد چشم عیادت فرمود چنانچه احمد و ابو داؤد در حق زید بن
ارقم آورده اند و از آداب عیادت آنست که چون در آید بر بیمار نزدیک شود و بنشیند نزد زانوی وی
و نزد سر وی کذا فی شرح سفر السعادة عادت شریفه را بر عکس آن ذکر کرده و بگوید لا بأس
طهور ان شاء الله نیست باک از سختی بیماری که این پاک کننده است از جهت گناهان و کثافت
اخلاط پرسد او را از چگونگی حال او و از چیزی که رغبت دارد بآن و اگر مضر نباشد امر کند بدادن
آن بیمار و بشارت دهد او را بچیزی که موعود است برای بیمار از ثواب جزیل و کفارت ذنوب
و تسلی کند بحصول شفا عنقریب و درازی عمر و تقویت نماید و بصبر فرماید تا اجر نگاه دارد و چنین
نشست و راست آن بلکه نظر او باید که بسوی بیمار باشد اما بسیار نظر نکند بسوی وی

و نیز نگاه در روی وی و در بیاید بر وی در پارچهای چرکین نزده و بدحال نهد دست را
بر بدن از پیشانی و روی تا سینه و شکم یا دست او و بخواند سوره ماثوره از فاتحه و معوذتین و اخلاص
و اذا جاء نصر الله و قل یا ایها الکافرون و انا انزلناه و دعا کند برای وی و دعا خواهد
برای خود از وی و بخواند اذهب الباس رب الناس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک
لا یغادر سقما . ببر این سختی و درد را ای پروردگار آدمیان و تندرستی عطا فرما که تو ئی تندرستی
دهنده نیست شفا مگر شفا تو شفائی که نگذارد هیچ بیماری را و نیز بخواند ده مرتبه اسئل الله العظیم
رب العرش العظیم ان یشفیک سوال میکنم خدای بزرگ را که پروردگار عرش بزرگ است که تندرستی
دهد ترا در روایت ابی داود و ترمذی هفت مرتبه آمده و نیز بگوید بندا الله یشفیک من کل داء فیک
خدای تعالی شفا دهد ترا از هر رنجی که در تست و در بیاید هیچ خواندن یاسلام نیز و در نه مرتبه نقل
کرده و باید که نزد وی با چیزی نخورد و غوغا نکند و سخن بسیار که او را خوش نیاید نگوید و در نشستن
تخفیف نماید مگر آنکه بیمار نشستن او را دوست دارد و هر روز بعیادت نرود بلکه روز در میان
مگر آنکه غالب آید بر وی مرض پس هر روز عادت گیرد و در اکثری از این آداب مرویست و آنحضرت را
از برای عیادت روزی معین نبود بلکه در جمیع اوقات از روز و شب عیادت فرموده
نه آنچنانکه در مردم متعارفست که عیادت در شب نباید کرد و در روز شنبه و سه شنبه مبارک نیست
و در مواهب لدنیه گفته که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت است و بدعتی است که طبیبی یهودی
آنرا پیدا کرده و قصه اش در آن کتاب ذکر نموده و گفته که ابن صلاح قول غریب نقل کرده که عیادت
مستحب است در زمستان بشب و در تابستان بروز و شاید که حکمت در وی آن باشد
که کلفت بیمار در زمستان بدرازی شب است و در تابستان بدرازی روز و در عیادت بردن غم
و دادن آرام است مریض را پس هنگام تعب مستحب باشد انتهی **فصل** ۞ در احکام موت ملخص
باختصار و قربت موت مستحب است که چون حاضر شود موت مسلمانی را غنیمت و دوست دارد
آنرا و اظهار کراهت نکند از وی که وی کفارت و تحفه است برای هر مومن و بلغنا حضرت

حق جل شانه مشتاق و خوشوقت گردد و در حدیث آمده کسی که دوست دارد لقاء خدارا دوست
دارد خدای تعالی لقاء او را و لب یاد کند ذکر خدا را و پرسیده شد از آنحضرت صلعم از بهترین اعمال فرمود
افضل اعمال آنست که بمیری تو در حالی که زبان تو تر باشد بذکر خدا و باید که همگی بسوی وی متوجه باشد
و بر کند دل خود را از دنیا و آنچه در آنست و دور کند همت خود را از اسباب و احباب و بریده کند
از طاقت و قوت خود و بالجمله اعتماد کند بر فضل پروردگار کریم خود و دعا کند بصدق قلب که محفوظ
دارد خدای تعالی بر وی نزد انقطاع وی از دنیا چیزی را که تفضیل کرده بود بر وی نزد اتصال وی
به دنیا از نور ایمان و توحید و نیک گرداندگان خود را بخدای کریم خود عز شانه که رحمت او بر غضب
او سبقت کرده • بمقتضای کرم و محض فضل خود خواهد بخشید و بودند سلف هم که دوست
میداشتند برای محتضر یاد کردن اعمال نیک خود را تا حاصل شود مراد را حسن ظن بخدا
و در شرعة الاسلام منع کرده از احضار عمل خیر و شر در آن وقت و گفته که یاد کردن اعمال در آن وقت
باز میدارد او را از حسن ظن به پروردگار خود و درست داشتن امید فضل و در او تواند که محمول باشد
بر منع از یاد کردن اعمال خیر بطریق اعتماد بر آن و استحقاق آن مر ثواب را و گرنه یاد کردن نکوئیها
خود بطریق علامت ثواب بموجب وعده مخبر صادق برای تقویت حسن ظن با اعتماد در حصول ثواب
بر مجرد فضل ممنوع نیست و علتی که بیان کرده منع آن را نمیخواهد و احادیث بسیار در فضل حسن
ظن وارد شده خصوصا در این هنگام و گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف
غالب بود و چون وقت موت در رسد بشارت امید غالب آید اما حدیث ایمان در این هنگام که ایمان
یأس خوانند باتفاق جمهور علما معتبر نبود و شیخ اجل اکمل در تکمیل الایمان گفته و در اخبار آمده
که هر یک در وقت موت جای خود را می بیند مومن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون
کافر در حالت عیان آرد این ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید که بغیب و باختیار بنده
و قصد و امتثال امر مولی و اطاعت فرمان وی تعالی باشد و ایمان این حالت ایمان بغیب
نبود بلکه اضطراری بود چنانچه روز قیامت همه کافران فریاد بر آرند که ربنا ابصرنا و سمعنا

فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون خداوندا دیده ما بینا شد و گوش ما شنوا گشت و یقین دریافتیم
که آنچه پیغمبران تو خبر داده بودند حق است مارا بدنیا باز فرست تا عمل صالح کنیم و مستحق ثواب شویم
این ایمان و اقرار و اعتراف بحق در آن وقت فائده ندارد و تمامه اهل حق از اول تا آخر اتفاق دارند
که ایمان یاس مقبول نیست در حدیث آمده است که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر غرغره کنایه از
حالت موت شدت و سکرات و رسیدن روح در حلقوم است و در قرآن مجید میفرماید فلم یک ینفعهم ایمانهم
لما راوا باسنا یعنی ایمان در هنگام دیدن یاس و عذاب الهی نفع نکند و جای دیگر می فرماید و لیست
التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و شاید که استدلال باین
آیت اتم و صحیح تر باشد چه احتمال دارد که مراد برویة یاس در آیة سابقه مشاهده علامات قیامت و طلوع
شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین این آیه کریمه را بدان تفسیر کرده اند و این آیه اخیره که ما خواندیم
بصریح ندا میکند بعدم قبول توبه و ایمان در وقت حضور موت کما لا یخفی و بدانچه از دلیل و نصوص ذکر
کردیم ظاهر شد که توبه از معاصی نیز در حالت یاس و غرغره مقبول نباشد چنانچه ایمان و مذهب اکثر
اشاعره و ماتریدیه و علما و فقها نیز همین است و نزد بسیاری از علما توبه یاس مقبول است و لیکن
ایمان یاس باتفاق و اجماع مقبول نیست انتهی و اما آنچه در شرح مواقف از آمدی نقل کرده صریح
در آنکه توبه کسی که مشرف بر موت و در مرض مخیف بود صحیح است باجماع سلف و لیکن توان گفت که این
نه حالت یاس و غرغره و حضور موت است بلکه مراد پیش از آنست و در مواقف در این صورت نیز
تردد گفته بر خلاف نقل آمدی و همچنین در شرح مقاصد گفته ظاهر از کلام پیغمبر صلعم قبول توبه است
مادام که ظاهر نشود علامات موت و از علامات احتضار آنست که سست شوند هر دو پای او پس
ایستاده نشوند و کج شود بینی او و فرو نشیند میان گوش و چشم و دراز شود جلد او تا آنکه دیده نشود در آن
نرمی و شکن و بلند شوند هر دو سیاهی چشمان او و بروند بسوی مژگان بالا و فراهم آید زبان بر بیخ
خود کما هو المعروف فی المشاهد و المذکور فی الفتاوی و مسنون است برای محتضر که گردانیده شود
روی او بسوی قبله و بر پهلوی راست کرده شود اگر شاق نباشد و گرنه گذاشته شود بر حال او و لیکن

گردانیده شود هر دو پای او بسوی قبله و مختار نزد اکثری از مشایخ استلقا است یعنی بر قفا خ
نمودن زیرا که این آسان کننده تر است برامدن روح را از بدن لیکن بلند کرده شود سر او را
قدری از زمین تا روی وی بسوی قبله گردد و شاید که وجه آسانی آن باشد که استلقا سست کننده
است اعضا را از اوضاع دیگر پس مددگارتر باشند خروج روح را چنانکه ممدتر می باشد مر خواب را که برادر
موت است و در محیط گفته که اضطجاع شرعی هر چند وجه است یکی وقت نماز در حال شدت مرض که طاقت
قیام و قعود ندارد نماز گذارد در حالی که مضطجع باشد بر قفا و پا بجانب قبله و این وضع درینحال اولی
است از آنکه بر پهلو باشد دوم وقتی که نزدیک شود از موت اضطجاع کرده شود بر پهلو و نیز مختار
استلقا است سوم وقتی که نماز گذارده شود بر میت اضطجاع کرده او را بر پشت بنحوی که عرضش بقبله
باشد چهارم در لحد اضطجاع کرده شود بر جانب راست و رو بقبله همچنین رسیده از علما داده است
دانسته و در نهایه نقلا عن شرح الطحاوی دو قسم زیاده کرده استلقا در حال مرض عرضا بقبله و مضطجع
میت در حال غسل دائر بر نقطه نماز مریض مستحسن داشته و باید که برادران محتضر و دوستان
او بخوانند نزد وی باواز بلند در حالت نزع پیش از غرغره روح در گلو شهادتین را اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و نگویند او را که بگو مبادا از تنگی حال ابا کند و الحاح نکنند
در خواندن آن بروی بخوف آنکه مبادا دل تنگ شود و از آن پس اگر بگوید محتضر یکمرتبه
کفایت میکند او را و باربار نگفته تا دام که تکلم نکند بعد از آن بکلامی دیگر چه غرض از این تلقین
آنست که آخر کلام او کلمه شهادت باشد و آن خود بیکمرتبه حاصل گشت و سبب آنکه میگوید
آنرا آهسته نمیشنوند دیگران یا میگوید بدل و عاجز می آید از جنبانیدن زبان و اینقدر نیز کفایت
می کند او را نزد پروردگار کریم که عالم السرائر و الخفیات است و اگر ظاهر شود در آن وقت از وی
چیزی از کلمات کفر حکم کرده نشود بکفر او و معامله کرده شود با وی چون معامله مسلمین از جهت حمل کردن
آن بر زوال عقل و لهذا اختیار کرده بعضی از مشایخ که میرود عقل او پیش از موت و باید که تلقین
کننده تفهیم ننماید بخوشی از موت او و معتقد نیز باشد در روی و این تلقین اگرچه از عبارات

بعضی استحباب آن مستفاد میشود اما در نهایه نقلا من شرح الطحاوی و دیگر شروح و فتاوی بوجوب آن تصریح آمده و مستحب است خواندن لیس و حضور خوشبوی و اهل خیر و صلاح نزدی و ستر حائض و نفسا و در بحر الرایق و قاضیخان تجویز کرده و لا یمنع و لا باس گفته است و شاید که اول محمول بر مستحب و اولی باشد و از علامات حسن خاتمه تبسم کردن میت است وقت موت و اشک جاری شدن و عرق پیشانی و خشکی لب و انتشار هر دو سوراخ بینی و اگر آواز کند مانند آواز کلو گرفته و سرخ رنگ گردد و کف کند پس این علامات عذاب است نعوذ بالله منه چنانکه در حدیث مرفوعا آمده و مکروه ندارند سختی موت را هیچکس از مسلمانان چه شدت سکرات موت از سید الاولین و الآخرین صلوات الله و سلامه علیه با تواتر است مرویست از عایشه صدیقه رض که مکروه نداریم شدت موت هیچ یکی را و بردهٔ ایشی غبطه نکنیم با سانی آن گاهی بعد از آنکه دیدیم شدت موت پیغمبر خدا صلعم و در حقیقت شدت موت حکمت و رحمت است در حق مسلمانان که اگر گنهگار است کفارت گناهان شود تا از این آشوبگاه فانی پاک برآید و اگر صالح است باعث رفع درجه گردد چنانکه بسیاری از احادیث بران ناطق اند و این نقص و عذاب نیست چنانکه عامهٔ جهلا فهمند حاشا چگونه نقص باشد چیزیکه در حق انبیا که مقربان درگاه حق اند نازل شده خصوص سید المرسلین که انتخاب نسخهٔ عالم اند صلعم در حدیث آمده سخت ترین مردم از روی بلا انبیا اند پس از آن کسی که تلو مرتبهٔ ایشان باشد پس هر کسی که تبع آن تالیان باشد و همچنین درجه بدرجه و اما کافر پس از این مصلحت دور تر است اگرچه آنرا ایشان اول عذابی ست که مستحق او بوده و اگر ایمان آرد پس مکافات حسنهٔ اوست که درین دنیا یافت و در دار الجزا عقوبت محضه متحقق شود **فصل**

دوم در احکام امور متعلقهٔ موت چون بمیرد میت فرو خوابانند هر دو چشمان او را و ببندند هر دو کلهٔ او را بعصابهٔ پهنا شروع کنند از زیر کله ما بین در ربط و هند آنرا بالای سر او و بپوشند تمام او را بجامه و آنحضرت صلعم وقتیکه وفات یافت پوشیده شده بجامهٔ حبره یعنی برد یمانی مخطط و بگویند فرو خوابانندهٔ چشمهای میت نزد این عمل بسم الله و علی ملة رسول الله اللهم یسر علیه امره و سهل علیه ما بعده و اسعده بلقائک و اجعل ما خرج الیه خیرا مما خرج منه پوشیده کردم بنام خدا و بر دین پیغمبر خدا

خداوندا آسان گردان بر وی کار او را و سبک کن بر وی چیزی را که پس از مرگ است و نیک بخت کن او را
بلقاء خود و نیکو دان چیزی را که برآمده است بسوی وی بهتر از چیزی که برآمده است و در صحیح مسلم
روایت است در آمد آنحضرت صلعم برای سلمه در حالی که باز مانده بود چشم او پس فرو خوابانید آنحضرت صلعم او را
و فرمود اللهم اغفر لابی سلمة و ارفع درجته فی المهدیین و اخلفه فی عقبه فی الغابرین و اغفر لنا و له
یا رب العالمین و افسح له فی قبره و نور له فیه خداوندا بیامرز ابی سلمه را و بلند گردان درجه او را در آنکسانیکه
راه یافته شده اند و خلیفه شو او را در باقی ماندگان او که اهل و عیال او شوند برعایت مصالح
و حفظ ترتیب و بیامرز ما را و او را ای پروردگار عالمیان و کشایش و روشنی کن برای او در قبر
او و در مجتبی گفته سزاوار است که یاد کنند از امر مسلمان پس دعا کنند بدان و مکروه است خواندن
قرآن نزد میت تا آنکه برداشته شود بسوی غسل گاه او کذا نقل من التبیین و آنچه در تحفه نقل کرده که خوانده
شود نزد وی قرآن تا آنکه برداشته شود مراد از آن برداشته شدن روح است از بدن و میت بسوی
مغتسل کذا فی البحر الرائق و نرم کرده شوند بندهای وی چنانچه گردانیده شوند هر دو ذراع او بسوی هر دو بازو
پس از آن کشیده بحال خود گردانیده شوند و همچنین گردانیده شوند انگشتهای هر دو دست بسوی
هر دو کف دست پس کشاده شوند و هر دو ران او بسوی شکم و هر دو ساق بسوی هر دو ران پس کشیده شوند
کذا فی الجوهرة و مستحب است که دور کرده شوند از وی پارچهای که مرده است در آن و پوشیده شود
او را بجامه دیگر و گذاشته شود بر چیزی بلند از لوح و تخت تا نرسد او را تری زمین پس متغیر گردد
بوی او و نهاده شود بر شکم او پاره آهن تا کلان و منتفخ نشود کذا فی السراج و مستحب است که آگاه کرده
شوند همسایها و دوستان او تا ادا کنند حق او را بنماز و دعا برای وی کذا فی الجوهرة و بعضی متاخرین
مخصوص داشته اند این را بمیتی که عالم بوده یا زاهد و بعضی مکروه داشته اند این ندا را در بازارها مطلقا
کذا فی سرخسی و در محیط گفته صحیح آنست که لا باس است و مستحب است که شتابی کرده شود بقضاء
دین او و بوصیت او و بری کردن او از آن و به ساز کردن آن تجهیز او چه می باید از وقت موت تا دفن
و دور نکرده نشود و در حدیث آمده عجلوا بمیت وقت نکاح باید که قیلوله نکنند مگر در قبر خود

چندی تا یقین آید بموت کذا فی الجوهره زن حامله اگر مرده و بچه در شکم او حرکت میکند به قول امام محمد
شق کرده شود شکم او از جانب چپ و برآورده شود بچه را و وصیت نمیکند و در این صورت بجای آن کار
کذا فی قاضیخان و گفته اند که همین فتوی داده بود امام اعظم رض در زمان خود و بچه برآمد و زیست
و نام نهادند او را ابی حنیفه و در تجنیس دلیلی عجب برای اختیار شق از جانب چپ ایراد کرده
که مرویست که بتحقیق پیدا کرده شد حوا از ضلع ایسر آدم پس معلوم شد که ولد در جانب چپ
میباشد و اگر بگلو فرو برد زنی مروارید را و بمیرد و نگذارد مال را که وفا کند بدان واجبست بر وی
قیمت آن و شق کرده نشود شکم آن و در اختیار عدم شق را در این صورت منسوب بامام محمد نموده
و گفته که جرجانی از اصحاب ما روایت کرده که شق کنند چه حق مظلوم مقدم است بر حق ظالم و در فتح
القدیر باولویت همین شق قائل شده از برای آنکه حق احترام آدمی زایل شد بتعدی او

فصل در احکام غسل میت و آنچه بدان متعلق است ابن همام گفته غسل میت فرض است
باجماع در غیر شهید و در غیر خنثی مشکل چنانکه بیشتر معلوم شود و چون فرضیت ادا از برای ادا حق میت
است فرض کفایه شد زیرا که در ادای این حق فعل بعض کافیست و قهستانی سنت موکده
گفته و معنیش آنست که ثبوت آن بسنت موکده است یا آنکه طریقه ایست که از وقت آدم مسلوک است و قول
بوجوب نیز محمول بر فرض است و اطلاق واجب بر فرض سائغ است در محاورات اگرچه حنفیه فرق
کنند و واجب همین یک مرتبه است فوق تکرار سنت است و اختلاف کرده اند در سبب وجوب اکثر برانند
که از جهت نجاست نیست که حلول میکند در وی بموت زیرا که انسان نجس نمیگردد و از جهت کرامت
وی بلکه از برای حدث است چه موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل است ولیکن در حی اختصار
کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج از برای تکرر سبب در حیات و بعضی گفته اند که سبب غسل
نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان دموی است و هر حیوان دموی متنجس میگردد بموت و لهذا
اگر کسی میت را بخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز او بخلاف برداشتن محدث و در روایت
از ابی هریره آمده که بتحقیق مسلمان نجس نمیشود نه در حالت حیوة و نه حال ممات اگر این

تصحیح باشد مرجح اول شود و نیز اختلاف است که نیت شرط است در غسل میت یا نی ابن همام
گفته ظاهر آنست که شرط است برای اسقاط وجوب از مکلفین برای حصول طهارت میت
چه حصول طهارت باب تطبیقی است و پوشیده نماند که وجوب غسل میت بر احیاء تکلیفی لذاته نیست و گرنه
بر همه کس فرض عین می شد بلکه نظر بعلت حدث یا نجاست میت است و هر چه واجب شود نظر بغیر
بارتفاع آن مرتفع میگردد چنانچه در اصول محقق شده پس چون فرض کردیم که طهارت میت
حاصل شود باب بر سبیل اتفاق باید که غسل بعد از آن واجب نباشد بر دیگران و ساقط شود از ایشان
پس که علت وجوب نماند چنانکه جهاد که فرض کفایت است از برای دفع شر کفار چون فرض
کنیم که شر کفار خود بخود مرتفع شود بموت یا باسلام جهاد واجب نگردد و اگر شناخته شود حیوة
مولود باحساس آواز یا حرکت و آنچه بدان ماند بشهادت یا درایة بران نام نهاده شود و غسل داده
شود و اگر علم حیاتش حاصل نیاید هیچ از آن کرده نشود و در خرقه پیچیده دفن نماید در ظاهر روایة
از ائمه ثلثه و در روایتی از امام محمد آمده که چون ظاهر شود تمام خلقت او غسل داده شود و اگرچه تسمیه
و نماز نکنند و در هدایه بر سبق اخذ کرخی همین را اختیار کرده و بعضی تسمیه را نیز اختیار کرده اند
و نیز غسل سقطی که تمام نشده خلقت او اختلاف است مختار آنست که غسل دهند و در جامه
پیچیده دفن نمایند چنین است در قاضیخان و نیز اختلافست در آنکه سقط روز محشر محشور شود
یا نی بعضی گفته اند که دمیده شده است در وی روح محشور شود و الا فلا و اگر یافته شود نصف بدن میت که
در وی سر است غسل داده شود و گرنه غسل ندهند زیرا که نصف اعلی که در وی سر است بجهت بزرگی
سر در حکم اکثر است کذا فی البدائع و المضمرات و کسی که در یافته نشود حال او که مسلمان است یا کافر
پس اگر باشد بروی چیزی از سیمای مسلمین یا آنکه در دار الاسلام باشد غسل داده شود و الا فلا
کذا فی معراج الدرایة و تفصیل آن در فصل دفن مذکور گردد ان شاء الله تعالی و اگر باغی که از
اطاعت امام حق بیرون آمده یا راه زن در جنگ کشته گردد غسل داده نشود و بعضی گفته
اند که این حکم مخصوص است بصورت قتل در حالت محاربه و اگر بعد ثبوت جرم امام بر آنها

کشته گردد غسل داده شوند وفتوی مشایخ برهمین است وکسی که میکشد مردم را گلو گرفته غسل
داده نشود وکشتگان خانه جنگی حکم ایشان مانند حکم اهل بغی است به تفصیلی که مذکور شد کذا فی المحیط
السرخسی وکسانیکه در مصر بشب مکابره نمایند بسلاح بمنزلهٔ قطاع طریق اند وکسی که قتل کند نفس خود را
بخطا مثلاً قصد کرد زدن شمشیر را بر دشمن خود انداخت بروی پس رسید به نفس او ومرد غسل داده
شود کذا فی الذخیره واگر تقیه مکث نیز در غسل اختلاف نیست درمیان علماء ثلثه بلکه خلاف در نماز است
وپیشتر مذکور گرد وسزاوار آنست که غاسل با وضو باشد واگر محدث بود نیز جایز است بلا کراهیت واگر
جنب باشد یا حایض نیز جایز است لیکن بکراهیت ودر شرعیت غسل از غسل میت اختلاف است بعضی
وبعضی گفته اند وضو ومالک وشافعی واحمد گفته مستحب است نه واجب واز عبدالله بن مبارک آمده لا غسل
ولا وضوء کذا ذکره الترمذی وشیخ در شرح سفر السعادت گفته وامام ابوحنیفه برهمین است ومستحب
است که غاسل نزدیکترین مردم باشد نسبت بمیت واگر اینچنین کس عالم نباشد باحکام غسل باید
که دیگران از اهل امانت وتقوی متولی شوند وباید که ثقه باشد که استیفا کند غسل را بر وجه شرع
وپوشد آنچه ببیند در وی از بدی وفاش واشکارا کند هرچه مشاهده نماید از خوبی پس اگر ببیند
چیزی را که خوش آید از درخشندگی رو وخوشبوی او ومثال آن مستحب است که حکایت کند بمردم
از آن واگر ببیند مکروهی را از سیاهی رو وبدبوی ومانند آن جایز نیست ورا اظهار آن بر هیچ
یکی مگر آنکه میت معلن باشد به بدعتی پس باک نیست اگر ظاهر کند بدعتش را بمردم تا ایشان خود از
بدعت منزجر شوند وعبرت کنند وافضل آنست که غسل دهد میت را بی مزد واجرت در حدیث آمده
کسی که غسل دهد میت را بخشیده میشود مر او را اربعین مغفره که اگر یکی از آنها قسمت کرده شود
بر تمام خلایق هر آینه وسعت کفایت کند ایشان را پس این قسم اجر عظیم را بگرفتن اجرت
سهل رایگان وبرباد ندهد واگر درخواست کند اجرت را پس اگر نیست آنجا دیگری که متصدی
غسل میتواند شد جایز است گرفتن اجرت وگرنه جایز نیست کذا فی ظهیریه وبگوید غاسل غفرانک
یارحمن تا آنکه فارغ شود از غسل ونهاده شود میت را بر سریر تکیه کرده ابینده باشند گرد او مجمره را

پیش ازین یکبار یا سه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه و زیاده ازان نکنند بر وی و باید که نزد غسل نیز در
مجمر عود بسوزانند تا از پراگندگی بوی بد از میت پناه باشد و کیفیت وضع نزد بعضی اصحاب
آنچنانست که در حال نماز هنگام مرض بود چنانچه پیش ازین اشارة گذشت و نزد بعضی که نهاده
میشود در قبر سرخسی گفته اصح آنست که نهاده شود به هر قسم که آسان باشد و مستحب است پیچیده
گرفتن بر موضعی که غسل داده میشود دران تا نبیند او را اگر غاسل وحده کار او و چون خواهند
که غسل دهند برهنه کنند میت را نزد مشایخ ما حنفیه خلاف مر شافعی را که غسل در ثیاب که پیغمبر خدا
ما ازواست مخصوص بجناب خاص وی دارند و واجبست که ستر کنند عورت او را و در مقدار ستر عورت
اختلافست در هدایه و خلاصه گفته صحیح آنست که ستر کنند عورت غلیظه را نه هر دو ران و در کافی
و زیلعی گفته همین است ظاهر روایت و در محیط و نوادر و قاضیخان و ملتقط از زانو تا ناف احتیاط
کرده و تواند که مراد از اول قدر کفایت باشد و نه بیند مرد بسوی ران مردی در غسل و نه زن بسوی
عورت زن و دیدن احد النوعین بسوی آخر بطریق اولی ممنوع و محظور باشد و غسل با آب گرم
بهتر است نزد ما و باید که برگ کنار در اشنان جوش دهند برای مبالغه در طهارت و اگر میسر
نباید پس آب خالص کفایت کند و نزد شافعی با آب سرد کنند و جوش نه دهند و استنجا کند غاسل باین
نهج که پیچد غاسل بر دست خود جامه و بشوید شرمگاه او را بواسطه آن جامه زیرا که مس عورت میت
حرام است چون مس عورت حی پس وضو کناند مانند وضو نماز لیکن آنکه در دهن و بینی آب اندازند
برخلاف قول شافعی چرا که برآوردن آب ازان هر دو متعذر است و لیکن مستحب گفته اند بعضی
علما که بگردانند غاسل جامه را بر انگشت خود و درآرد آنرا در دهن او و پاک کند بان کام و دندان
و لبهای او را و نیز درآرد در هر دو سوراخ بینی را و صاف کند و شمس الائمه حلوانی گفته که همین
است عمل مردم درین زمان کذا فی المحیط البرهانی و شروع کند بشستن روی او و در مسح سر
هر دو دست و در شرعه مسح سر اختلافست صحیح آنست که کنند و تاخیر نکنند در شستن پاها
کذا فی التبیین و شمس الائمه گفته که وضو در حق بالغ است و کودکی که نداند نماز را

واما خطمی که شیدا اند ازان پس غسل داده شود اورا بآبی وخطمی چون فارغ شود ازان بشویند
سر وریش اورا اگر موی داشته باشد خطمی عراقی اگر میسر شود واگر نه اشنان یا صابون کنند
وشانه نکنند موهای او را پس ازان اضطجاع کنند اورا بر پهلوی چپ او تا شروع در غسل بجانب
راست شود پس غسل دهند اورا اولا بآب گرم خالص تا آنکه برسد آب بجانب چپ او که بتخت
ملصق است واین یک غسل شد وبعد ازان اضطجاع کنند اورا بر پهلوی راست او پس غسل
دهند بآبی که جوش داده شده است با برگ کنار واشنان تا آنکه برسد آب بجانب راست او
که بتخت ملصق است پس ازان بنشانند اورا وتکیه گردانند بخود ومالند شکم اورا بنرمی پس اگر براید
ازان چیزی بشویند اورا واعادت نکنند غسل اورا ونه وضو را از سر نو بعد ازان باز بر پهلوی
چپ اضطجاع نماید وبریزد آب را که در وی کافور است وتمام کنند بدان هر سه عدد غسل را
وترتیب آبها باین نهج ازان وجه است که تا تر شود اولا بآب صرف آنچه بر بدن اوست از چرک
پس تمام شود قلع ان بآب برگ کنار پس ازان خوشبو کنند بدن را بآب کافور واگر میت
اماسیده باشد ومتعذر شود مسح شکم کفایت می کند ریختن آب بر وی وچون فارغ شود از ریختن
آب بچینند از جامه پس قمیص بپوشانند وبسط کنند کفن را بخوبی که در محلش مذکور گردد ونهند
میت را بران ومالند بر سر وریش وسایر بدن او حنوط را که مرکب میشود از خوشبوها چون اگر
وهر چه از خوشبو میسر شود سوای زعفران وورس که در حق مرد جایز نیست وزن را درست است
وکافور را بر جاهای سجده که هفت اند جبهه وهر دو دست وهر دو زانو وهر دو پا وگرفته نشود
ناخنهای دست وپا ونه موهای او از هر جا که باشد مگر آنکه شکسته بود پس درینصورت
باک نیست ودور کردن ان ودفن کرده شود میت بجمیع آنچه بروی بود از اعضا
واجزای او واستعمال پنبه در باب غسل در روایت ظاهره نیست ودر روایتی از ابی حنیفه
گردانیدن ان در منخرین ودهن آمده کذا فی فتح القدیر ودر تبیین گفته که باک نیست
بگردانیدن پنبه بر روی میت وپر کردن دریدگی های او بوی مانند قبل ودبر وهر دو گوش

و در حق وی اصحاب ما گفته اند گردانیدن چهره را در قبل و دبر تیمم داشته اند اجنبی علما و حکم زن
در حق غسل مانند حکم مرد است و لیکن ارسال کرده نشود موهای سر او را بر پشت او بلکه گذاشته
شود بر سینه اش چون غسل دهد مرد مرده را و زن زن را و غسل نه دهد یکی از آن دو نوع مختلف دیگر
را و اگر میت کودک باشد و محل شهوت نبود جایز است که غسل دهد آن را زنی و همچنین زنست
که غیر مشتهاة باشد روا است که غسل دهد او را مردی چه اعضای اینها حکم عورت ندارند و کسی
که ذکر او بریده یا مرد خصیه اش را کشیده باشند مانند مرد سالم است در عدم جواز غسل زن
او را و بالعکس و جایز است زن را که غسل دهد شوهر مرده خود را اگر حادثه نشده است بعد
موت او چیزی که بسبب آن فرقت باشد میان زن و شوهر مانند بوسه گرفتن پسر یا پدر
شوهر او از آن و اگر چنین حادثه شده جایز نیست مر او را که غسل دهد کذا فی الخلاصة و غیرها
و همچنین اگر طلاق رجعی دهد شوهر زن خود را و بمیرد در زمان عدت و غسل دهد زن شوهر خود را
برابر است که منقضی شود مدت عدت پیش از غسل یا باقی ماند کذا نقل فی فتاوی عالمگیری
و غسل دهد زن شوهر مرده خود را نزد مشایخ ما حنفیه در هیچ حال و زن یهودیه و نصرانیه چون زن
مسلمه است در جواز غسل شوهر مسلمان خود را و لیکن قبیح است چنانچه زاهدی گفته و اگر نباشد
نزد زن مرده زنی دیگر که غسل دهد او را بجای غسل تیمم کناند اجنبی بجامه یا پاره که بر دست گیرد
و بپوشد چشم خود را از دیدن هر دو دست او و همچنین مرد در حق زن خود تیمم بجامه پاره کناند
لیکن پوشیدن چشم او را لازم نیست و درین صورت فرق نیست در آنکه زن پیر باشد یا جوان
کذا ذکره قاضیخان و اگر بمیرد آن شخصی که استیلاد کرده باشد از وی یا آزاد کرده باشد او را از پس
مرگ خود یا مکاتب کرده باشد یا حالض باشد از این چیزها نرسد مولی را که غسل دهد و همچنین اگر
مولی بمیرد نرسد آن جاریه را که غسل دهد و اگر بمیرد مردی و نباشد آنجا مردی دیگر که غسل دهد تیمم
بکناند او را اهل او یا زوجه او یا دیگری بی توسط جامه کذا فی الخلاصة و از معراج الدرایة نقل است
که تیمم بکناند او را ذو رحم محرم یا زوجه یا امه او بی توسط پارچه و غیر اینها بتوسط پارچه و لفظ این روش

در حق زوجه ظاهر است که مخالف ماست مر روایة عامه کتب فروع و اصول را که ناطق اند بجواز غسل
دادن زن شوی خود را چه تیمم بر تقدیر تعذر و عدم جواز غسل است و آن در صورت عضو زوجه
متحقق نه یا رب مگر آنکه در توفیق گویند که صورت مسئله عام است از آنکه آب بهم باشد یا نباشد
پس برای وجه نظر بشق عدم تیسر آب است فافهم و اگر بمیرد مردی در سفر و با وی زنان باشند
و یک مرد کافر تعلیم کنند زنان احکام غسل را آن مرد کافر تا غسل دهد و همچنین اگر با زنان دختری
باشد که مشتهاة نبود و غسل میتوانند داد تعلیم کنند اورا و تخلیه نمایند میان او و میان مرده
و بر همین قیاس اگر بمیرد زنی و با وی زنی دیگر کافره و یا کودکی غیر مشتهی باشد تعلیم کنند
مردان اورا احکام تا غسل دهد کذا فی المضمرات و اگر بمیرد شخصی در سفر و نیست آنجا آب تیمم کنانیده شود
و خنثی مشکل اگر مشتبه باشد حال او که مرد است یا زن بظهور علامات هر دو نوع در آن سببی
غلبه یکطرف اگر بمیرد پیش از آنکه ظاهر شود امر او غسل نه دهد اورا مرد و زن اگر مراهق است و تیمم
کنانیده شود اورا و همچنین او نیز غسل نه دهد مرد و زن را چه در هر صورت شبه تحقق حرمت کشف
عورت یک نوع بر نوع مخالف هست و مراهق مانند بالغ است در وجوب ستر عورت و اگر بمیرد
کافری و مر او را قریب مسلمان است غسل و کفن و دفن کند اورا بلی مراعات سنة چنانچه
بشوید اورا مانند شستن پارچه نجس و بپیچد آن را در جامه پاره و بکند گوی صغیر نه لحد و نهاده نشود در گو
بلکه انداخته شود کذا فی الهدایة والجامع الصغیر للصدر الشهید و در جامع زیاده کرده و اگر قریب مسلمان
نباشد دفع کرده شود باهل دین او تا هر چه خواهند بوی کنند و در فتح القدیر و شرح جامع گفته جواب
مسئله اولی مقید است بصورتی که آن میت را غیر از قریب مسلم قریب کافر نباشد و اگر باشد
تخلیه کنند مسلم در میان هر دو کافر و خود پیروی کند جنازه را از دور و نیز ابن همام گفته که این وقتی
است که کفران میت بارتداد نباشد و اگر باشد کنده شود گوی صغیر و انداخته شود در وی
چون سگ و دفع کرده شود بسوی کفار تا هر چه خواهند بوی کنند و اگر کافری را پسر مسلمان
مرده باشد نگذارند اورا که غسل دهد بلکه والی شوند اورا مسلمانان بر طریق سنت بیارند کذا فی النهایة

فصل چهارم در احکام تکفین کفن ساختن میت را فرض کفایت است پس اگر گذاشته
باشد میت مالی را واجب شود کفن در مال و بعد رسیدن که مذکور کرده مقدم است بر دین و ارث
و وصیت ما دام که متعلق نشده است بعین آن مال حق دیگری چون چیزی اگر گرو نزد دیگری نهاده یا دیگری
فروخته و هنوز بوی تسلیم نکرده و بنده که جنایت دیگری نموده و اگر نگذاشته باشد مالی را پس
کفن او بر کسی است که واجب بوده است بر آن نفقه آن مگر نزد امام محمد در کفن زوجه بر زوج
میگوید که بر تقدیر عدم ترکه زوجه لازم میشود کفن آن بر پسر او پس از آن بر آنکس که لازم است
بر آن نفقه آن از اقربای او پس از آن از بیت المال و امام ابو یوسف لازم می کند تجهیز زوجه
بر زوج اگر چه مال گذاشته باشد و همین است فتوی چنانکه در غیر موضع واحد است و در مواهب
الرحمن در صورت یسار زوجه بروایتی دیگر از امام ثانی مخالف روایة اولی نیز اشارت است اما
مشهور و معمول علیه اول است و باتفاق واجب نمی شود کفن شوهر بر زن اگر چه زن مالدار باشد
و شوهر فقیر و چون متعدد شوند کسانیکه واجب است بر آنها نفقه چنانکه در محلش معلوم گشته پس وجوب
کفن بر آنها بقدر میراث آنهاست از وی چنانکه وجوب نفقه بر آنها بقدر میراث بوده و اگر نباشد هم
مر او را کسی که واجب بود بر آن نفقه او پس کفن او از بیت المال است و اگر از آنجا هم بدست نیاید
پس واجب میشود بر عامه مسلمین و واجبست بر آنها که سوال کنند برای وی از یکدیگر اگر بقدر
احتیاج گردآرند و کفن سازند پس اگر جمع کنند مردی درهم برای تکفین پس فاضل شد از آن
چیزی اگر دریافته شود صاحب این فضل را که کیست را بدو داده شود باو و اگر دریافته نشود او را
تکفین کرده شود بآن فضل محتاجی دیگر را و اگر عاجز باشند از صرف آن بر کفن احدی تصدق کنند
آن را بر فقرا و اگر میرد در جایی که میت آنجا مگر یکمرد که جز از یک جامه ندارد و اگر آن جامه ملک
او است میدهد او را که خود بپوشد و تکفین نموده و اگر از میت است کفن نماید و اگر یافته نشود چیزی
که بدان کفن نمایند غسل داده و اذخر بر وی انداخته دفن نمایند و نماز بر قبر گذارند کذا فی الغیاثیه
و کسانیکه جبر کرده نشوند در جبوه او به ادای نفقه چون بنی اعمام و عمات و اخوال و خالات

نیز جبر کرده نشوند بر اعطای کفن وی ذکره قاضیخان و چون نباش برکنده شد مرده از گور
وکشیده شد کفن او باز کفن داده شود از مال او بار دوم اگر باشد و اگر قسمت شده باشد
مال او میان قرضخواهان و وارثان و اهل وصیت و واجب میشود بر ورثه و باز گرفته نشود از آنها
نه از دیگران کذا فی الخلاصه و در شرح [illegible] تعمیم حکم مسئله در هر بار که احتیاج افتد تصریح
نموده و گفته پس اگر آن مرده فاسد نشده کفن ساخته شود به سه پارچه و اگر آنرا سه پارچه است کفایت کنند
بیک پارچه انتهی و اگر فاضل نباشد ترکه از دین پس اگر قبض نکرده باشند قرضخواهان شروع
کرده شود بکفن و اگر قبض کرده باشند باز گرفته نشود از آنها چیزی و اگر خورده باشند مرده را درنده و
مانده باشد پس اگر از مال وی بوده عود کند بترکه و اگر از اجنبی و یا نزدیکی بود پس آن هر که باشد بوی
و کفن سنت در حق مرد سه پارچه است قمیص و ازار و لفافه و کفن کفایت دو پارچه ازار و لفافه و کفن
ضرورت هر قدر که میسر گردد پس اگر یافته نشود جامه که بپوشد تمام بدن را ضم کرده شود باوی چیزی
چون برگ و اذخر و اینها به ستر عورت کفایت نمی کند ذکره الزیلعی و نو و شسته و کهنه در کفن برابر است
کذا فی الخزانه و اگر بمیرد مردی و او را چند پارچه نیست که پوشیده است آنرا و بر ذمه وی دین است
کفن کرده شود در آن و فروخته نشود جامه او از برای دین چنانکه در حال حیات اگر مفلس شود
و مراد او را سه پارچه باشد که می پوشد آنرا از وی کشیده فروخته نشود از برای قضای دین نقله
ابن الهمام و حکم کرده نشود از کفن سنت اگرچه میت قرضدار باشد چنانکه در بعضی رسایل ذکر کرده و گفته
و علیه الفتوی و اختیار اهل المتون و ناآنرا در متون متداوله و در فتاوی معتبره دنیافتیم و مسئله
مشهوره که آنرا نیز در رساله ظهیریه نقل کرده که اگر ترکه اندک باشد و ورثه بسیار اولی کفن کفایت است
شاهد بر خلاف آنست چه بر تقدیم کرده دین که بر ورثه هم حق تقدیم دارد اولویة کفن کفایت بطریق
اولی باشد و به تحقیق تصریح کرده اند بعضی مشایخ که اگر باشد بر آن میت دینی که محیط باشد بمال
او میرسد غرما را که منع کنند ورثه را از تکفین میت بقدر سنت بلکه کفن داده شود بقدر کفایت
و ظاهر آنست که این تصریح مخصوص باشد بما سوی آنچه پوشیده است از آنچه در عامه روایات

معتبر و کمتر از آن چنان مایه که گذشت ذکر کرده نشود در قیمت کفن از آنچه می پوشید و است
در حین حیات خود و این را کفن مثل خوانند پس اگر به میت را پارچهای که می پوشید از برای جمعه و عیدین پارچها
دیگر که می پوشید از برای میان برادران و محتشمان خود و دیگر که می پوشیدن آن را در خانه
خود کفن دهند آن را از جنس متوسط که در قیمت مانند پارچهای که در برادران می پوشیده باشند و بعضی
گفته اند که کفن داده شود مثل چیزی که می پوشید آن را در جمعه و عیدین و در فتاوی معتبره چون
خلاصه و قاضیخان و مختار الفتاوی و امثال آن همین را اختیار کرده و در ابراهیم شاهی
نظر بفرق در لباس جمعه و لباس دیگر اعتبار کفن بلباس جمعه را اصح گفته و مختار ابی جعفر طحاوی آنست
که اعتبار کنند چیزی را که می پوشید آن برای زیارت پدر و مادر خود و حد قمیص از بیخ گردن تا قدم است
بی چاک گریبان که جانب سینه باشد و بی تریز و آستین و ازار از سر تا قدم مد و در مبسوط ازو دیگر
گفته و مختار جمهور اولست و لفافه مانند ازار است بلا تفاوت کذا فی الشروح و در ظاهر روایت
در کفن دستار نیست و بعضی مشایخ مکروه داشته اند دستار را زیرا که مجموع اثواب کفن با دستار
جفت میشود و سنت طاق است و مستحسن داشته اند آن را بعضی متاخرین برای علما و اهل شرف نه برای
دیگران و مرویست از ابن عمر رضی که عمامه می بست میت را و وصیت کرده بود بوی و همین روایت
اخذ کرده اند بعضی مالکیه و باید که گردانیده شود ذنب عمامه یعنی شمله را بر روی میت بر عکس حال
حیوة چنانچه از ابن عمر همین طریق آمده و بعضی گفته اند که اگر از ورثه یکی صغیر باشد عمامه نه بندند
میت را و کفن سنت زن را پنج پارچه است پیرهن و ازار و خمار که سر کنند سر او را و خرقه که بندند بر دو پستان
او را اما قمیص زن باید که قدری چاک باشد بجانب سینه و آن را درع خوانند و کفن کفایت ازار
و لفافه و خمار و در خلاصه قمیص ازار و لفافه گفته و ابن همام عبارت هدایه را که ثوبان و خمار است
بقمیص و لفافه و خمار تفسیر کرده و اعتبار خمار را با اعتبار ازار ترجیح داده و صدر شهید موافق اولست
در جامع صغیر ثوبان را با ازار و لفافه تفسیر کرده و مقدار طول خمار دو گز و عرض یک جب و عرض خرقه
از پستان تا ناف است و اولی آنست که تا ران باشد کذا فی الجوهرة و بعضی طول خرقه سه گز

و عرضش از زیر بغل تا زانو گرفته اند و خرقه که نهاده می شود بر عورت میت وقت غسل طولش باید که
گرد عرضش دو گز پس هر که کم و زیاد کند از آن پس تحقیق تجاوز کرده از حد شرع و ظلم
نموده بر نفس خود کذا فی حاشیة چلپی علی شرح الوقایة و مکروه است که اقتصار کند در حق زن
بر دو پارچه و در مرد بر یک پارچه مگر نزد ضرورت و بغیر ضرورت اگر ترکه بسیار باشد و ورثه اندک اولی
کفن سنة است مرد باشد یا زن و در عکس آن اولی کفن کفایت است کذا فی عامة الفتاوی و
واگر اختلاف کنند ورثه در تکفین پس گویند بعضی که کفن کرده شود در دو پارچه و بعضی در سه پارچه
کفن کرده شود میت را در سه پارچه از آنکه آن مسنون است کذا فی الجوهرة و کودک مراهق یعنی آنکه قریب
بلوغ باشد بمنزله بالغ است و دختر مراهقه بمنزله بالغه در جمیع این احکام و آنکه باین حد نرسیده
احب السنت که کفن کرده شود در دو پارچه ازار و لفافه و اگر در یک ثوب کنند نیز جایز است کذا فی
البدایع و در قاضیخان و خلاصه گفته احسن آنست که کفن کرده شود در چیزی که کفن کرده می شود
در وی بالغ و اگر یک ثوب دهند نیز جایز باشد و در تبیین گفته اولی چیزی که کفن داده شود بان
صبی صغیر را یک ثوب است و صبیه را دو ثوب ظاهر تر آنست که از این قصور جایز نیست پس
روایة اولی که در جواز یک ثوب مطلق آمد محمول بر صبی ذکر باشد تا تعارض میان روایات
دیگر ممکن نشود و بالجمله اعتماد اهل جوامع بر روایت تبیین است و خنثی کفن داده شود مثل کفن زن
از راه احتیاط و هم از این جهت پرهیز کرده شود از آنچه پرهیز کرده میشود مرد در کفن از جامه حریر
و ابریشم و معصفر و مزعفر و باک نیست زنان را که کفن کرده شوند بدان و اگر یافته نشود برای مرد مگر حریر
جایز است کفن بدان لیکن بحکم ضرورت زیاده بر یک ثوب نشود و جایز است از پنبه و کتان و
برد یمانی و امثال آن اگر چه برد مخطوط باشند مادام که مصور نباشد کذا فی القنیة و رنگهای دیگر
سوای معصفر و مزعفر که در حین حیات مشروع اند همه جایز است و خوشترین اکفان جامهای سفید
اند چنانچه در حدیث است بپوشید جامهای سفید را که آن بهترین جامهای شما است و کفن کنید در آن
مردهای خود را و تجمیر کرده شوند جامهای کفن پیش از آنکه گردانیده شود در آن میت را یکبار

یا سه مرتبه یا پنج مرتبه و زیاده بر پنج بار نکنند و تبخیر آنچه تجهیز کرده میشود میت را سه موضع است
نزد خروج روح و نزد غسل و نزد تکفین و بعد از آن تجمیر نکنند کذا فی التبیین و اما وجره
مرد و برابر اند در تجهیز و کیفیت تکفین برای مرد آنست که گسترانیده شود اولا لفافه بر بوریا یا بساط
دیگر و انداخته شود بر آن خوشبو پس از آن بر آن لفافه ازار نیز انداخته شود و خوشبو پس بر
قمیص را همچنین پس از آن نهاده شود میت را بران و چاک کرده شود از میان قمیص پاره در
طول بنحوی که رشق بطرف دوش ماند و داخل کرده شود سر میت را وران و در عینیه گفته و دوخته شود
و نهاده شود حنوط و کافور بنحوی که در فصل سابق ذکر یافت پس از آن پیچیده شود ازار بر وی از جانب
چپ پس از آن از جانب راست چنانکه چادر را در حال حیوة می پوشند پس تر لفافه همچنین و بسته شود
از بالای بخری اگر خوف انتشار باشد و همچنین زن را کفن سازند و چون قمیص بپوشانند موهای
سرش را دو گیسو کرده بر قمیص گذارند چنانکه در حیوة وقت مصیبت کنند و خمار بالای آن بر سرش
نهند و منشور و پراگنده گذارند و خرقه بالای اکفان بندند و بعضی گفته اند در میان ازار و لفافه
و در بحر الرائق گفته ظاهر همین است و محرم و حلال در کفن برابر است نزد امام اعظم ابی حنیفه رحمة الله و پوشیده
شود سر وی و روی وی و خوشبو مالیده شود و نزد شافعی و احمد سر محرم پوشیدن جایز نیست و اگر دو کس
در سفر بودند و بمیرد یکی از آن و صرف کند دیگری مال او را در تجهیز و تکفین او ضامن نشود مال را استحسانا
کذا فی الخلاصه **فصل پنجم** در احکام امور متعلقه بجنازه اولی آنست که پوشیده شود جنازه زن را
و مستحسن داشته اند گرفتن صندوق را برای وی نه برای مرد مگر آنکه ضرورتی واقع باشد چون خوف
باران و برف و شدت گرما دیگران و در حکم برداشتن جنازه در کتب تصریح نیامده و ظاهر آنست که آن
نیز فرض کفایت است زیرا چه مقدمه فرض صلوة و دفن است باید که بردارد جنازه را کسی که افضل
باشد و اگر کسانی به مزدور معین نمایند نیز جایز است و سنت در حمل جنازه آنست که بردارند آنرا چهار مرد
و هر یک بطریق تناوب بگیرد هر چهار پایه او را و بردارد از هر طرف ده ده گام تا از
هر یک چهل گام حاصل آید و این قدر خود حاصل نیست که مشترک میشوند در وی هر چهار حاملان

وکمال سنت که در یکی از اینها فقط متحقق شود آنست که بگیرد اول جانب راست پیش جنازه را که راست
میت است بر دوش راست خود تا ابتدا بهمین شود و ببرد ده قدم پس از آن موخر جنازه
از آنجانب تا ده قدم و بعد از آن پیش جنازه را از جانب چپ بر دوش چپ خود تا همان قدر پس
موخر جنازه را از آن ضلع همچنین و تمام کند عدد چهل را کذا فی غیر واحد من الفتاوی و در حدیث
آمده کسی که بر دارد میت را چهل گام کفارت داده میشود چهل گناه کبیره و برای او مکروه است برداشتن
دو کس آن را مگر نزد ضرورت چون تنگی مکان و جز آن و بر داشتن آن بر پشت و چهار پایه نیز مکروه است
و باک نیست به برداشتن آن بر دست و بالغ و صبی در جنازه برابر است مگر آنکه طفل شیرخوار باشد یا آنکه
جدا کرده باشند او را از شیر یا آنکه در عمر اندک تر یا زیاده از این باشد چون بمیرد باک نیست که بردارد او را
مردی بر هر دو دست خود بی جنازه پیاده باشد یا سوار و دست بدست گیرند مردم و بمنزل رسانند
کذا فی البحر و القنیه و باید که وقت برداشتن و بردن مقدم جنازه را پیش نمایند و تیز و شتاب برند
چنانچه در حدیث بدان امر وارد شده لیکن نه آنکه پویه روند بحدی که اضطراب کند میت در جنازه
و متحرک گردد که آن مکروه است و پیروی کردن جنازه و همراه آن رفتن سنت است و گفته اند
که اگر نظر همسایگی یا قرابت یا صلاح میت باشد از نوافل افضل است و مستحب است کسی را
که برود همراه جنازه مشی در دنبال آن نزد امام اعظم رح و ائمه ثلثه گویند پیش جنازه رفتن افضل
است و ترمذی و ابو داود از ابن مسعود آورده اند که جنازه متبوع است هر که پیش وی میرود
گویا که همراه وی نیست و مشی نکند در چپ و راست آن اگرچه جائز است در روایتی از امام چنانکه
جائز است مشی در پیش آن مگر آنکه دور روند از پیش جنازه یا همه کس پیش روند پس این مکروه است
و باک نیست بسواره رفتن در همراه جنازه و لیکن پیاده رفتن بهتر است و مکروه است که بسواره
پیش روند و در شرح منیه گفته مگر آنکه دور برود تا ایذا نکند به برانگیختن غبار لیکن در این صورت
می باید که کراهت در رفتن از پیش جنازه باقی باشد و اگر پیش از جنازه بنماز گاه
روند بنشینند و انتظار کنند اثر از امام محمد مرویست که مکروه است و بعض الائمه گفته این نیست

از جنازه تنها مانند اما اگر در همراهیان جنازه کثرت باشد با میت بان و کسی با جنازه بهتر است
کذا فی الخلاصه و مکروه است تشییع جنازه را بلند کردن آواز بذکر خدا و قرائت قرآن و در قنیه
و شرح منیه کراهیت تحریم گفته و مقتبل بعضی ترک اولی است و باید که ذکر کنند و بخوانند در نفس خود و از
ابراهیم نخعی مرویست بودند صحابه که مکروه میداشتند گفتن مرد را در حالی که میرود با جنازه استغفروا له
غفر الله لکم طلب مغفرت کنید برای میت بخشد خدای تعالی شما را و در قنیه گفته که خواندن قرآن
پیش جنازه در حال پیاده رفتن و گفتن همراهیان کل حی یموت هر که زنده است البته خواهد مرد
و بخوان بدعت و مکروه داشته امام ابو یوسف کلام را بچیزی از امور دنیا و مستحب خاموش بود
و دراز کردن خاموشی را و در شرح طحاوی مسئله صمت را بلفظ علی که حقیقت آن وجوب است ذکر کرده
و سزاوار است که بخشوع و فکر و اندیشه باشند در حال خود که چه چیز برای مرگ خود آماده کرده ایم و پند
پذیر شوند بموت و بچیزی که رجوع میت از وی است و پیش می آید او را در حدیث آمده کفی بالموت
واعظا مرگ همسایه بواعظ بودن کفایت می کند و نه خندد و گر خندد در این وقت دلیل کمال قسوت
و غفلت است و شنید عبد الله بن مسعود مردی را که می خندید در راه جنازه پس گفت مر او را
آیا خنده میکنی و حال آنکه همراه جنازه کلام نخواهم کرد ترا بعد ازین هرگز هی و سزاوار نیست زنان را که بسوی
جنازه برآیند بلکه در زمان ما مکروه است بکراهیت تحریم کذا فی شرح النقایه و اگر با جنازه زن نوحه گر
باواز بلند کنند و باشد منع کرده شود از آن و اگر باز نیاید باک نیست مردان را که همراه جنازه
روند و بدل منکر دارند عمل او را در صلوة مسعودی گفته شمع بردن در پیش جنازه و گل پوشانیدن
بدعت و در بحر الرائق گفته پیروی کرده نشود با آتش در عود سوز و نه بشمع و مکروه است که پیش آید
مرد جنازه کافر را بروی خود در خبر است بدرستی که در پیش او شیطان است که بدست او شعله ایست
از آتش و حمل کرده نشود میت را از شهری بشهر دیگر کذا فی الخلاصه و الملتقط و اگر تا دو میل نقل
کنند لا بأس به است زیرا چه مسافت راه قبرستان اکثر است که میرسد باین مقدار کذا فی
التجنیس و تفصیل این مسئله در فصل دفن مذکور گردد ان شاء الله تعالی و کسی که کشته باشد

بر سر راه و بلند رود بر روی جنازه برنخیزد مگر آنکه قصد بردوش نماید همچنین اگر قوم در نمازگاه نشسته باشند
پس آورده شود بجنازه صحیح آنست که پیش از نهادنش برنخیزند زیرا که قیام برای جنازه
منسوخ کرده شده است و بقول بعضی برخیزد هرگاه که به بیند و اگر نهاده شود جنازه بر زمین بمنزل
باک نیست نشستن در آنوقت کذا فی الخلاصة و سرخسی از محیط گفته بهتر آن است که بنشینند تا وام
که هموار نکرده باشند بر روی خاک را و سزاوار نیست که برگردند از جنازه پیش از نماز نیز برنگردند مگر
باذن اهل جنازه و لهذا گفته اند که اولی آنست که بعد از نماز اذن دهند مردم را اهل جنازه
در رجوع بمنزل خود تا بتکلیف حضور دفن باوجود موانع حوائج تضییع نکشند کذا فی الفتح
و در شرح منیه از محیط نقل کرده از حق آنست که گنجایش دارد ایشانرا رجوع بی اذن اهل آن
و گفته اولی و اوجه همین است و هم از محیط است کراهیت رجوع بی اذن پیش از دفن است و بعد از دفن
میسر رجوع بی اذن بلا کراهیت و کسی که مشی کند چند قدم بدنبال جنازه بعد از نماز لازم نمی شود
بروی رفتن همراه آن تا دفن اگرچه اذن داده باشند او را اهل جنازه اگر نباشد میت را
ولی لازم نیست استیذان از هیچکس در رجوع کند هر کسی که خواهد کذا فی خلاصة الفقه فصل
ششم در احکام نماز میت و صفت آن نماز جنازه فرض کفایت است اگر ادا کند آنرا بعضی یکس
یا زیاده مرد یا زن ساقط شود از ذمه همه و اگر ادا نکند او را هیچ یکی همه گناهکار شوند و ابن همام
بر بودن آن فرض کفایت نقل اجماع کرده و در معراج الدرایة خلاف بعضی مالکیه در آن
قول بسنیت آن ذکر کرده و آنچه امام ناصر الدین در حسب المفتین گفته که نزد مشاهده جنازه فرض عین
شود بر هر که به بیند و بفعل بعضی از آن ساقط نگردد از دیگران و گفته که خلاف نیست علما را در صحیح
ملکی را مخالف آنست که در متون معتبره حکم بفرض کفایت مطلق آمده و مفاد دلیل فقها را که برای
بودنش فرض کفایت آورده اند که مقصود از نماز جنازه ادای حق میت است و آن باداء بعض ساقط
میشود چون غسل و تکفین و نیز دلیل دیگر ایشانرا که آنحضرت صلعم نزد حضور جنازه بیاران خود فرمود
نماز کنید بر صاحب خود و اگر فرض عین بودی آنحضرت م چرا ترک کردی و نیز دلیلی دیگر را که آورده اند

که در واجب بودن نماز بر همه بطریق فرض حرج عظیم است بجدی که تعلیق محال خارجست لیس
الکفایه مزود فباشد در سقوط واجب از بعض چنانچه در جهاد و چه این دلیل فائده میدهد بودن این فرض
را کفایت مطلقا چه نیست آنانکه دیده اند آنرا در جنبت دیگران زیرا که در ایجاب آن بر شنایند
جنازه بر گذشتگان راه بطریق فرض عین حرج عظیم است خصوصا وقتی که نمازگاه دور تر باشد
و نماز گذارده شود بر هر مولود مسلمان که بمیرد صغیر باشد یا کبیر حر باشد یا عبد مگر باغی و راه زن
که پیش از ثبوت امام بر ایشان کشته شوند و قاتل پدر و مادر و نحو آن و اگر یافته شود اکثر بدن میت
یا نصف آن که در وی تمام سر است نماز گذارده شود بر وی و الا فلا کذا فی المضمرات و اگر نماز
گذارده شود بر اکثر باز گذارده نشود بر باقی اگر یافته شود کذا فی الایضاح و گفته است امام ابو حنیفه
چون بر آید بعض ولد و حرکت کند یعنی اثری از حیات وی ظاهر شود بعد از آن بمیرد پس اگر اکثر میت
بر آمده نماز گذارده شود بر وی و اگر از نصف کم بر آمده گذارده نشود بر وی کذا فی البحر الرائق و اگر
نصف بر آمده ذکر نکرده امام محمد در کتاب حکمش را در بدایع گفته واجب که قیاس نماز بر نصف
میت باشد و متفق اند روایات بر اینکه اگر از شکم مادر مرده بر آید بر نماز گذارده نشود بر وی و جنین
سقط که کم از چهار ماهه باشد نماز گذارده نشود بر وی باتفاق روایات کذا فی الجواهر الاخلاطی و ظهور
آثار حیات در حق جواز نماز ثابت میشود بقول قابله و مادر کذا فی المضمرات لیکن ظاهر انست که این
هر دو مقید باشند بعدالت چه در جمله مسایل شهادات نساء قایلند باشتراط عدالت و کسی که کشت
نفس خود را بخطا نماز گذارده شود بر وی بخلاف بقصد نزد امام ابو حنیفه و محمد رحمهما نیز همچنین است
و همین است اصح کذا فی التبیین و در جواهر اخلاطی نقل کرده که نزد قاضی ابو یوسف کشنده نفس خود را
بقصد نماز گذارده نشود بر وی اگر چه غسل داده شود و بعضی تفصیل کرده اند که اگر بسوزاند نفس خود
را نماز گذارده نشود بر وی و اگر گلو گرفته هلاک کند نماز گذارده شود بخلاف خناق که عادت بدان
گرفته نماز گذارده نشود بر وی و نیز ابو یوسف رح گفته کسی که کشته شود بر متاعی که میگرفت
از آن نماز گذارده نشود بر وی ذکره فی الایضاح و کسی که کشته شود بسبب حق شرعی

چون قصاص و رجم و تبران عمل کرده شود با وی انچه عمل کرده شود با مردگان مسلمانان
و دیگر کسی که بر دار کشیده باشند او را از امام ابی حنیفه رح در وی دو روایت است در روایت الی سلیمان
نماز گذارده نشود کذا فی قاضیخان و کسی که بیفتد در چاهی و دشوار بود بر آوردن او نماز گذارده شود
بر وی بهمان حال و کسی که بمیرد در کشتی غسل و کفن داده نماز گذارده شود بر وی و کران کرده شود
او را بسنگی و انداخته شود در دریا کذا فی المعراج و در فتح القدیر قید کرده آنرا بصورتی که زمین
نزدیک نباشد و شرط صحت نماز جنازه اما در حق میت پس اسلام اوست تا آنکه جایز نیست بر کافر
اگر چه دلش مسلمان باشد و طهارت او بغسل و ستر عورت ما دام که ممکن باشد پس اگر نماز گذارده شد
پیش از غسل و بعد از ان یاد کردند که غسل نداده اند اعادت کنند نماز را بعد از انکه غسل
دهند و اگر دفن نیز کرده شده پیش از غسل و ریخته شد بر وی خاک و ممکن نشد بر آوردن ان مگر
بکندن بروایتی نماز سابق جایز گردد از برای ضرورت و بروایتی دیگر از امام محمد اعادت کنند
بر قبر و در شرح منیه گفته اظهر همین است و باتفاق روایات غسل ساقط شود و اگر دفن پیش از نماز
واقع شود و ریخته باشند بر وی خاک را نماز گذارند بر قبر و تقدیر کرده اند بعضی نماز را بر قبر
تا سه روز از دفن و صحیح آنست که این تقدیر لازم نیست بلکه نماز گذارده شود و مادام که دانسته
نشود که میت ریزیده و اجزاء او از یکدیگر جدا شده نیز برای نظر باختلاف حال میت و زمان و مکان
در تفتیح و عدم ان کذا فی الفتاوی و همچنین اگر میسر نشود چیزی که بان ستر عورتش نمایند دفن
کرده نماز گذارده شود بر قبر کما هو المفهوم من العنایة و از جمله شروط بودن میت پیش مصلی است
پس اگر غایب باشد یا خلف مصلی جایز نیست نماز و بودن او موضوع بر زمین پس اگر میت
محمول باشد بر دابه یا بر دستها جایز نیست نماز بر وی چنانکه جایز نیست اگر مصلی سواره گذارد چنانچه
در محیط گفته و قهستانی در این شروط در بودن میت بر زمین یا دستها تردید کرده پس بین
تقدیر مبنی که محمول بر دستها بود نماز بر وی جایز باشد و در غرایب و سراجیه فتوی بر اول است
و شرط نیست که مکان میت طاهر باشد کذا فی المضمرات و در فتاوی ناجیه گفته

اگر ایستند میت بر جنازه شک نیست در جواز نماز یعنی در مکان ناپاک و اگر بغیر جنازه باشد
روایتی نیست دران و در قنیه و قهستانی شرط طهارت مکان را در حق امام و میت هر دو گفته
و در قنیه شرط طهارت اثواب را زیاده کرده و در شرح ابی المکارم نیز طهارت کفن را شرط کرده
و اما در حق مصلی پس همه آنچه شرط است از برای صلوة مطلقه از استقبال قبله و ستر عورت و طهارت
بدن و ثوب و مکان و نیت دران نیز شرط است و شرط نیست جماعة زانکه کفایت میکند ادای یکی
پس اگر ایستند بر نجاست در نماز و حال آنکه در هر دو پای او کفش است یا جورب جایز نیست نماز اگر
تنگ بسته باشند بخلاف و اگر کشاده باشند پس اختلاف است کذا فی الجواهر الاخلاطی و اگر نماز گذارد
بر نیت مرد بگمان آنکه میت مرد است پس ظاهر شود که زن است صحیح نیست نماز و ظاهر آنست که در نماز بر خنثی
مشکل نیت زن کند کذا فی الاشباه و نیت نماز جنازه آنست که بگوید اللهم انی نویت ان
اصلی لک و ادعو لهذا المیت خداوندا بدرستی که ما قصد داریم که نماز گذاریم برای تو
و دعا کنیم برای این میت کذا فی السراجیه و اگر در دل فکر کند امام که ادا میکنم نماز جنازه را کفایت
میکند و اگر گوید مقتدی اقتدا کردم باین امام جایز میشود کذا فی المضمرات و رکن آن قیام است
و رابع است ایستادن و تکبیرات کذا فی التحفه و ثانی نزد تحقیق اشبه بشرطیه است چنانکه استقبال قبله
در نماز مطلق و شرط بودن میت پیش مصلی چنانچه سبق ذکر یافت مخفی از آنست شیخ ابن همام گفته
که مفهوم از کلام فقها آنست که ارکان دعا و قیام و تکبیرات باشند از برای قول ایشان مثلا که گویند
حقیقت نماز جنازه و مقصود از آن همین دعا است و تکبیره اولی را شرط گفته زیرا چه آن تکبیر احرام است و این
ادعیه است پس اگر بی عذر نشسته گذارد جایز نیست و اگر بعذر باشد جایز است و همچنین کسی
که هیچ نداند دعا را و تکبیر گوید چهار تکبیرات جایز است نماز او و در فتاوی الحجه گفته که این وقتی است
که نباشد در آنجا کسی که تعلیم کند دعا را و داین قیاس است و کسی که ترک کند تکبیری را
جایز نیست چنانکه اگر ترک کند رکعتی را از نماز دیگر و نهاده شود جنازه برای نماز بنحوی که سرش
جانب یمین امام باشد و پای جانب یسار و اگر خطا کرده بر عکس نهاده باشند جایز است

و همچنین اگر تشهد لکنند لیکن مکروه باشند کذا فی شرح المنیة و احسن موافقت امام برای نماز به ابر
سینهٔ میت است مرد باشد میت یا زن و اگر بایستند در غیر آن نیز جایز است و در روایتی از امام
ابی‌حنیفه بایستند از مرد مقابل میان او برای تسویه هر دو جانبش در نماز و از زن مقابل سینه
او تا دور باشد از عورت غلیظه اش و در روایتی بایستند مقابل وسط در هر دو صورت و مختار نزد جمهور
اول است و صفت نماز آنست که تکبیر افتتاح گوید پس بگوید سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و
تعالی جدک و جل ثناؤک و لا اله غیرک تسبیح میکنم ترا خداوندا به تسبیحی که لایق باشد بجناب قدس تو
و ملتبس بحمد تو با برکت است نام تو و بلند تر است غنای تو و بزرگتر است ثنای تو و نیست معبودی بحق
سوای تو پس از ان تکبیر ثانی گوید و درود فرستد عقب ان بر پیغمبر خدا صلعم و این ثنا و صلوة پیش
دعاست که درین نماز اصل و مقصود است و اولی انست که اختیار کند از صیغهای درود آنچه در تشهد
خوانند کذا فی الفتح پس از ان تکبیر سوم گوید و دعا و استغفار کند برای خود و برای میت اگر کبیر باشد
و جمیع مسلمین و دعای موقت معین نیست برای این نماز بلکه هر دعای که بخواهد بخواند لیکن این
قدر باید که بامور آخرت بود و اگر دعای ماثور بخواند بهتر باشد و بود آنحضرت صلعم که میخواندند در
نماز جنازه اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا اللهم من احییته
منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان خداوندا بیامرز زنده ما را و مرده ما را که مسلمانان
و حاضر ما را و غایب ما را و خرد ما را و بزرگ ما را و مرد ما را و زن ما را خداوندا کسی که زنده داری او را از ما پس زنده
دار او را بر اسلام و کسی که بمیرانی او را از ما پس بمیران او را بر ایمان و اگر میت صغیر باشد استغفار
نکند بروی و بگوید اللهم اجعله لنا فرطا اللهم اجعله لنا اجرا و ذخرا اللهم اجعله لنا شافعا و مشفعا
خداوندا بگردان او را برای ما پیش رونده بسوی منزل ما که تیار کند اسباب معاش را خداوندا
بگردان او را برای ما اجر و ذخیره که بجاقبت بکار آید خداوندا بگردان او را برای ما شفاعت کننده
و قبول شفاعت کرده شده و بعد از ان تکبیر چهارم گوید پس از ان سلام گرداند بدو سلام
و نیت نکند در هر دو سلام میت بلکه باول کسی را که جانب راست اوست و بثانی انکسی

از جانب چپ دست کذا فی قاضیخان وغیره و در فتح القدیر نیت نیز تجویز کرده و میان تکبیر
چهارم و سلام دعای مستحب نیست در ظاهر روایة و بعضی مشایخ ما اختیار کرده اند بعد ازین تکبیر
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار پروردگارا عطا کن ما را در دنیا امر
نیک و در آخرة جزای نیک و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ و در کافی وقنا برحمتک عذاب القبر
وعذاب النار گفته و قایم نشود بعد از نماز برای دعا کذا فی اکثر الکتب صاحب قنیه گفته زیرا که مشابه
زیاده است در نماز جنازه و بعضی گفته اند که چون منع در کتب بلفظ قیام واقع شده شاید که در ان
اشارت باشد بآنکه اگر نشسته دعا کند جایز باشد بلا کراهیة و بشیلی نماز نیز بدعا ایستد زیرا چه
دعا می کند بدعای که او فرد اکبر است بودن دعا یعنی نماز جنازه کذا فی التجنیس و فاتحه و دعا
برای میت پیش از دفن درست است و همین است روایة معموله کذا فی الخلاصة الفقه و اما خواندن
سوره فاتحه در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا لا بایت آید خواندن بعضی صحابه این را درین نماز
شاید که همین طریق بوده باشد و اگر به نیت قراءة خواند جایز نیست نزد ابی حنیفه و مالک زیرا که
این محل دعا و ثنا است نه قراءة و ثابت نشده از آنحضرت صلعم قراءة در نماز جنازه و در موطا
از ابن عمر آمده که وی رضه قراءة نمیکرد در نماز جنازه کذا فی الفتح القدیر و رفع کنند هر دو دست
را در تکبیر اول پس تر نهند دست راست را بر دست چپ چنانکه در نماز مطلق کنند و در تکبیرات
دیگر رفع نکنند در ظاهر روایة از امام ما و بقول بعضی مشایخ بلخ رفع کرده شود در هر چهار تکبیر
و این قول ایمه دیگر است اما رفع صوت پس جایز نیست بچیزی از ثنا و صلوة و دعا بلکه مخافت
کند در همه مگر در تکبیرات که جهر کند در ان و مختار همین است و مشایخ بلخ گویند سنت آنست که فیما
بعد اول صف ثانی زا و ثانی ثالث را و همچنین از ابی یوسف مرویست که بخواند بین الجهر و المخافة
چنانکه در تجنیس نقل کرده اما رفع صوت بسلام پس در ظاهر روایة ذکر نکرده و از حسن مرویست
که بلند کرده نشود آواز بسلام در نماز جنازه و در بدایع گفته که عمل بر خلاف قول حسن است
و شایع و معروف در کتب عام رفع است و در کافی و شرح ابی المکارم نیز همانا ذکر کرده

و امام و قوم در همه آنچه ذکر کردیم برابر اند و اگر حاضر نشود مردی بعد آنکه تکبیر گفته باشد امام در نیت
او یک تکبیر یا دو تکبیر یا سه تکبیر خود و شروع بتکبیر نکند تا که امام بحضور وی تکبیر دیگر نگوید و چون
تکبیر گوید امام بحضور وی متابعت کند او را و تکبیر گوید با وی و شروع در نماز کند همچنین است نزد امام ابی حنیفه
و محمد رحمهما الله و اگر انتظار نکند و پیش از تکبیر امام تکبیر گوید فاسد نمیشود نزد ایشان لیکن آنچه او کرد معتبر نشود
و نزد ابی یوسف تکبیر گوید برای افتتاح هرگاه که حاضر شود و انتظار نکند تکبیر دیگر امام را و متابعت کند
در تکبیرات باقیه و در شرح منیه گفته و بقول وی اخذ کنیم پس اگر امام یک تکبیر پیش از حضور او گفت
قضا نخواهد کرد چیزی را و اگر دو تکبیر گفته یک تکبیر قضا لازم شود نزد قاضی و نزد طرفین هر قدر که پیش
از حضور گفته قضا لازم شود و چون سلام کرد ابتدا امام قضا کند پیش از برداشتن جنازه از تکبیرات
هر قدری که فوت شده متصل سلام امام پی در پی بی دعا اصلاً جائز نزد علماء ثلثه و اگر برداشته شود جنازه پیش
از تمام تکبیرات قطع کند پس اگر برداشته شود بر دستها و نهاده نشود بر دوشها بحسب ظاهر روایة تکبیر گوید
و قطع نکند و بروایتی از امام محمد اگر بزمین اقرب است تکبیر گوید و اگر بدوش اقرب است نگوید و اگر حاضر
شود بعد از آنکه تمام کرد امام هر چهار تکبیر را فوت شود او را نماز اگرچه پیش از سلام است و بروایتی از ابی حنیفه
واضح همین است که داخل شود و تکبیر افتتاح گوید پیش از سلام امام پس از آن سه تکبیر دیگر گوید پیش از
برداشتن جنازه و در مضمرات گفته و علیه الفتوی و اگر از ابتدا با امام حاضر باشد و فوت کند با وی تکبیر اول را
مثلاً بتغافل تکبیر گوید برای افتتاح و با امام داخل نماز شود و منتظر نماند تکبیر ثانی امام را در قول سه
علماء رحمهم الله و اگر تکبیر اول با امام گوید و تکبیر دویم و سویم با وی فوت کند این هر دو فائت را اولا بگوید
بعد از آن تکبیر چهارم با امام شریک شود کذا فی الخلاصة و قاضیخان و نیز در قاضیخان است اگر امام
تکبیر پنجم گوید متابعت نکند او را مقتدی در این تکبیر مگر نزد زفر رح و منتظر باشد سلام امام را
تا سلام با وی گوید و بروایتی دیگر سلام دهد و انتظار نکند و مختار اول است و اگر سلام گرداند
امام بفراموشی بعد تکبیر سویم نیز متابعت نکند مقتدی بلکه تکبیر چهارم گفته سلام گوید کذا فی التاتار
خانیه و مستحب است که مصلیان جنازه بسیار باشند که در وی قبول شفاعت این جماعت در حق

مکروه است و افضل آنجماعت موقوف است تا آنکه اگر هفت کس باشند سه صف کنند یک کس امام
شود و در صف اول سه کس پس ازان دو کس پس ازان یک کس و اگر شش کس باشند در صف اول
سه کس بایستند و افضل صفوف مردان درین نماز صف آخر است و در غیر آن صف اول تا شفاعت و
تواضع داعی تر و مقبول باشد کذا فی التبیین وغیرها و در صلوة مسعودی گفته در نماز جنازه هر چند از امام دورتر
ایستند ثواب زیاده تر یابد که نماز جنازه برخلاف نمازها است و احق بامامت میت بادشاه است اگر حاضر شود
پس ازان قاضی پس ازان امام مسجد جامع پس ازان امام قبیله که امام میت بود وقت حیات پس
ازان ولی بترتیبی که در عصبات است یعنی اقرب میت اولی بامامت است از قریب چون برادر میت
نسبت بعم او مگر مدیون پسر که درینجا ترتیب بعکس عصبات است چنانچه معلوم شود و در اکثر متون ذکر امام حی
ساقط است و ابن همام در جوامع فقه گفته که امام مسجد جامع اولی است از امام حی و بروایت حسن از ابی
حنیفه امام اعظم یعنی خلیفه اولی بامامت است اگر حاضر شود و اگر حاضر نشود پس امام شهر و اگر این نیز
حاضر نشود پس قاضی و همچنین بعد ازان صاحب شرط که شحنه باشد و بعد ازان امام حی و بعد ازان
هر کس که نزدیکترین باشد بمیت از جهت قرابت و همین اخذ کرده اند بسیاری از مشایخ کذا فی معراج
الدرایه و شروح الهدایه و در خلاصه گفته مختار آنست که اگر نباشد امام اعظم پس سلطان مصر
و اگر نباشد پس امام مصر یا قاضی و اگر نباشند پس امام حی و بالجمله امام حی احق است از اولیای میت
نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و شاید فرق در سلطان مصر و امام مصر آن باشد که سلطان مصر نایب
بادشاه اعظم باشد و در جمیع امور متعلقه باصلاح آن مصر آزاد در متعارف اهل این دیار صوبه دار خوانند
و امام مصر امام اعظم مساجد آن مصر باشد که مساجد دیگر تبع آن مسجد باشند چون مسجد جامع جهان نما
این شهر شاهجهان آباد عمر الله الی یوم التناد و اگر جمع شوند پدر و پسر میت پدر اولی است باتفاق
علمای ثلثه بر قول اصح کذا فی الفتح مگر آنکه پدر جاهل باشد و پسر عالم پس سزاوار آنست که تقدیم
کرده شود پسر را و اگر میت را دو برادر عینی یا هر دو علاتی باشند پس بزرگ اولی است و اگر
بزرگ خواهد که تقدیم کند غیر خود را خرد را میرسد که منع کند ازان و اگر هر یکی تقدیم کنند مرد

ملحد دار الحرب پس کسی که تقدیم کرده است او را بزرگ اولی باشد و همچنین اگر دو پسر باشند خرد و بزرگ
و اگر یکی از هر دو برادر علاتی باشد و دیگر عینی پس ان عینی اولی است اگرچه خرد باشد و اگر او تقدیم
کند ثالثی را بحضور خود نیز جایز است و نمیرسد علاتی را که منع کند و اگر خرد غایب باشند و امر بتقدیم ثالثی
کرده میرسد او را منع در این صورت و حد غیبت آنست که قادر نشود و از انجا بر قدوم وقت نماز و دریافت
ان و انتظار نکنند او را مردم برای نماز کذا فی قاضی خان و بالجمله نمیرسد اقرب را که تقدیم کند
مر ابعد هر که خواهد پس اگر غایب شود اقرب بمکانی که فوت میشود نماز بحضور او و بگذارد ابعد نماز را
و منع کند اگر غایب اقرب ثالثی را امر بنماید و قریب که مریض باشد در شهر میت بمنزله صحیح است
تقدیم کند هر کرا خواهد و نمیرسد ابعد را که مانع آید و حق نیست زنان را در نماز میت و طفلان را کذا فی الجوهره
و اگر نباشد میت را ولی پس زوج اولی است پس زنان همسایها احق اند از اجنبی و اگر بمیرد زنی مر او را
زوج است و پسری از صلب آن زوج که عاقل بالغ است پس ولایت مر پسر راست نه زوج را لیکن مکروه
است پسر را که تقدیم کند بر پدر خود بلکه سزاوار انست که پدر خود را تقدیم نماید و اگر ان پسر از زوج دیگر
باشد باکی نیست که پیش ان زوج بایستد زیرا که تعظیم زوج مادر خود که غیر والد باشد واجب نیست
برین پسر کذا فی البدایع و اگر وصیت کند میت بانکه نماز گذارد بر وی فلان کس پس در روایت
ابن رستم این وصیت جایز است و امر کرده شود آنکس را به نماز بر وی و در عیون گفته که باطل
است و برین است فتوی کذا فی الخلاصه و المضمرات مصابیح مسایل گفته صحیح انست که وصیت
صحیح است در شخصی که راضی باشد ولی بتقدیم او و این انست رعایت حق ولی و حق میت است
و مولی میت احق است بنماز او از پدر و پسران اگرچه حر باشند کذا فی المضمرات و تکرار نماز جنازه
غیر مشروع است نزد ما حنفیه بخلاف شافعی مگر انکه مصلی اول غیر ولی بوده و غیر آنانکه مقدم اند بر ولی
پس درین صورت ایشان را حق اعادت است و اگر مصلی یکی از ینها بوده پس اگر سلطان اعظم
که در مراتب ولایت نماز بر همه مقدم است بوده نمیرسد هیچ یکی را که بعد از وی اعادت کند
اگرچه از اولیا باشند و اگر از اصحاب ولایت نماز دیگری باشند پس هر که در مرتبه از وی موخر است

نیز نرسد او را که بعد از وی اعادت کند و هر کس که در مرتبه از وی مقدم است نرسد او را که اعادت
کند مثلاً اگر ولی میت که پدر او بود نماز گذارده باشد نرسد سایر الناس را که اعادت کنند و نرسد
امام حی و قاضی را علی هذا القیاس اگر نماز گذارد بروی ولی و مر او را اولیاء دیگر اند در مرتبه آن ف
نرسد ایشان را که اعادت کنند کذا فی الجوهرة و قاضیخان و الخلاصة و غیرها من شروح الهدایه
و جواز اعادت در صور خود مشروط بآنست که اذن نداده باشد صاحب حق مقدم آن موخر را
و اگر اذن داده حق ساقط شود و اعادت نرسد کما هو المفهوم من الفتاوی و الشروح کمر دست
اگر نماز گذارد بر میت ولی خلف او اگرچه راضی نباشد بگذاردن نماز با وی جایز است نماز و ولی را
اعادت نرسد زیرا که گذارد و تکمیل شد و تنفل و این غیر مشروع است و همچنین نرسد کسی را که نماز گذارده
باشد بغیبت ولی یکبار و چون ولی اعادت کند باز با وی گذارد و اگر ولی اهل نباشد برای
نماز مثلا صغیر باشد یا مجنون یا صاحب ریش سایل پس هر که نماز گذارد جایز است و اگر ولی جنازه
مریض بود و نماز گذارد بروی نشسته و قوم خلف او ایستاده جایز است و اگر در نماز جنازه امام
بطهارت نباشد اعادت کنند و اگر باشد و قوم بر طهارت نباشند نکنند و اگر زن امامت کند زن ف
در نماز جنازه اعادت کرده نشود و اگر زنان نماز بجماعت گذارند جایز است و بایستد امام زن در میان ایشان
نه متقدم از همه و در عینیه گفته و مستحب آنست که زنان یکبارگی از یکدیگر جدا گذارند نه بجماعت
و اگر حدث کند امام در نماز جنازه و بجای خود دیگری را خلیفه کند و بنا نماید جایز است کذا فی
الخلاصة و فاسد می شود نماز جنازه بهر چه فاسد میشود بوی نماز مطلق مگر محاذات زن که در انجا
مفسد است و اینجا نه کذا فی الزاهدی و مکروه است نماز جنازه نزد طلوع آفتاب و غروب
و استوای آن و لیکن اگر گذارند درین اوقات اعادت واجب نگردد و در تحفه گفته افضل
آنست که نماز گذارده شود بر جنازه هر گاه که حاضر شود اگرچه وقت مکروه باشد و تاخیر کرده نشود و ا
و اگر بمیرد بیگاه روز جمعه مکروه است که بعد تجهیز وی در نماز و دفن تاخیر کنند تا وقت جمعه تا نماز
گذارند بروی گروه عظیم مگر بخوف آنکه اگر بدفن مشغول شوند جمعه فوت میشود جایز است

کہ در روشن تاخیر نمایند کذا فی القنیۃ اگر حاضر شد جنازہ بعد غروب آفتاب شروع کردہ شود
بفرضیہ مغرب پس ازان نماز جنازہ پس ازان بسنت مغرب واگر حاضر شود وقت نماز عید
تقدیم کنند نماز عید را از نماز جنازہ برخلاف قیاس و نماز جنازہ را بر خطبہ عید واگر حاضر شود
وقت کسوف تقدیم کنند نماز جنازہ را واگر جمع شوند جنازہا در یکوقت پس امام مخیر است اگر خواہد نماز
گذارد بر ہر واحد علیحدہ واگر خواہد جمع کند ہمہ را در یک نماز و افراد ہر جنازہ بنماز علیحدہ اولی
وافضل است از جمع کردن میان آنہا در یکنماز زیرا چہ آن مختلف فیہ است و در ہنگام جمع نیز در کیفیت
وضع اینہا مختار است اگر خواہد بگذارد اینہارا بسطر واحد و بایستد نزد افضل اینہا واگر خواہد
بنہد یکی را پس دیگری بسوی قبلہ و در غرائب گفتہ این احسن است تا امام قائم باشد مقابل ہمہ میت
و ترتیب اینہا از امام مانند ترتیب اینہا در نماز است خلف امام در حال حیات پس نزدیک کردہ
شود از امام افضل بعد ازان آنکہ از دیگران افضل باشد و ہمچنین کہ نہادہ شود مرد را نزدیک امام
پس ازان کودک پس خنثی پس زن پس دختر واگر جمع شود حر و عبد افضل گردانیدن حر است
متصل امام و تقدیم او بر عبد اگرچہ صبی باشد و در بحر الرائق گفتہ کہ اگر جنس متحد باشد پس اگر خواہند
بنہند جنازہ بطریق صف واحد چنانکہ در نماز صف بندند واگر نہادہ شود سر ہر یک را برابر سر دیگری پس
این خوب است واگر نہادہ شود برابر دوش دیگری نیز خوب است و در فتح القدیر گفتہ اینہمہ نزد تفاوت
در فضل است واگر تفاوت نباشد سزاوار است کہ عدول نکنند از محاذات واگر تکبیر گوید امام بر جنازہ
پس ازان جنازہ دیگر آید و نہادہ شود با جنازہ اولی نماز کند بر جنازہ اولی و بر جنازہ دوم نماز از سر نو
کند و تکبیر دوم اگر در وی نیت جنازہ اولی کند یا نیت ہر دو جنازہ را یا چیزی نیت نکند از نماز اولی است
واگر تنہا نیت جنازہ دوم کند می باید از نماز اولی و این تکبیر برای ثانیہ میشود چون فارغ شود
از نماز ثانیہ اعادت کند نماز را برای اولی کذا فی الخلاصۃ و السراج الوہاج و نماز گذاردن بر بزرگ افضل است
از نماز گذاردن بر خرد پس اگر جمع شوند دو جنازہ صغیر و کبیر نماز گذاردہ شود نخستین بر کبیر اگر خواہند
کہ جدا گذارند تا اینجا کلام در منتہ و ادعیہ در صورت اختلاط جنائز مرد و زن در فتاوی عالمگیری

از سراج الوهاج نقل کرده که اگر خواهد نماز گذارد بر همه میتها گی به نیت همه واگر مختلط شوند مردگان مسلمانان
ومردگان کافر پس اگر باشد مسلمانانرا علامتی که تمیز کنند ایشانرا از کفار نماز گذارده شود بر ایشان
وترک کرده شود کفار را واگر علامتی نباشد پس اگر غلبه واکثریت مسلمانانرا ست نماز گذارده شود
بر همه به نیت کرده شود ونماز دعا برای مسلمانان ودفن کرده شوند در قبرستان ایشان واگر غلبه
واکثریت کفار است نماز گذارده نشود ولیکن غسل وکفن داده شوند بروجه مسنون چنانکه موتی مسلمین
را دهند ودفن کرده شود در مقابر مشرکین واگر هر دو صنف برابر باشند نیز نماز گذارده نشود بر آنها
واختلاف کرده مشایخ در دفن آنها بعضی گفته اند در مقابر مشرکین وبعضی در مقابر مسلمین ونزد بعضی
در مقبره علیحده کذا فی المضمرات شافعی گفته نماز گذارده شود بر آنها اگرچه برابر باشند برای ترجیح مسلمین
بر کفار ودلیل ما آنست که در صورت برابری طرفین برابر باشد جانب نماز وجانب ترک پس ترجیح دادیم
جانب ترک زیراچه نماز بر کافر جایز نیست اصلا وترک نماز بر مسلمین فی الجمله مشروع است چنانچه در حق باغی
وقطاع الطریق نزد ما ودر حق شهید نزد شافعی پس اختیار کردیم مباح فی الجمله را بر محظور علی الاطلاق اگر گویی
که نیت نماز بر مسلمانان کفایت میکند در انفراد ایشان بنماز پس واقع نمیشود نماز بر کافر نزد او به نیت در
حق ایشان ولهذا گفته اند که قبور مسلمانان اگر مختلط شوند بقبور کفار وهمچنین جا های ایشان بجانب
آنها سلام گفته شود ودعا خوانده شود وتخصیص به نیت مسلمانان وترک کرده نشود مطلقا از جهت اختلاط
پس چگونه ترک کرده شود نماز را اگر فرض است گوییم نیت صرف این باب کفایت نمیکند در دفع ارتکاب
محظور بدلیل عدم جواز در صورتیکه اکثریت طرف ثانی را باشد اگرچه نیت مسلمین کنند بالاتفاق وقیاس
نماز بر سلام ودعا مع الفارق است چه آن هر دو بر کفار علی الاطلاق محظور نیستند بلکه جایز است
سلام بر اهل ذمه نزد احتیاج بآنها بخلاف دعا واحتیاج نیز ممنوع نیست نزد بعضی ذکره فی الذخیرة وهمچنین
جایز است ذمی را دعا بعافیت وطول عمر ذکره الزیلعی وچون نیت صرف معتبر نشد ترجیح دهیم
باکثریت احد الطرفین اگر باشد واگر نه ترجیح دهیم مانع را بر مقتضی واصل آن در اصول مذکور است
وعلامت مسلمین چون ختنه وخضاب وشستن سیاه وکوتهی بروت است ودر شرح منیه گفته که ختان

دفنی علامت شود که درمیان آنها یهود نباشند و همچنین کوته شدن سبلت نیز در کفار بسیار است اما کوته
بودن بروت سزاوار آنست که آنرا نیز علامت نگویند زیراچه مستحب است برای غازیان دراز کردن
بروت در دار الحرب و در صلاة مسعودی از سیر کبیر آورده اگر کسی را موی لب پست بود و اگرچه سنت نیز مرج
نبود او را حکم کنیم باسلام و اگر موی لب دراز بود و اگرچه سنت شرح بود حکم نکنیم باسلام و بروی نماز نگذارند
بعضی گویند اگر در بغلش مصحف باشد و در میانش زنار اگر دار الحرب بود حکم نکنیم باسلام روا باشد
که جاسوس بود و غدر بایشان کرده باشد و اگر در دار الاسلام باشد او را حکم بکنیم باسلام که اینجا
زنار در میت انتهی و در بدایع گفته اگر یافته شود در دار الحرب پس اگر باشد بروی علامت مسلمین غسل داده
نماز گذارده شود بروی و اگر نباشد پس در روایت است و صحیح آنست که معامله کرده نشود بوی
مانند مسلمین حاصل آنکه شرط کرده میشود جمع درمیان علامت و دلالة مکان بلکه عمل کرده میشود
بسیما تنها باجماع و در عمل بدلیل مکان تنها دو روایت است صحیح آنست که عمل کرده شود از برای حصول
غلبه ظن باحد الطرفین نزد بودن او در مکان کفر و اسلام انتهی و التصریح از بنا در شرح منیه است که اگر یافته
شود در دار الاسلام و بروی سیمای مسلمین باشد عمل کرده شود بدان و اگر نباشد پس در روایتی غسل داده شود
و نماز گذارده نشود و صحیح آنست که نماز نیز گذارند به تبعیه دار چنانکه اگر یافته شود در دار الحرب و علامت
نباشد صحیح آنست که کافر است بحکم این دار و اگر سبی آورده شود صبی از دار الحرب با یکی از پدر و مادر او
یا بعد از وی چنانچه در زاهدی گفته پس بمیرد نماز گذارده نشود بروی زیرا که آن تابع ابوین است مگر آنکه
اقرار کند خود باسلام در حالی که عاقل باشد زیراچه صحیح میشود اسلام او از روی استحسان یا اسلام آرد یکی از
پدر و مادر او از آنکه ولد در دین تابع میشود از پدر و مادر هر کسی را که در دین خویش بهتر باشد و اگر در قید نباید
هیچ یکی از پدر و مادر او نماز گذارده شود بروی به تبعیة دار و در فتح القدیر از محیط نقل کرده که نزد عدم
پدر و مادر او تابع میشود صاحب ید را نزد عدم صاحب ید تابع دار میشود و گفته که این اولی است پس اگر
واقع شود صبی از غنیمت در حصه غازی مسلمان در دار الحرب بمیرد آنجا نماز گذارده شود بروی
و حکم کرده شود باسلام او بتبعیه کسی که در دست اوست و مکروه است نماز جنازه در مسجد جماعت

نزد ابی حنیفه و مالک رحمهما الله و نزد شافعی جایز است بلا کراهت و احمد با شافعی است و اگر نهاده شود میت
بیرون مسجد و امام و قوم تمام در مسجد باشند یا بعض قوم با امام خارج مسجد اختلاف کرده اند در آن مشایخ
رحمهم الله صدر شهید گفته که مکروه است در هر دو وجه و سرخسی گفته که در صحیح یکی از این دو وجه مکروه نیست
و به قول بعضی مکروه است در وجه اول نه ثانی کذا فی شرح ابی المکارم و در عنایه گفته میت و بعض
قوم اگر بیرون مسجد باشند و باقی قوم در مسجد منتفی میشود کراهت بالاتفاق و همین است عادت اهل سمرقند
که قوم می ایستند در مسجد و جنازه و امام با پاره از قوم بیرون مسجد و در خلاصه گفته مختار کراهت است برای آن
که میت و قوم هر دو در مسجد باشند یا میت بیرون مسجد باشد و قوم در مسجد یا آنکه امام با بعض قوم بیرون
مسجد باشد و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد باشد و قوم تمام خارج مسجد و همچنین در تجنیس است و در شرح
گفته ممنوع است در آوردن میت در مسجد مگر بعذر باران و نحو آن و صحیح آنست که این منع برای
نماز جنازه است اگرچه در مسجد میت نباشد و اختلاف دارند در علت منع بعضی تعلیل کرده اند بخوف تلویث
مسجد و بعضی بعدم بنای مساجد برای نماز جنازه و بر تقدیر اول کراهت تحریمی است و بر تقدیر ثانی تنزیهی
و همچنین اند ما تعلیل نکرده بنجاست میت برای اجماع بر طهارت میت بغسل زیرا چه مسلمانست انتهی و شیخ
ابن همام گفته روایت کراهت علی الاطلاق اوفق است بقول آنحضرت صلعم که فرموده کسی که نماز گذارد بر میت
در مسجد پس هیچ نیست مر او را و بودن کراهت تنزیهی اختیار کرده و حدیث نماز آنحضرت صلعم بر دو پسر
زنی که نامش بیضا بود و سهیل و سهل در مسجد بعذر اعتکاف حمل نموده و گفته که از این واقعه پیش از
اصل جواز ثابت نمیشود و همچنین روایت نماز شیخین ابی بکر و عمر هم در مسجد جواب داده که بعد صحت
روایت لازم نمی آید که جنازه در مسجد باشد و احتمال دارد که چون دفن ایشان برابر آنحضرت بود صلعم
بمکانی که مسجد محیط بود بوی لهذا الخطا کردند بسوی امری که فی الجمله جواز داشته باشد و صدر شهید
در جامع صغیر روایت نماز را بر عمر هم محمول بر عذر کرده و در بعضی نسخ شش تفسیر کرده آن را بباران و
مطر و شیخ اجل در شرح سفر السعادت و شرح مشکوة نقل کرده که گویند مصلی جنازه مکانی بود
متصل مسجد شریف و بر این تقدیر اگر اشکال لاینحل گردد با احتمال آنکه شاید در روایت صلوة

در مسجد باعتبار قرب ان مکان بمسجد باشد وشاید از اینجاست انچه گفته اند اگر مسجدی بود مبنی
برای نماز جنازه پس باک نیست که نماز گذارده شود بوری کذا فی التبیین ودر معدن گفته واز مقصود
مکروه نیست باجماع وهمچنین درعیدگاه مکروه نیست باتفاق ومکروه است نماز جنازه در راه وزمینهای
مردم ودرحق کسی که مبتلا باشد بضرورت نایافتن جابرای نماز غیر ازین دوقسم دوروایت در نغزای
نقل کرده بروایتی نماز گذارد در راه ودرزمین مزروع دیگری زیراچه در راه حق میت هم فی الجمله
متعلق است وبروایتی بگذارد درزمین مزروع دیگری زیراچه اول حق عام است وثانی حق خاص
پس این سبک باشد بنسبت اول وقول فقها که مکروه است نماز در تابوت معنیش ان نیست که مکروه
است نماز حال بودن میت در تابوت چنانکه از ظاهر عبارت توهم میشود بلکه مراد حال بودن
مصلی تابوت است چنانکه درجواهر بدان تصریح کرده زیراکه تابوت خالی نمی باشد از تلوث بنجاست
وجائز است باتفاق روایات تیمم مقتدی را در شهر ودر غیر ان وقتی که حاضر شود اورا جنازه وخوف
کند که اگر بطهارت مشغول گردد فوت میشود اورا نماز واما درحق امام پس نیز جائز است در ظاهر روایات
ودر خزانه ونصاب همین را اختیار کرده ودر روایه حسن جائز نه وفتوی اکثر بر همین است وبهمین قایل
است شمس الائمه سرخسی وصدر شهید حسام الدین وشمس الائمه حلوانی گفته صحیح جواز است کسی را
که انتظارش نکنند ودرخلاصه گفته مباح نیست تیمم درحق ولی ونه درحق کسی که امر کرده است
اورا ولی ومراد ولی نماز است نخاص ولی میت تا انکه جائز نیست تیمم کسی را که مقدم است بر ولی
میت از سلطان وقاضی وبرتقدیر حضور کسی که مقدم است بر ولی میت جائز است اورا اگر تیمم
کند باتفاق روایات زیراچه درین صورت خوف فوت ان نماز متحقق است چه دراینحال
گنجایش اعادت نیست اورا وهمچنین اگر اذن داده باشد کسی دیگری را به نماز فرق نیست درجواز
تیمم بخوف فوت نماز درمیان بودن مصلی محدث یا جنب باتفاق ولابد است درجواز تیمم از خوف
فوت جمیع نماز بتقدیر اشتغال بوضو واگر امید داشته باشد که بعض را خواهد دریافت تیمم روا نه
کذا فی البحر الرائق واگر نماز گذارده شود بر جنازه به تیمم وبعد ازان جنازه دیگر آید پس اگر باشد

بیان آن هر دو مثل که دران وضو نتواند کرد اعادت کند تیمم را و اگر نماز گذارد بهمان تیمم
و برین است فتوی و اگر تیمم کند در خانهٔ خود و همراه جنازه شود و تیمم بشکند و بر آب اعادت لازم
نبود و اگر در تنگ نباشد زیرا چه خوف موت متحقق است و فرق نیست در آنکه خوف کند فوت را
در مصلی یا در خانه کذا فی التجنیس و باتفاق جایز نیست تیمم برای جنازه که منتظر باشند کذا فی الخزانة

فصل در احکام دفن میت و آنچه متعلق است بدان بدان که دفن میت فرض کفایه است کذا فی
الشرح و سنت در قبر لحد است نه شق فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لحد برای ماست و شق
برای غیر ما و صفت لحد چنان است که بعد از آن که کنده شود قبر او را استطیل کنده شود و در درون
آن از طرف جانب قبله تا نهاده شود میت دران و صفت شق آنست که کنده شود در وسط
قبر گوی صغیر مانند نهر یا بنا نموده شود از هر دو طرف بآجر و آن بخشت خام و آنچه دران مانند تا نهاده
شود میت در وی و اگر زمین نرم باشد باک نیست بشق کذا فی قاضیخان و آنچه در توارث اهل مدینه در شق
منقول است بر همین محمول است چه زمینهای ایشان به بقیع سست و نرم اند کذا فی العنایه
و بعضی شروح النقایه و الآن در دیار ما نیز بسبب رخاوت زمین همین متعارف است حتی که تجویز
کرده اند مشائخ در بلاد هندیا بایان علت خشت پخته و چوب و گرفتن تابوت را که از آهن باشد
بلکه در بعضی زمینهای انگلستان که سکونت دارند دران بعض اعراب شق نیز متحقق نمیشود و در
نهاده شود میت و انداخته میشود بر وی خاک کذا نقله ابن الهمام و بنا بر همین اختلاف نقلها در صلاحیت
در خاود حمل کرده اند بعضی حدیث شریف را بر آنکه لحد برای اهل مدینه است که زمین آنجا بار
بسیار سخت است و این مخالف آنست که از عنایه و غیران از رخاوت و سستی آن زمین ذکر
کردیم و مشهور از مذهب شافعی شق است لیکن در حاوی که کتابی معتبر در مذهب اوست لحد او
گفته و شیخ ابو المکارم نیز همچنین نقل کرده که آنچه ذکر کرده شده در مدینه متحیر از مذهب و موافق مذهب
قول حنیفه را و بسیاری از صحابه وصیت کرده اند بآنکه خاک انداخته شوند و دفن کرده شوند
با لحد و شق و بوده اند که ریخته میشد بر ایشان خاک و محفوظ داشته میشد او را از آن تحقیق

واین اگرچه خلاف سنت است لیکن جایز است از برای اظهار عجز و قصد انکسار و اینکه را
میکنند نیست پهلو راست اما بهتر خاک از پهلو چپ یا خیانکه جایز است نماز برهنه سر بلا کراهته
باین نیت اگرچه خلاف سنت است و مقدار عمق قبر بقول بعضی بقدر نصف قامت آدمی است
و سزاوار آنست که تا سینه مرد میانه بالا باشد و هر قدر که زیاده بران کنند افضل است و اگر مقدار
قامت آدمی کنند بهتر باشد کذا فی مطالب المؤمنین عن المحیط و از عمر رض مقدار قامت هیئت
مرد بیست و قاضیخان قدر اول را ذکر نموده و گفته که عمق لحد نیز همین است و بقول بعضی آن قدر
که میتوان نشست و ظاهر آنست که شق نیز همین قیاس باشد و روایت کرده حسن از ابی حنیفه رض که
که درازی قبر بقدر درازی میت است و عرضش بقدر نصف بالای او کذا فی المضمرات و دفن در
تابوت در امثال بلاد ما افضل است از ترک او بجهت نرمی و تری زمین و در اینجا که این علت
نباشد مکروه داشته اند و از آنچه در شرح منیه از محیط نقل کرده تخصیص استحسان آن بمکان نرم معلوم
میشود و یارب مگر حمل بران کنند و اگر بگیرند تابوت آهنی سزاوار آنست که بگسترانند در روی خاک را
و بچسپانند گل طبقه بالای او را و بگردانند چپ و راست میت خشتهای خام خشک را تا بمنزله لحد باشد
کذا فی الخلاصه و همچنین اگر تابوت نگیرند مستحب است که در زمین آبی خاک فرش کنند کذا فی الینابیع
و جایز است که برای کندن قبر کسان را بمزدوری مقرر نمایند کذا ذکره قاضیخان و سنت نزد ما آنست
که نهاده شود جنازه را بطرف قبله قبر و برداشته شود میت را از جنازه و فرو آورده شود او را از آن طرف
در قبر و کسانیکه در طرف قبله ایستاده میگیرند میت را وقت اخذ مستقبل قبله باشند و سل کرده شود
چنانکه مذهب شافعی است و صورتش آنست که نهاده شود جنازه پایین قبر بنحوی که سرش متقابل
هر دو پای میت باشد اگر در قبر ... پس از آن کشیده شود میت را از طرف سر در قبر و نیز سنت است
که بگوید واضع آنوقت وضع بسم الله و علی ملة رسول الله و نهادم ترا تبرک بنام خدا و سپردیم
و دفن کردیم ترا بر دین و شریعت رسول خدا و در ظهیریه میان هر دو کلمه و بالله و در بدائع و فی
سبیل الله زیاده است بحسب اختلاف روایات حدیث و جهت مانند طاق است در عدد و آمده گان

میت در قبر و عدد معتبر در انها نیست برای این کار وسائی گفته باید که وتر باشند و داخلان
آنحضرت صلعم چهار کس بودند علی و عباس و پسرش فضل و در چهارم اختلاف است مشهور آنست که
صهیب بود و مستحب آنست که در آرند کالان میت در قبر پیران اقویا و امنا و صلحا باشند و اگر پیران نباشند
پس جوانان همچنین و در رحم محرم اولی است بادخال زن مرده در قبر و همچنین و در رحم غیر محرم بهتر است
از اجنبی کذا فی البحر و در خلاصه گفته اگر باشد کسی از محارم نسب یا رضاع یا مصاهرة چون پدر شوهر
او در آید قبر او را و اگر نباشد کسی از پیران اجنبی در آیند و گرنه جوانان صالح تر نیاید هیچ کسی از زنان
قبر کذا فی الملتقط والمحیط و در عنایه گفته در نیاید قبر را کافر و نه زن اگرچه قریب باشند و در شرح منیه
گفته مرد باشد میت یا زن و نهاده شود میت را بر پهلوی راست او مستقبل قبله کذا فی الخلاصه و در عنایه
در اول باب جنائز اتفاق روایات بر این وضع ذکر کرده و در شرح منیه گفته نهاده نشود بر پشت او
و تکیه داده شود میت از پس پشت او بخاک و مانند آن تا منقلب نگردد و در نهایه حدیثی در امر باستقبال
میت بسوی قبله و نهی از القاء او بر پشت نقل کرده و نهاده شود زیر او خشتی کذا فی الغرائب
و کشاده شود گرهی که بخوف انتشار کفن بسته باشند کذا فی المتون و جایز است نظر بروی میت
بعد از آنکه نهاده شود در قبر و باک نیست بگسترانیدن جامه زیر میت در قبر کذا فی الخلاصه والخزانه و قاضیخان
گفته این وقتی است که گنده نمیاید از زمین و دیگران و شیخ اجل در جامع البرکات گفته علما جامه در ته
مرده انداختن را مکروه شمارند بجهت آنکه تضییع و اسراف است و سبب انداختن آن در قبر شریف
چنانچه در حدیث آمده آن میگویند که شقران که مولی آنحضرت بود یکی از صحابه و رضای ایشان انداخت
تا کسی بعد از آنحضرت آن را نپوشد و در زیر پا نیندازد و استعمال نکنند و بعضی میگویند که آن از خواص
نبوت است زیرا که آنحضرت زنده است در قبر و آمده است که صحابه بعد از دفن خواستند که برآرند
باز خوش نداشتند کشف قبر را بعد از دفن انتهی و بعضی گویند برآورده شد آن جامه بعد از
نهادن خشتها از قبر شریف صلعم و عهد نامه در لحد نشاید نهاد و بعضی گفته در مثل حرم
مومن اذخر گیرند و استوار کنند و در پیش لحد روی میت دفن کنند کذا فی الصلاة المسعودی

ودر شرح منیه نقل کرده که اگر نوشته شود عهدنامه بر روی میت یا دستار و یا کفن او
امید است که بخشد او را خدای تعالی و از بعضی متقدمین نقل کرده که وصیت کرد که بنویسند در روی
و سینه او بسم الله الرحمن الرحیم پس همچنان کردند چون دیده شد در خواب سؤال کرده شد
از حال او گفت هرگاه نهاده شدم در قبر آمدند مرا ملائک عذاب چون دیدند آنرا نوشته بر روی
و سینه من گفتند محفوظ شدی از عذاب خدا و مستحب است که بعد از وضع میت استاده کنند
خشتهای خام یا نی پارها را بر روی لحد کذا فی المتون و در شرح مذکور است که نی باتفاق سنت و در نی
پارهای است که بافته نشده اند و اما بافته چون بوریا نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی جایز بلا کراهت
و باید که بند کرده شود رخنهای او تا خاک بر میت نیفتد و مکروه است خشتهای پخته و چوب پارها
و در خلاصه و فتاوی قاضیخان گفته که کراهت خشتهای پخته وقتی است که در لحد متصل میت باشند و در ماوراء
آن لا باس به است برای پناه از درنده و در تجنیس گفته رخصت داده است امام اسمعیل زاهد که گردانیده
شوند خشتهای پخته خلف خشتهای خام بر لحد و تحقیق وصیت کرده بود بوی مشایخ بخارا گفته اند در زمین
با خشت پخته اگر بنهند مکروه نباشد از برای نرمی زمین پس هرجا که زمین نرم باشد باک نیست بنهادن
خشت پخته و مانند آن از چوب پاره مستحب است پرده کردن قبر زن را مثلا بچادری از ابتدا
وضع وی در قبر تا آنکه فارغ شوند از تسویه خشتها تا میت از نظر مستور شود و نپوشند قبر مرد را مگر بعذر
باران و برف و امثال آن و نزد شافعی قبر مرد را نیز پرده کنند و بعد از تسویه خشتها بریزند خاک را
و باک نیست در ریختن آن بهرچه میسر شود از دست و بیل آهنی و کلند و جز آن و مستحب است کسی را که حاضر
شود دفن را که سه مرتبه بهر دو دست از طرف بالین میت خاک در قبر ریخته باشند و بگوید در مرتبه اول
منها خلقناکم یعنی از زمین آفریدیم شما را نخستین بار و در مرتبه دوم و فیها نعیدکم و در آن زمین باز می
آریم شما را بموت و در مرتبه سوم و منها نخرجکم تارة اخری و از آن زمین باز دیگر خواهیم برآورد
شما را روز قیامت کذا فی الجوهرة در صلوة مسعودی گفته چون مرده را در خاک بنهند هر یک مشتی خاک
برگیرد و چیزی از قرآن بخواند و این خاک اندازد و بعد و هر ذره از آن خاک خدای تعالی نکوئی و زنا

احتمال اذیت نماید و مرده را از آن آسایش باشد و متعارف و معمول مشایخ خواندن سوره اخلاص
است سه بار بر سر کلوخ و مکروه است که زیاده ریزند خاک را بر آنچه از قبر برآمده و نزد محمد لا باس
به است کذا فی شرح المنیة و بلند کرده شود قبر را بمقدار یک وجب و این اکثر است در روایات و در لباب
اکثر از آن نیز جایز داشته و در بدایع گفته مقدار یک وجب یا زیاده از آن اندکی و در شرح هدایه عینی
را اختیار کرده و اما بلند ساختن زیاده از این مقدار بقدر اعتدال در قبور علماء و اکابر جایز بلکه مستحسن
باشد نظر بقاصر نظران زمان تا رعب ایشان بر قلوب آنها متمکن گردد و مستحب است که قبر را مانند
کوهان شتر شکل سازند و آن را مسنم گویند و چهار گوشه نکنند و در ظهیریه بوجوب تسنیم تصریح کرده کذا فی
البحر و در صحیح بخاری از سفیان تمار که از اتباع تابعین است روایت کرده که دید قبر شریف
آنحضرت صلعم مسنم دیده و شیخ ابن الهمام از جماعه صحابه و تابعین آورده که قبر شریف آنحضرت و شیخین
مسنم اند و حدیثی در نهی از تربیع نقل کرده و نزد شافعی تسطیح کنند یعنی مربع سازند زیرا که آنحضرت صلعم
مسطح گردانید قبر پسر خود ابراهیم را و صاحب نهایه و مبسوط و محیط جواب این چنین نقل کرده که آنحضرت
اولا قبر ابراهیم مسطح کرد بعد از آن مسنم کردند و مستحب است پاشیدن آب بر قبر کذا فی الخلاصه و در بعضی
کتب بلفظ لا باس به واقع شده و در روایتی از ابی یوسف مکروه و مرویست که آنحضرت صلعم
آب پاشید بر قبر پسر خود ابراهیم و هم مرویست که بلال ابن رباح آب پاشید بر قبر شریف آنسرور
صلعم بمشکی شروع کرد از جانب سر آنحضرت تا آنکه رسید به هر دو پای او کذا فی المشکوة و در
و نیز گفته اند باید آب از سر تا پای ریزند که رسول صلعم گفت آب ریختن ایمنی است از عذاب
گور و بعضی گفته اند علت در پاشیدن قبر غیر آنحضرت تفاول بنزول رحمت و شسته شدن گناهان
است و مکروه است گچ کردن بر قبر کذا فی اکثر الفتاوی و الشروح و در معدن گفته این قول قدما
و متاخرین مستحسن داشته اند و در مطالب المؤمنین گفته دیدیم در بخارا قبرها را که بنا کرده شده بود و خشتها
پخته هموار کرده شده و در هیکل نمودن قبر نیز اختلاف روایت است مشهور در اول قول بکراهته است
و در تجنیس لا باس است برخلاف آنچه کرخی در مختصر گفته و نیز در تجنیس حدیثی متضمن وقوع آن

از آنحضرت در قبر ابراهیم پسر ایراد نموده و در مضمرات گفته مختار عدم کراهت است و در خلاصه
هر دو روایت را ذکر نموده و در شرح سفر السعادت از ترمذی نقل کرده که بعضی از اهل علم
که حسن بصری از ایشان است در گل کردن قبور رخصت کرده اند و شافعی نیز همبرین است
و در تاتارخانی مذکور است اگر خراب شود قبور را باک نیست که گل نمودن آن و در جواهر اخلاطی
گفته که همین است اصح و برین است فتوی و منقول از علما ما آنست که مکروه است نشان کردن
قبر بعلامتی و نوشتن چیزی بر آن برای ورود نهی در آن کذا فی التحفه والملتقط والتجنیس و در خلاصه
ظهیریه گفته و اگر نویسد بر قبر چیزی یا بنهد سنگی باک نیست بآن نزد بعضی و در جامع الفتاوی
گفته تحقیق توارث یافتیم نوشتن بر قبر از مشایخ خود و اگر مکروه بودی چگونه اجازت دادندی و در شرعه
و سراجیه و در احکام مقابر بعلامتی تا شناخته شود بدان قبر را لا باس به گفته و در حدیث صحیح
آمده که حضرت رسول صلعم سنگی بدست شریفه خود بتکلف برداشت و بر قبر عثمان بن مظعون نهاده
و فرمود این علامتی است که قبر برادر خود را می کنم تا دفن کنم نزد وی هر که بمیرد از اهل من رواه
ابو داود و مکروه است بنا نمودن گنبد و مانند آن بالای قبر برای وقوع نهی در آن و در حدیث
است بر هم زدن بادها و باریدن باران بر قبر مومن کفارتست از گناهان او کذا فی الغرائب
و در عمدة الابرار گفته لا باس است نزد بعضی و در مطالب المومنین گفته که مباح کرده اند سلف
بنا را بر قبر مشایخ و علما مشهور تا مردم زیارت کنند و استراحت نمایند بجلوس در آن و لیکن
اگر برای زینت کنند حرام است و در مدینه مطهره بنا قبها بر قبور اصحاب در زمان پیشین کرده اند ظاهر
آنست که آن بتجویز آن وقت باشد چه بر مرقد منور آنحضرت نیز قبه عالی است و مکروه است جامه پوشانیدن
قبر را و زدن خیمه و سایبان یعنی چیزی که سایه بیفکند میت را مگر عمل وی و برپا کردن الواح مکتوبه بالین قبر
نیز مکروه است دیباست که معذب میشود میت بدان اگر راضی باشد بآن چنانکه معذب میشود بذکر فضایل
و مناقب و در بیان اگر راضی بوده باشد بوی در حین حیات خود از کسی که خطاب کرده باشد او را بآن
مناقب کذا فی الشرعه و اگر غرضی صحیح داشته باشد در آن باک نیست بآن چنانکه در بنا قبه

بمیت آسایش مردم و چراغ افروختن در مقابر بقصد دفع ایذاء مردم از تاریکی راه و نحوان گفته
اند کذا فی فهم نحن شرح الشیخ و مستحب است که چون از دفن فارغ شوند بنشینند نزد قبر ساعتی بمقدار
زمانی که نحر کرده شود دران شتر و قسمت کرده شود گوشت او را تلاوت کنند قرآن را و دعا کنند
برای میت کذا فی البحر و وصیت کرده بود عمرو بن عاص مر پسر خود را وقت موت خود بنشستن
بعد دفن و گفت تا انس گیرم بشما و بدانم که چه چیز باز گردانم در جواب ایشان هم فرستادهای پروردگار خود
را که در قبر آمده سوال کنند در خزانه است چون میت را در گور پوشند از سوال کنندگان این حالت
سوره ملک باید خواند و ثواب آن باید بخشید تا جواب سوال او را آسان گرداند و در حدیث خواندن
افتتاح سوره بقره تا مفلحون نزد سر میت و اختتام آن از آمن الرسول تا آخر نزد سر و پای او
بعد از دفن آمده و طیبی گفته مستحب است همچنین و شنیدیم ما از بعض علما که مستحب است ذکر مسئله
از مسائل فقهیه در آن وقت و متعارف ذکر مسئله از علم فرائض است و اختلاف دارند مشایخ ما در تلقین
میت بعد از دفن قهستانی گفته نزد هر سه علما ما جایز نیست و بر همین است مشایخ بلخ و بخارا
و حمل کنند حدیث لقنوا موتاکم را بر تلقین میت وقت احتضار و قرب موت بدلیل آنچه در روایت ابن شاهین
از ابن عمر آمده تلقین کنند مردهای خود را کلمه لا اله الا الله بدرستی که نیست هیچ مسلمانی که بگوید آنرا
نزد موت مگر آنکه نجات میدهد او را این کلمه از عذاب دوزخ و بعض مشایخ ما کرده اند ازاد معتاد است
در بعضی بلاد و تشش الا آنکه جای رسیده شعار ان پس گفت منع کرده نشوند مردم از ان اگر کنند
و امر کرده نشوند بان اگر ترک دهند کذا فی التجنیس و در مضمرات گفته عمل میکنیم بتلقین شهادتین
نزد حضور موت و نزد دفن میرود هنگام صاحب عنایه گوید شنیدم استاد خود قاضیخان را
که حکایت میکرد که امام مرغینانی تلقین میکرد بعض یاران خود را بعد از دفن و وصیت
کرد مرا بتلقین وی بعد از دفن و گفت قاضیخان تلقین بالفرض اگر نفع نکند ضرر هم
نمیکند کذا انشاء الشیخ ابو المکارم و شیخ ابن همام گفته بلکه ما صرف کردن اکثر مشایخ حدیث
را از ظاهر بنابر آنست که سمع میت را نزد ایشان چنانکه تصحیح کرده اند بدان در کتاب الایمان

که اگر سوگند خورد یکی که کلام نکنم فلان را پس کلام کند او را بعد از مرگ او حانث نمیشود زیرا که یمین
منعقد نمیگردد مگر بر کسی که صلاحیت فهم دارد و میت اینچنین نیست زیرا چه نمیشنود و اشکال وارد
میشود بر ایشان بحدیث صحیحین که بدرستی که میت میشنود آواز نعال مردم را مگر آنکه مخصوص دارند
این حدیث را بوقت نهادن در قبر از برای مقدمه سوال لیکن بر این تقدیر لازم نمی آید نفی تلقین بعد
از موت زیرا چه آن هم باشد وقت بازگردانیدن روح انتهی و شیخ اجل در شرح مشکوة مسئله
سمع میت را مفصل نوشته و بعد گفتگوی فریقین بر احسن وجوه ثابت کرده از انجا باید جست
و بالجمله مقتضی مذهب اهل سنت و جماعه که قایل اند بحقیقت سوال در قبر و اعادت روح و عقل بوی
بعد از دفن از برای سوال تلقین ملایم و مناسبت است چنانچه در تلخیص الادله از امام صفار نقل کرده
سزاوار آنست که تلقین کرده شود میت بر مذهب امام اعظم و هر که تلقین نمیکند و نمیگوید با آن پس او
بر مذهب اعتزال است که گویند میت جماد محض است و روح در قبر معاد نمیشود و آنچه در کافی گفته
که اگر مسلمان مرده است محتاج نیست بسوی وی بعد از موت و گرنه فائده نمیکند نا تمام است
چه با وجود اسلام احتیاج بسوی تذکیر بتلقین برای ثابت داشتن دل او قیست چنانکه در حدیث آمده که
آنحضرت صلعم بعد از دفن فرمودی استغفار کنید مر برادر خود را و سوال کنید برای وی تثبیت را
که بدرستی آلان سوال کرده میشود از وی و سیوطی در جمع الجوامع بتعدد طرق آورده که فرمود آنحضرت
صلعم وقتی که بمیرد یکی از برادران شما و بریزند بر وی خاک را باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی و بگوید
یا فلان بن فلانه و وی میشنود آنرا ولیکن جواب نمیدهد پس باز گوید آنرا چون این بار میشنود بر می
نشیند در قبر پس باز گوید همانرا در این نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ترا ولیکن
شما نمیشنوید پس گوید یاد کن ای فلان چیزی که بر آمده تو بر آن از دنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده
و رسوله و آنکه راضی شده که خدا پروردگار تست و محمد پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو
چون این را بگوید میگیرد یکی از منکر و نکیر دست دیگر را و میگوید بیرون آئید از پیش این بنده
چکار داریم با کنون با وی که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را و گفت مردی یا رسول الله اگر نام

در میت نماید نیت کنم فرمود نسبت کن بجوار مادر ما است و جلبی صورتش چنان گفته
یا فلان اذکر دینک الذی کنت علیه رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلعم نبیا و بالقرآن
اماما و بالکعبة قبلة و مستحب است دفن میت در همسایه اهل خیر و صلاح و احتراز از همسایه بد چه مرده
متاذی میشود مرده به همسایه بد چنانکه متاذی میشود زنده از وی کذا فی اکثر الکتب شیخ اجل
در شرح سفر السعادت گفته دفن در جوار صلحا موجب برکت و نورانیت و صفا است و مکروه است
دفن میت در خانه که می بود در ان اگرچه صغیر باشد مگر بضرورت زیرا چه آن مخصوص انبیاست که آنها
دفن کرده شوند در جایی که فوت کنند و نیز مکروه است گرفتن قبر در کوچه و بازارها و اگر وصیت کند تا بکسی
دفن کرده شود در مقبره فلان نزدیک فلان زاهد رعایت کرده شود وصیت او را اگر وصیت کند
تا که دفن کرده شود در خانه خود ان وصیت باطل است کذا فی الخزانه و دفن کرده نشوند دو کس مثلا
در یک قبر مگر نزد ضرورت در این تقدیر نهاده شود مرد متصل بجانب قبله و خلف او کودک و خلف وی
خنثی و خلف آن زن و فصل کرده شود در میان هر دو مرده بحایل خاک تا در حکم دو قبر
علیحده گردد و اگر هر دو مرد باشند تقدیم کرده شود افضل ایشان چنانکه کرده شد در شهدای احد همچنین اگر
هر دو زن باشند کذا فی التاتارخانیه و در خزانه است کسی که بکند قبر برای خود پیش از موت باک
نیست بآن ماجور میشود بر آن و بعضی گفته اند که آن مکروه است و آنچه بعدم کراهت منزوار باشد
تهیه نحو کفن است که احتیاج بوی غالبا متحقق است بخلاف قبر که خداوند اند که کجا میرد کذا فی
شرح المنیه و اگر مرده دیگر را در ان قبر دفن نمایند اگر مقبره وسیع باشد مکروه است و اگر تنگ باشد
جایز و لیکن ضامن شوند انقدر زر را که خرج کرده بود صاحب آن قبر در تیاری آن کذا فی المضمرات
و ظاهر آنست که وضع این مسئله در زمین مغصوب است چنانچه لفظ مقبره مشعر آنست و اگر وصف
تنگی نیز مکروه جایز باشد و در خزانه باین قید تصریح کرده و گفته شخصی اگر بکند قبری برای خود در
ملک خود در زمینی که مباح است او را حق است در آن پس اگر دفن کرده شد در آن غیر او نبش
کرده نشود تا آنکه اگر پوسیده شود میت در قبر و خاک شود جایز است دفن غیر او

کذا فی التبیین و در فتح القدیر گفته با وجود سلامت عظام اگر تا کریا بند نیز جایز است به جمع یکجا کنند استخوانهای مرده اول و بگردانند فاصلی میان هر دو مرده از خاک و در خزانه از مفید المستفید عدم جواز مطلقا نقل کرده زیرا چه حرمت باقی است و شاید که این محمول بر صورت وسعت باشد نه ضرورت و در مکه معظمه موافق روایت اولی دفن در قبر متبرک بعضی از صلحا بعد از خاک شدن و عدم بقا متعارف شده کذا فی شرح الشیخ و اگر مرده بردارد درنده از قبر او جایز است دفن غیر او دران و همچنین اگر تحویل کرده شود مرده ان قبر را بقبر دیگر جایز است که دفن نمایند دران دیگری را باذن وارثان او کذا فی الخزانه و شکسته نشوند استخوانهای یهود اگر یافته شوند در قبور آنها زیرا چه حرمت استخوانهای اینها مانند حرمت استخوانهای مسلمانان هست کذا فی قاضیخان و دفن کردن شبانه و روزانه هر دو جایز است و لیکن روزانه بهتر است کذا فی السراج و بعضی مکروه داشته اند لیکن شب دفن کرده شده ابو بکر رض بشب و روایات دیگر نیز در وقوع دفن بشب از آنحضرت صلعم آمده و مستحب است دفن هر یک در مقبره شهری که مرده است دران اگر چه غیر شهر او باشد و مرد عبد الرحمن بن ابی بکر بشام و دفن کرده شد بمکه و چون عائشه صدیقه رض بزیارتش رفت گفت اگر حاضر بودم من در وقت موت تو نقل نمیکردم ترا و دفن میکردم ترا در همانجا که مرده بودی و اگر با وجود این نقل کرده شود بر میل و مانند ان باک نیست زیرا چه مسافت راه قبرستان گاه میرسد باین مقدار کذا فی التجنیس و امام سرخسی گفته که قول محمد در کتاب که اگر نقل کرده شود پیش از دفن تا میلی یا دو میل باک نیست دلیل است بر انکه نقل از شهری بشهری مکروه است نقل فی الخلاصه و قاضیخان و همین است روایت ملتقط و بر نامیه و نیز در قاضیخان و تبیین در این صورت لا باس است و در غرائب و عیون گفته مکروه نیست و در خزانه و تجنیس گفته لا اثم علیه زیرا چه مرویست که یعقوب عم بمصر مرد بشام نقل کردند و موسی عم نقل کرد تابوت یوسف عم از مصر بشام بعد از مرور این قدر مدت تا استخوانها او با استخوانهای پدران او باشد و پوشیده نماند که این شرع من قبلنا است و شرائط عمل بان تمام نیست اینجا مگر انکه نقل کرده شد که سعد بن ابی وقاص رض بعد از قصر وی که بچهار فرسنگ از مدینه بود بر گردنهای

مردم بر وی گشته‌اند و در توفیق روایت لا اثم علیه بمفهوم مخالف قول محمد میتواند شد چه یعنی اثم منافی
کراهت نیست و لهذا صاحب تجنیس بعد ازان خود گفته که نقل از بلده بسوی بلده دیگر اشتغال بلا معنی است
زیرا چه زمین همه کفایت است بر اموات و در وی تاخیر دفن اوست و اینقدر برای کراهت کفایت میکند
و همچنین ممکن است که روایت قاضیخان بر نفی لا اثم علیه حمل کرده شود نه بر آنچه ظاهر وست از جواز بلا کراهت
اما روایت نوائب منافات صریح دارد و بسابق بالجمله اختلاف روایات درین مسئله بسیار است و اکثر
اعتماد بر روایت کراهت ظاهر میشود و دلالت دارد بر وی حدیث عایشه رض که نقل است و درین باب الله
اعلم و اما بعد از دفن و ریختن خاک پس باتفاق مشایخ جایز نیست نه در مدت قصیر و نه طویله برابر است
که در شهر بشهری باشد یا از مقبره بمقبره دیگر و لهذا اتفاق دارند برانکه اگر زنی که پسرش در غیر شهر او در
حرب غایب بود و در انجا دفن شده از وی صبر نخواهد که نقل کند آنرا بشهر خود نمیرسد او را کذا فی حاشیة الطحاوی
و بسیاری از صحابه دفن کرده شدند در زمین حرب و از انجا منقول نگشتند اما اگر نبش بعذری باشد
جایز است و عذر آنست که بدعوی غصب باشد مثلا آن زمین را دیگری مستحق شد در اینصورت مالک
مختار است اگر خواهد امر کند به بر آوردن میت از زمین و اگر خواهد زمین را هموار سازد و کشت کند
بران کذا فی التجنیس و از جمله اعذار آنست که در لحد مال کسی از نقد یا جنس مانده باشد و بعد از ریختن خاک
آگاه شوند اگر ممکن نباشد بر آوردن متاع بی نبش میت بیرون کرده شود میت را تا بر متاع انتفاع
ممکن شود و اگر ممکن شود کنده شود خاک را و متاع بر آورده شود کذا فی الجواهر الاخلاطی و در بحر گفته
اگرچه مال بقدر یک درهم باشد و مرویست که مغیرة بن شعبه فراموش کرد انگشتری خود را در قبر پیغمبر خدا
صلعم پس بحرج کرده بصحابه دیگر در پی شد تا آنکه بر داشت خشتها را و گرفت خاتم خود را و بوسه داد
در میان هر دو چشم مبارکش و بود که فخر میکرد بآن و میگفت که من آخرترین شماام از روی ملاقات و
مواجهه به پیغمبر خدا صلعم که بعد از همه بمشاهده جمال با کمال مشرف شده‌ام و در صلوة مسعودی زیاده است
گفت من انگشتری را بالقصد گذاشته بودم تا بار دیگر جمال مبارکش ببینم و اگر نهاده شود میت بر خلاف
سمت قبله یا بر پهلوی چپ او نبش کرده شود برای مراعات سنت بعد از ریختن خاک اما پیش از ایـ

اگرچه خشتها بر لحد هموار کرده باشند براورده مراعات سنة نمایند ذکره الزیلعی ابن همام گفته مفید انهم
خلاف درمیان مشایخ درانکه اگر دفن کرده باشند میت را بی غسل برای نماز نبش نکنند برای ادای حق
او بلکه نماز بر قبر گذارند و غسل ساقط شود چنانکه گذشت شخصی اگر مقبره کند زمین خود را برای مسلمین جایز است
و نمیرسد او را که رجوع کند ازان بعد تمام این عمل و تمامش آنست که دفن کرده شود دران یک کس یا زیاده
باذن او و یکسانست درین در دفن غنی و فقیر و در اشتراط تسلیم بسوی متولی برای تمام این وقف اختلاف
مشایخ است کذا فی الغرائب و در صلوة مسعودی گفته اگر کسی زمین خود را گورستان خالصه برای خویش
واقربا کرده همین که یک مرده از اقارب خود در خاک نهادان زمین بر همه مردگان مسلمانان مباح
شود و اگر باز دارند ظالم باشند و درختهای که دران زمین بعد گردانیدن وی مقبره روید اگر کسی
نشانده هست نهار امعلوم باشد بوی رسد و اگر نه متولی یا قاضی کذا فی الغرائب **فصل** در احکام
امور متعلقه بشهید مورد این نام در زبان شرع چند وجه است غریق و حریق و غریب و مطعون و مبطون و مقتول
بظلم مرتد باشد یا سوای ان و غیر ذلک مرتث آنرا گویند که شهادتش کهنه باشد یا دراک چیزی از منافع حیوة
بعد از جرح چون اکل و شرب و خواب و مداواه و بیع و شرا و کلام طویل و ایستاده شدن و نقل از جای بجای
دیگر مگر انکه بروانشته شده ازانجا بخوف پی سپر کردن لشکران اعتبار ندارد و همچنین اگر به بیهوشی مدتی بحیوة
بگذراند و اگر همانجا که مجروح افتاده بعد فرو نشستن هنگامه قتال تا وقت یک نماز با عقل و هوش زنده مانده
یا در عین حالت فساد یک شبانه روز به بیهوشی گذراند در حکم مرتث است و اگر وصیت
کند نزد ابی یوسف مرتث باشد و نزد محمد نه و اختلاف دارند متاخران در تصویر این خلاف بعضی گویند که این
در وصیت دنیاویست و در وصیت اخروی باتفاق مرتث نیست و بعضی اختصاص نزاع در وصیت با مور اخروی
کنند و در امور دنیاوی گویند بالاتفاق مرتث است و بعضی گویند خلاف نیست در وصیت اصلا قول ابی یوسف
محمول بر وصیت دنیویست و قول محمد بر وصیت اخروی و اگر دراز کند وصیت را مرتث بود بخلاف ذکره
فی الخلاصه و در فتاوی حجت ان بیان است بطلان شهادت بوصیت وقتی است که زیاده کند بر دو کلمه و کلمتان
باطل نمیکنند شهادت را ابن همام گوید انهمه که در ارتثاث مذکور شد وقتی است که بعد انقضا ر

حرب واقع شود و پیش از انقضاء حرب مرتث نشده باشند تجهیزی از این چیزها نمی آید اما از این وجوه آنچه میان مرتث
مر باشد از اموات است و در بعضی احکام شرعیه اهل مراد از آن مسلمانی است که طاهر باشد از موجبات
غسل بکشته شده باشد بقتل شرعی از دست اهل حرب و بغی و قاطعان طریق بهر آلتی که باشد چوب و سنگ
و کلوخ و نحو آن یا از دست دیگر مسلمانان از اهل ذمه ظلماً به آلتی جارحه که موجب قصاص شود و بهر لفظ بدل
لازم که مرتث نباشد و این اصطلاحیست مر فقها را و لفظ شهید که بر بعضی اقسام که در معنای شهدای
احد اند اطلاق کنند برای ذکر احکام مختصه بآن و آنچه آنست که غسل نمی دهند او را و بر کشند از وی
آنچه غیر جنس کفن دارد چون سلاح و کلاه و پوستین و قبا و موزه و نحو آن و سراویل بر روایت
کتاب سیر امام محمد همچنان است شیخ ابو جعفر هندوانی گفته بهتر آنست که بر کشند سراویل را شارح
برجندی گوید موافقت کرده اند درین حکم ابا جعفر را بسیاری از مشایخ چه در کشیدن آن کشف
عورت نبود بستر عورت و آنچه از جنس کفن باشد مسلم گذارند اگرچه خون آلوده بود و متعارف باشد یا
در لباس اکثرین چیزی که از جنس پارچهای کفن مسنون نیست و در خصوصیت جمله را تبدیل کنند یا چیزی
از آن بگذارند روایتی صحیح درین باب در کتابی بنظر نیامده اما ظاهر از روایتی که برجندی از شرح نقایه
نقل کرده که مکروه است آنکه نزع کرده شود جمیع پارچها و برهنه کرده شود و برای کفن آنست که یک چیزی
ملصق به بدن باشد چون همه بگذارند و جدا نکنند و اگر چنانچه جبه جبات آن را متعارف اهل این دیار
بجای قمیص می پوشند هنگام ممات نیز بجای قمیص شمارند دور نباشد و گذاشتن نیمه که استر و اعلی
است از سراویل سزاوارتر است و اگر سوای خون بر بدن یا کفن شهید نجاست باشد از آن بشویند و باکی
کنند در کیفیت کفن موافق سنت کم و زیاده بدستور بجا آرند اگرچه از پارچه مسنون مرد مثلاً کم باشند تکمیل نمایند و اگر زیاده
باشند کم کنند و در باب احکام کفن و دفن و نماز موافق ضابطه عامه اموات بلا تفاوت عمل نمایند پس بدانکه اعتبار قید
تکلف طهارت شهید نزد امام اعظم است و نزد وی کودک و مجنون و جنب و حائض و نفسا بعد انقطاع دم اگر
شوند شهید نباشند خلافاً لصاحبیه و حکم حیض پیش از انقطاع در صحیح روایت کذا فی الهدایه و در شرح صغیر گفته
اگر زن یک روز خون دیده کشته شود و حیض باده نشود بخلاف و اعتبار کنند شدن حیض شرعی

ازان است که اگر کشته شود بحق شرعی بقصاص یا بنفی یا بقطع طریق یا حد در حکم شهید نباشد و صاحب
معدن مقتول تعزیر را هدر بین میان شمرده و هم چنین کسی که کشته شد از دست خود یا فتادن جایی
یا از جای وا زیر آفتی که از انسان نباشد چون درنده و غرق و حرق یا سوزنده مثلا اسپ مشرکی
بی آنکه سوار بود برود و پی سپر گردد مسلمانی را یا توحشت اسپ مسلمانی و نیفتد از دا و را یا اسپ مشرکی یا بدین را یابیت
ادبی با عثه از مشرک یا بلغزد پای اسپ او خود بخود و یا حمله کند بر عدو سواره و بیفتد ازان یا در هزیمت از اسپ ها
یکدیگر پی سپر شود یا درین صورت از دست کفار مضطر شده بیفتد در خندق یا آتشی یا خارهایی که گرد خود حمیم کرده
باشند یا صعود نماید بر دیوار قلعه که مشرکان در وی متحصن اند و بیفتد یا نقب کنند زیر دیوار قلعه وا فتد دیوار بر
بر روی بیفتد در جمیع این صورتها شهید نباشد و اگر دابه عدو پی سپر کند و حالانکه وی سوار بود یا رانده از پس
تا نکر دیا وکه زند بدست و پای خود یا شورانند مشرکان دابه مسلمان را بضرب و زجر پس بکشد انرا یا بیندازد
از دیوار قلعه یا در آبی و آتشی یا بر وی دیوار را یا سیل آب یا آتش را یا باد بر گمارند و برسانند بر وی آتش
را بوساطت باد یا چوبی که طرفش با این بود حتی اگر مسلمانان در کشتی کشته باشند و با تش عدو که کشتی را
گرفته سوخته گردانند اگرچه این آتش بجنبد کشتی تجاوز نماید بجمله شهید باشند چنانچه در عامه فتاوی ذکر کرده بی اختلاف
روایت مگر در قلت ضبط صور مسایل و کثرت آن و کسیکه یافته شود در رزمگاه و حالانکه بر وی زخم است یا اثر آن
چنانکه بر می آید خون سایل از چشم یا گوش یا شکم او یا بوی اثر سوختگی است یا اثر ضرب و خنق شهید است و اگر هیچ یکی ازین
اثرها نبود شهید نباشد و هم چنین اگر بر آمده خون از جایی که بی رسیدن آفتی در باطن نیز از انجا بر می اید چون بینی و
ذکر و دبر یا بر آمده خون از دهن آن بحالی که فرود آمده از سر گو شهید نگویند اما اگر دانسته شود که از شکم
براه دهن شده بر آمده حکم شهید جاری نمایند در نهایه از مبسوط نقل کرده که دریافته نمیشود دانستن برنگ خون از تمام
آورده که نازل از سر صاف میباشد و مرتقی از شکم بسته و در کافی گفته خونیکه از شکم بالا بر آمده اگر سایل باشد
غسل داده شود و اگر منجمد باشد غسل داده نشود و اگر فوج اسلام و فرق مخالف از هر دو طرف بمقابله مشغول شوند و بمقابله
بر گردند غسل داده شود کسی را که یافته شده مرده درین فوج مگر آنکه دانسته شود که این کشته شده باشد ظلما
چنانچه اگر یافته شود قتیلی در غیر صورت قتال در مصر یا در غیر ان و معلوم نباشد قاتل او پس اگر یا صفه

این معلوم نیست که با این کشته شده غسل داده شود و اگر معلوم باشد که مقتول با این است
غسل داده نشود و بر روایة هدایه داده شود بر روایة ذخیره کذا قال الشارح برجندی و از محیط
برهانی کلیه نقل کنند هر که کشته شود در قتال حربیان و باغیان و قاطعان طریق یعنی که منسوب
باشد بسوی عدو بمباشرت یا به تسبیب شهید است و کسی که مقتول گشته یعنی که مضاف نیست بسوی
عدو شهید نباشد و از محیط سرخسی آرند کسی که کشته شود در حالیکه دور کننده است ضرر قصد غیر را از
نفس خود و یا مال خود یا از مسلمانان دیگر یا ذمیان بهر الٰهی که کشته شود یا بآهن یا بسنگ یا بچوب شهید
است و این قیاس مقتول اهل حرب و بغات و قطاع است که خصوصیت آلة معتبر برای شهادت بخلاف
انشاف دیگر چنانچه در تعریف معلوم شد کسیکه کشته شد بنحوی که واجب شود دیة شهید نباشد اما اگر
وجوب دیة در صورت قصاص و صلح باشد منافی شهادت نبود هم چنان اگر بکشد پدر پسر خود را
یا زن شوهر خود را که از وی پسر دارد ساقط نمیشود شهادت پسر و زوج اگرچه واجب شود دیة و ساقط
گردد قصاص بسبب تعذر استیفای وی الا اگر کسی که کشته شود با آهن خورد یا بزرگ جرح کند یا نکند
یا باتش یا زخم محدد از چوب و پوست و سنگ و نخوان کذا فی عامة کتب الفقه و در قاضیخان گفته و در ظاهر
روایت در حدید و ما شبه الحدید چون نحاس و خران شرط کرده نمیشود جرح مر قصاص را و نیز در است
اصل در حدید برابر است که حدت داشته باشد یا نه چون عمود و سنجاب میزان و نیز آنکه است از آنکه غالب از او
هلاک باشد یا نه و بر روایة طحاوی واجب نمیشود قصاص اگر جرح نکند چنانچه در عصا و زرک واجب نگردد
قصاص نزد امام و در مشمرات گفته این روایة از ابی حنیفه اصح است و در خلاصه گفته شهید نیز هم چنان تصحیح
کرده و در قاضیخان است که اگر بکشد بسوزن یا بر جدان نه قصد کند مقر قصاص واجب نگردد و در خلاصه استثنا زنا
موزه مگر وقتیکه بخلاند از دو قتل یا اگر بکشد بمسله یعنی سوزن کلان که از آن موزه و غیره دوزند از او در فتش
گویند قصاص واجب گردد و اگر مینداز آدمی را در تنور گرم و سوخته گردد قصاص واجب میشود و اگرچه در آتش بخا
بر روایة صحیح و در حمادیه نقلا عن المبسوط آورده که علما متفق اند بر آنکه قتل اگر باشد به تیر یا بسوزن یا بکارد قصاص
واجب گردد و در قاضیخان است که اگر میندازد انشی پس آن برادر داد و او را در حالا که ...

چند روز و صاحب فراش ماند تا آنکه بمیرد قتل کرده شود و اگر آمد و شد کند پس از ان بمیرد قتل کرده نشود
و نیز مردی را دست و پا بسته در آب خوب جوش شده بینداخت و وی همان وقت بمیرد قتل کرده شود و اگر زنده ماند
ساعتی و بمیرد و بعد از ان پس اگر آماسیده است بدن او و پوست آبله شده قتل کرده شود بدان و الا فلا انتهی
تفصیل بر مذهب ابی حنیفه است و نزد صاحبین واجب میشود قصاص بکشتن با حق بهر آلتی و فعلی که واقع شود بوی بلا که غالبا
حد پیبود یا نه محدد بود چون قتل بمثقل و گلو گرفته خفه کردن و غرق کردن و انداختن در چاه و از کوه چنانکه بر جنبدی او ده
بر همین قیاس اگر بزند تازیانه کوچک پی در پی تا آنکه بکشد نزد ابی حنیفه قصاص واجب نگردد و نزد صاحبین واجب گردد
کذا فی الجوهره و سنگ بزرگ بر همین خلافست و کشته شدن نیز بذوق که در وی لب عصا بالا کهست یا جراحت اگر چه تفصیل در فتاوی
بنظر نیامده اما ظاهر انست که باتفاق قصاص واجب گردد چه بر مذهب ابی حنیفه محرق بآتش چون کشته بسلاح است
و بر مذهب صاحبین بنا بر قتل عمد بر غلبه ظن از هر آلتی و فعلی که باشد و اعتماد اکثر در نیصورت خلاف مذهب امام است
و احکام قتل و قصاص و انکه از بغاة و قطاع طریق باشند و کسیکه بکشد بنفس خود در القصیه یا بخطا و بخوان در فصول سابق
بتفصیل مذکور گشت **فصل** در احکام دعا و صدقه و بخوان از اعمال خیر برای میت بیان ... بنماز و روزه ما او و در ملتقط گفته
اگر روزه دارد یا نماز گذارد یا آزاد کند بنده را یا چیزی دیگر از قرب یا عملی و ثواب آن بمیت رسد جایز است و مبر
و همچنین است در هدایه و تجنیس و شیخ ابن همام گوید آثار درین باب بسیار آمده قدر مشترک در میان همه آنها بحد تواتر رسیده حاصلش
آنست کسی که بگرداند چیزی را از اعمال صالحه برای غیر خود نفع رسید به او از خدا تعالی بان عمل باطل میشود ازین قول معتزله
که انکار مطلق میکنند و شافعی و مالک منکر اند در عبادات بدنیه و سیوطی که از اصحاب شافعیست در شرح صدور گفته که جمهور سلف و ائمه
ثلاثه سوای شافعی متفق اند در حصول ثواب قرات بمیت و احادیث بسیار درین باب نقل کرده و گفته عمل مسلمین چنین شده
آمده است بی انکار از احدی و گفته اند بعضی سلف که دعا برای مردگان بمنزله هدیه است برای زندگان پس
در می آید فرشته بر میت و با وی طبقی از نور میباشد پس می گوید این هدیه است برای تو از فلان
برادر تو پس خوش میشود میت بان چنانکه میشود زنده بهدیه کذا فی الخزانه و در فتح القدیر این را مرفوعا
آورده و در کفایه الشعبی مانند ان در صدقه نیز ذکر کرده پس ام انکه سنت آنست که تصدق کند
ولی میت پیش از گذشتن شب اول هر چه میسر شود که شب اول

بر میت دشوار است پس رحم کنید برما بصدقه تا باشد که او انیس گردد و وحشتش رفع شود و اگر کسی
چیزی را باید که نماز بگذارد دو رکعت و بخواند در رکعت اول بعد فاتحة الکتاب آیة الکرسی دو بار و در رکعت
دوم بعد فاتحه سوره والتکاثر ده مرتبه و چون فارغ شود بگوید خداوندا گذاردم این نماز را برای تو و میدانی
تو چیزی را که خواسته‌ایم بان خداوندا بفرست ثواب او را بسوی قبر فلان بنده مرده و چون میکند آنرا
عطا میفرماید خدای تعالی آن میت را ثواب بسیار و نور و حسنه و درجه بلند و شفاعت کذا فی الشرعة
و عادت مشایخ است که این نماز را متصل دفن پیش از مرور شب اول برای نجات میت از عذاب
بخوانند و آنرا صلوة الهول نامند و خواندن کلمه تمجید هفتاد هزار مرتبه و بخشیدن ثواب آن بمیت
در بعضی روایات نیز آمده و مستحب آنست که مواظبت نماید بر تصدق تا یکهفته و در غرایب و خزانه
نقل کرده که ارواح مومنین می‌آیند خانهای خود را هر شب جمعه و روز عید و روز عاشوره و شب برات
پس ایستاده میشوند بیرون خانهای خود و ندا میکند هر یکی ازان باواز بلند اندوهگین ای
اهل و اولاد من و نزدیکان من مهربانی کنید برما بصدقه و یاد کنید و فراموش نسازید و رحم
کنید بر ما در غربت ما و این قبر تنگ و بند محکم و سختی مدید و احتیاج شدید تحقیق بود این مال
که حالا در دست شماست در زمان پیشین در دست ما و شما میخورید و می‌پوشید و ما حساب و فدا
کرده میشویم اگر صرف میکردیم ما آنرا در طاعت خدا سوال کرده نمیشدیم ما ازان پس اگر رحم
نمیکنند بصدقه بر میگردد هر یکی ازانها گریان و غمناک و ندا میکند هر واحد باواز اندوه خداوندا محروم
گردان ایشان را از رحمت خود چنانکه محروم کردند ایشان ما را از صدقه و دعا و شیخ جلال الدین
سیوطی در شرح صدور احادیث شتی در اکثر ازین اوقات آورده اگرچه اکثری خالی از ضعف
نیست و اگر چیزی بر کسی ساقط نشده از ذمه‌اش واجبهای او از صوم و صلوة که وصیت کند نزد
موت خود بادای فدیه آنها هر قدر که بر ذمه‌اش مانده و واجب میشود بر ورثه که بدهند مساکین را
از ثلث مال عوض هر نماز فایت از نمازهای پنجگانه و وتر و بدل هر روزه نصف صاع از گندم
یا یک صاع از جو یا خرما نزد ما و نزد شافعی یک مد و در هر صورت از تمام مال او و بروایتی از ثلث

بن مقاتل عوض نمازهای شبانروزی نصف صاع وصحیح اول است ومحمد بن مقاتل نیز آخر
بهمین رجوع کرد کذا فی الشرح وگفته اند در صورتیکه صحیح شود مریض یا مقیم شود مسافر پس ازان
بمیرد و بر ذمه اش نمازها و روزه های واجب باشد که در ایام مرض و سفر فوت شده اند از صوم و صلوٰة فدیه دهند از انقدر که وقت قضایش دریافته
مثلا تمام رمضان بعض ماند و پنج روز بعد از ان صحت یافت لازم نیست فدیه مگر از پنج روز کذا فی المتون ودر جامع
گفته این قول جمیع علماء ماست بخلاف وهمین است صحیح واگر وصیت نکند لازم نبود ولیکن مستحب
است وارثان را که تبرع کنند بآن و کفایت میکند میت را انشاء الله تعالی همچنین گفته است امام محمد
در زیادات کذا فی اصول فخر الاسلام وشرح الشیخ ابن الهمام واگر نگذارد مال را قرض گیرند ورثه او نصف
صاع و بمسکین دهند پس ازان تصدق کنند ان مسکین بر وارثی و باز تصدق کنند ان وارث بر مسکین
و بهمین طریق کنند تا انکه تمام شود فدیه کذا فی الخلاصه و نیز مستحب است که ادا کنند فدیه را بر سبیل
تبرع در صورتیکه نماز و روزها از میت فوت شده بی لزوم قضا بامید قبول از فضل کریم علیم احسان
و متعارف چنانست که حساب کنند اول سالهای عمر میت را هر قدر که باشند وادنی مدت بلوغ که نزد
ما در مرد دوازده سال و در زن نه سال است از ان قدر وضع کنند که این مدت عدم تکلیف از شارع
است و بمقابل هر شش نماز واجب هر شبانروز سه صاع کامل گیرند و ماهها کامل سی روز
اعتبار کنند تا فدیه نمازهای یکسال که سیصد و شصت روز است یکهزار و هشتاد صاع حاصل آید
و بر این مقدار پانزده صاع فدیه روزهای ماه رمضان افزایند تا همگی فدیه تمام سال یکهزار
و نود و پنج صاع شود و بهمین طریق فدیه سالهای تمام عمر را حساب کنند و حاصل آنرا هر قدر که باشد
موافق قیمت الوقت مبلغ مشخص نمایند و بنابر ضرورت عسرت مصحفی را مثلا الف قدر زر بدست فقیر
اولا بفروشند و بوی تسلیم نمایند تا انقدر زر بر ذمه اش دین شود پس بگویند که این قدر زر را
که بر ذمه تو دین است عوض فدیه نماز و روزهای فلان میت که باین قدر میرسد ترا دادیم
و بگوید فقیر که قبول کردیم واگر مبلغ حساب نکنند و قرآن مثلا آنقدر جنس هدیه کنند تا همین جنس بر ذمه
اش دین شود انرا عوض فدیه بوی بخشند و او قبول نماید نیز کفایت میکند و مشهور و منقول

و اگر تنگدست باشد کرده می کنند که میسر شود بجمله فدیه با تمام بفقیر دهند و او قبول کند پس
از وی طلب نمایند و بستانند باز بوی بهمان نام دهند و همچنین مکرر کنند تا آنکه فدیه نماز و روزه
در فدیها تمام ادا شود و این حیله خالی از تکلف نیست و لهذا تا خالی گفته اگر همه تمام فدیه را بیک فقیر
جایز است و در والجیه گفته که همه تمام فدیه را که نصف صاع شرعی است بیک فقیر و یکمن بفقیر دیگر
دهند جایز است که جایز میشود از چهار نماز و از پنجم نماز اینجا معلوم شد که در فدیه یک نماز مثلا تفریق و تجزیه
نکنند و بجمله فدیه بفقیری کم از نصف صاع ندهند و ادای فدیه نمازهای در مرض موت جایز نیست و همچنین
شیخ فانی را از نمازها در حین حیات ادا واجب کذا فی التتمه و اگر ولی عوض او ادا نماید بجای هست نماز یا روزه و قضا
کفایت نکند کذا فی المتون الستر و آنکه معتبر نزد ما صاع عراقی است و آن هشت رطل است نصف صاع
حجازی که پنج رطل و سوم حصه رطل باشد و رطل بیست استار است بکسر همزه و استار چهار و نیم مثقال
و مثقال بیست قیراط و قیراط یک حبه و چهار خمس حبه و حبه را بفارسی سرخ گویند و ششم حصه
است پس مثقال چهار و نیم ماشه باشد و استار بیست ماشه و بالا و من شرعی که دو چند رطل است چهل استار
و دو من نصف صاع است هشتاد استار که باعتبار ماشه یکهزار و ششصد ماشه باعتبار مثقال
سیصد و شصت مثقال میشود و بعضی استار را بیست و نیم درهم تفسیر کرده و این قریب اول است
چه درهم را چهارده قیراط اعتبار کنند و مثقال بیست قیراط پس چهار و نیم مثقال نود قیراط باشد
و شش و نیم درهم نود و یک بالا چون این حساب بوزن دیار خود کرده است کار فرمائیم نصف صاع
بوزن شاهجهانی و عالمگیری که چهارده ماشه است و اگر این را در عدد فلوس از سیر که تا چند
و بیست ماشه ضرب کنند یکهزار و ششصد و هشتاد میشود و عدد ماشهای نصف صاع که سابق معلوم
شد شصت ماشه از این کم اند پس نصف صاع از دو سیر بقدر شصت ماشه کم چهار فلوس چهار ماشه است که
باشد و اگر بوزن حال عهد دولت همایون ممالک محمد شاهی اعز الله الاسلام ببرهانه ظل
العالمین سلطانه که سیری بوزن شصت و چهار فلوس عالمگیری است دو سیر میشود دوازده
فلوس و چهار ماشه کم چنانچه بقیاس حساب سابق ظاهر گردد پس وزن اول فدیه یکشبانروز

که سه صاع است تم سیصد و چهل هشت اثار شاهجهانی و هشت فلوس و هشت ماشه بالا میشود و ان باعتبار منهای متعارفه این دیار که یک من چهل اثار را گویند هشت من و بیست و هفت اثار میشود و هشت فلوس و هشت ماشه بالا و فدیه یکسال یکصد و چهار من عرفی و پنج اثار و چهل و دو فلوس و دوازده ماشه میشود و چون پانزده صاع فدیه روزهای رمضان را که بحساب شاهجهانی یکمن و نزده اثار میشود و هشت فلوس و هشت ماشه کم بر فدیه نمازها اضافه نمایند فدیه هر دو واجب سال یکصد و پنج من عرفی و بیست و سه اثار و سی و چهار فلوس و چهار ماشه میشود بوزن ثانی حالی فدیه یکشبانه روز یازده اثار حالی میشود و فلوس و ده ماشه کم و فدیه یکماه سیصد و بیست و شش اثار سی و پنج فلوس و شش ماشه کم میشود و ان باعتبار من عرفی هشت من و پنج اثار و بست و هشت فلوس و هشت ماشه بالا میشود و فدیه نمازهای تمام سال نود و هفت من بست و پنج اثار و سی و سه فلوس و دو ماشه میشود و چون فدیه روزها را که بحساب این وزن یکمن و چهارده اثار و نوزده فلوس و شش ماشه میشود و با وی یار کنند حکمی فدیه تمام سال نود و هشت من و سی و نه اثار و پنجاه و دو فلوس و هشت ماشه میشود و اگر واجب صدقه فطر را که نصف صاع است اضافه نمایند جمله نود و نه من و یک اثار باشد و همین قیاس تمام فدیه عمر را حساب نمایند و اما مقدار مد بعد اتفاق در انکه ربع حصه صاع است اختلاف کرده که دو رطل است یا یک رطل و ثلث رطل کسانیکه صاع عراقی گویند قائل باول اند و کسانیکه حجازی گویند چون شافعی و اضراب او تفسیر بثانی کنند در صراح گفته مد پیمانه و آن رطل و ثلث است نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق صاع چهار مد انتهی و هکذا فی شرح جامع الاصول **فصل** نهم در حکم ماتم نمودن و تعزیت مستحب است که چون کسی را مصیبت رسد دران هنگام بگوید انا لله وانا الیه راجعون و بسیار میگفته باشد دران ایام لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم ایچنین وارد شده است در حدیث و نشستن برای تعزیت تا سه روز رخصت است اهل او را و عزیمت ترک اوست و زیاده بران مکروه است کذا فی عامة الکتب و در قول بعضی تا هفت روز ذکره فی الغرائب و در شرح مشکوة از عطا خراسانی تابعی نقل کرده که چون ادم علیه السلام مرد تمام خلائق تا هفت روز بروی گریستند و در جواز نشستن برای تعزیت

و بسیار اختلاف است در قنیه هر دو روایت نقل کرده و در ظهیریه و مطالب المؤمنین بجواز مطلق
اشارت کرده و روایت کنند که آنحضرت صلعم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب
و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه در مسجد محزون نشست و مردم می آمدند نزد وی و در خلاصه
و فتح القدیر کراهیت نشستن در مسجد ذکر کرده و مکروه است اشد کراهیت نشستن بر بوریا بر طریق برای
عزا از جهت بودن این عمل جاهلیت و شیخ مجد الدین در سفر السعادت گفته که در ایام سابق عادت
بود که برای میت در غیر وقت نماز جمع میشدند و قران میخواندند بر سر گور و غیر آن و این جمع بدعت است
و شیخ اجل در شرح حصن نوشته که تعزیت اهل بیت و تسلی و صبر نمودن سنت و مستحب است اما این
اجتماع مخصوص و رسوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف مال بی وصیت از حق یتامی بدعت
و حرام و در بحر الرائق از ظهیریه نقل کرده چیزی که کرده میشود در بلاد عجم از فرش بساطها و قیام بر شاه
راهها از اقبح قبایح است و در قنیه از شداد نقل کرده که مکروه دارم تعزیت نزد قبر و این خوشبو
مالیدن و بوسیدن گل و دادن هزار روز سیوم نیز بدعت است و خلاف طریقه سلف است تصریح کرده و در بعضی
کتب فقه بحرمت و شناعت این عمل و اما مستحب است استعمال طیب مر زنان اهل حداد را روز سیوم
و تمسک ایشان بدلیل روایت بخاری چونکه آمد خبر مرگ ابو سفیان از شام طلب کرد دختر ابو سفیان
ام المؤمنین ام حبیبه طیبی زرد رنگ روز سیوم پس مالید بر هر دو رخسار خود و هر دو بازوی خود و گفت
بدرستی که بودم من از این طیب هر آینه بی نیاز اگر نبودمی که بتحقیق شنیدم آنحضرت صلعم را که میفرمود
حلال نیست مر هیچ زنی مسلمه را اینکه سوگ دارد بر هیچ مرده بیش از سه روز مگر بر شوهر خود
زیرا چه زن ماتم دارد بر شوهر خود چهار ماه و ده روز که مدت عدت است و هم در بحر گفته که باک نیست بمرثیه
گفتن میت شعر باشد یا غیر آن و بتحقیق گفته است سیدة النساء فاطمه زهرا رضی الله عنها و غیره از اهلبیت
آنحضرت صلعم و صحابه در مرثیه آنحضرت صلعم شعرها و اما آنچه روایت کرده ابن ماجه و حاکم نهی کرده آنحضرت
صلعم از مرثیه ای که محمول است بر ذکر اوصاف میت باشد یا آنکه باعث گردد بر انگیختن اندوه یا فغان یا
شود و درین ملال یا در تحرم اجتماع برای فعل یا ذکر اوصاف میت و اکثار آن که خلاف

مرثیه

شرع باشد از ظلم و سخاوت و صرف اموال بر وجه حرام و جزان چنانکه گویند وای فلان اسد
و شجاعی که مردمان از وی می ترسیدند یا بگویند وای فلان سخی کریم که بنظر بهار انبیا سیدا
و در یکی از [illegible] تفصیل کرده و مکروه است افراط در مدح میت چرا که اهل جاهلیت ذکر میکردند
در مدح میت که وی مشابه محال است و نوحه و گریستن باواز بلند و ذکر اوصاف میت بطریق
جاهلیت مانند واجبلاه و سیداه واعضداه و سیاه کردن جامهای و تراشیدن سرها و چاک
کردن گریبانها و زدن طپانچه بر رخسارها و رانها و جزان حرام است و اما گریه بی اواز بلند پس باک
نیست بان چنانکه در بخاری گفته هرگاه قبض روح کرده شد ابراهیم پسر پیغمبر خدا را صلعم
جاری شد اشک بر آنحضرت صلعم پس عرض کرد عبدالرحمان عوف یا رسول الله تو هم میگریی و اشک
میریزی با این تحمل حضرت و جلالت شان پس فرمود یا ابن عوف انها رحمة وان العین تدمع
والقلب یحزن ولا نقول الا یرضی ربنا وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون ای پسر عوف این اشکها
رحمت است که نهاده است حق تعالی در دلهای مردم بجزع و بیصبری که ممنوع است و بدرستی
که چشم اشک میریزد و دل اندوهگین میگردد و دور بودن [illegible] از اختیار ما و نمیگوییم بزبان که در قدرت
واختیار است مگر چیزی را که راضی باشد بان پروردگار ما و بتحقیق با جدای تو ای ابراهیم هر اینه اندوهگین ایم
و ازینجا معلوم شد که اینقدر اظهار حزن بزبان نیز باک نیست که موجب عدم رضای الهی باشد و قول فصل
در [illegible] آنست که احمد از ابن عباس آورده که آنحضرت فرمود آنچه از چشم و دل است پس از خداست و رحمت
است و آنچه از دست و زبانست از شیطانست و هم در بخاری آمده گفت اسامه بن زید یعنی آنحضرت
صلعم گفته فرستاد زینب دختر آنحضرت صلعم زوجه ابی العاص بن ربیع بسوی پیغمبر خدا بتحقیق پسری که مرا است
نزدیک است که قبض کرده شود روح او پس بیا تو نزد ما جواب فرستاد آنحضرت صلعم بجا لیکه میخوانند سلام
و میفرمودند ان لله ما اخذ وله ما اعطی و کل عنده باجل مسمی فلتصبر ولتحتسب بتحقیق مر خدا راست چیزی که گرفت
و مر او راست چیزی که داده و همه چیز نزد خدای تعالی مقدر بمدتی معین است که حیات دیگر نیز از انجا بود پس باز فرستاد
زینب کسی را بسوی آنحضرت صلعم بجای که سوگند میخورد دیگر که البته بیاید آنحضرت نزد او پس برخاست پیغمبر خدا و رفت

در حال آنکه با وی بود سعد بن عباده و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و دیگر اصحاب
پس برداشته شد آن کودک بسوی آنحضرت ص و در کنار شریف داده شد حال آنکه جان وی اضطراب
و بیقراری میکرد پس جاری شد هر دو چشم آنحضرت ص پس گفت سعد بن عباده چیست این اشک ریختن
یا رسول الله در حال آنکه منع میفرمائی تو ما را از بکا پس فرمود این اشکها اثر مهربانی و رحمت است
که گردانیده است او را حق تعالی در دلهای بندگان پس رحمت نمیکند خدای تعالی بر بندگان خود
مگر رحم کنندگان را و هم در بخاری گفته چونکه مرد خالد بن ولید جمع شدند دختران خالد بجائیکه میگریستند
بر وی پس گفته شد امیر المومنین عمر را بفرست کس بسوی اینها و منع کن از گریه پس گفت عمر بگذار
اینها که بگریند بر وی مادامی که نباشد خاک انداختن بر سر و گریه باواز بلند و باید دانست که اظهار حزن
و گریه اگرچه مباح است مادام که بجزع نکشد اما اولی عزیمت و ترک اوست بخاری و مسلم از انس آورده
بیمار شد پسرے که مر ابوطلحه را بود در حال آنکه ابوطلحه در خانه نبود پس هرگاه که دید زن او که مرده است پسر
مهیا کرد اسباب غسل و کفن و پوشانید او را کفن و یکسو کرد آن را در گوشه خانه پس چون آمد ابوطلحه گفت
چگونه است پسر گفت زن بتحقیق آرمیده است نفس او و بعد از قلق و اضطراب امید میدارم که استراحت
کرده باشد و گمان کرد ابوطلحه که وی راست گفته است پس جماع کرد ابوطلحه و چون صبح شد
غسل کرد و خواست که برآید از خانه گفت زن او بتحقیق خدای تعالی عاریت داده بود فلان را پس باز
گرفت آن را از ما پس گفت ابوطلحه انا لله و انا الیه راجعون پس نماز صبح گزارد با پیغمبر خدا صلعم
پس خبر کرد آنحضرت ص را بمعامله که گذشت میان او و میان زن پس فرمود آنحضرت ص که نزدیک
است خدا که برکت دهد آن هر دو زن و شوهر را در شب جماع ایشان گفت مردی از انصار پس
دیدیم من از این هر دو نه فرزند که همه اینها یاد گرفته بودند قرآن را انتهی و اما عذاب کرده میشود مرده بسبب
گریه اهل وی پس قول صحیح و مذهب اکثر علما آنست که معذب نمیشود بدلیل آیه کریمه و لا تزر وازرة
وزر اخری و بعضی گویند که معذب میشود بموجب حدیث صحیحین ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه
جواب داده اند جمهور از این حدیث بوجوه متعدده اقوی اینها آنست که این در صورتی است

نه وصیت کرده باشد میت اهل خود را به بکا و بود این وصیت شایع در زمان جاهلیت پس بر وصیت
باشد که اهل وی بسبب بکاء است مردود بکای اهل انتهی و در غرائب آمده به گفتن که اگر دوست
مسلمانان را که تعزیت کنند کافر را گفته شود در تعزیت مسلمان موت کافر که قریبش بود بزرگ کند
خدا تعالی اجر ترا و نیک گرداند صبر ترا و نکو بدهد بخشد مرده ترا که استغفار در حق کافر ممنوع است و در تعزیت
کافر موت مسلمان قریبش نیک گرداند خدا تعالی صبر ترا و بخشد مرده ترا و گفته نشود بزرگ کند خدا تعالی
اجر ترا چنانکه در صورت اول گویند چه صاحب مصیبت در این صورت کافر است و او را نیست اجر نبود و در تعزیت
کافر موت کافر عوض و خلف بخشد خدا تعالی بر تو و کم نگرداند عدد ترا کذا فی السراج و اگر معزی گوید
بزرگ کند مصیبتی و بخت مصیبتی ترا رسید بعضی گفته اند کفر است و بعضی گفته اند کفر نیست لیکن خطاء
عظیم است و بعضی فتوی بجواز آن داده اند و اگر گوید هرچه از جان او کاست در جان او زیاده باد هم
کفر است و اگر گوید غم تو زیاده باد و این نیز خطا و جهل است کذا فی شرح الشیخ عن مطالب المؤمنین
و وقتش از هنگام موت تا سه روز است و بعد از آن مکروه است مگر آنکه یکی از طرفین در این مدت
غایب باشد و اولی آنست که بعد از دفن کنند مگر آنکه جزع و فزع اهل مصیبت بیشتر بینند پس مقدم
کنند تعزیت و بعضی مشایخ بخارا گویند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یکروز و تعزیت
جز یکبار نکنند و هر که یکبار کرد دیگر نکند کذا روی الحسن عن ابی حنیفه و باید چون از دفن برگردند متفرق
شوند و بامور خود مشغول گردند و صاحب میت نیز مکروه است اجتماع مردم نزد اهل میت و در بحر
گفته نشستن در خانه اهل میت بی ارتکاب محظور از فرش کردن بساطها و خوردن طعام از اهل
میت لا باس به است و فرش بساطها در ایام تعزیت از اقبح قبایح است بی تقید بخانه خاصه کسیر
کذا فی المضمرات و مستحب است خویشان و همسایهای میت را که طعام کنند طعام را برای اهل وی
که سیر کند او شان را یک شبانروز و الحاح و تقید نمایند او شان را تا بخورند زیرا چه غم واخذه بازمیدارد
ایشان را از خورش پس ضعیف و ناتوان میشوند و آنحضرت صلعم نزد خبر مرگ جعفر بن ابی طالب فرمود
بسازید برای اهل جعفر طعامی را زیرا چه پیش آمده است ایشان را چیزی که غافل کرد است

ازان در خوردن غیر اهل میت چه طعام ضیافت مشهور است که مکروه است و ابو القاسم گفت
اهنا اگر مشغول نشده اند تهیه میت جایز است و ساختن طعام در روز ثانی و ثالث برای اهل
میت اگر نوحه گران جمع باشند مکروه است زیرا که اعانت ایشان را بر گناه و ضیافت نمودن اهل
میت اهل تعزیت را و پختن طعام برای آنها مکروه است باتفاق روایات چه ایشان را بسبب اشتغال بمصیبت
استعداد و تهیه آن دشوار است و ابن همام بودن آن بدعت مستقبحه حکم کرده و امام احمد بروایت
جریر بن عبد الله آورده بودیم ما که شمار میکردیم اجتماع نزد اهل میت و ساختن ایشان طعام را از
نوحه و در غرائب گفته خدا تعالی بری است از کسانیکه میخورند از اهل مصیبت پیش از رسیدن بانزوز
انتهی پس آنچه متعارف شده از پختن اهل مصیبت طعام را در سیوم و قسمت نمودن آن میان اهل تعزیت
و اقران غیر مباح و نامشروع است و تصریح کرده بدان در خزانه چه شرعیه ضیافت نزد سرور است نه
شرور و هو المشهور عند الجمهور و در خلاصه گفته اگر طعامی برای فقرا پزند حسن باشد و اگر ورثه صغیر باشند
از ترکه نباید پخت و در ملتقط گفته و اگر میت وصیت کند بساختن طعام ضیافت برای کسانیکه حاضر
شوند به تعزیت جایز است از ثلث مال و در غرائب گفته حلال است مر کسانی را که مکث طویل نمایند
اگر چه اغنیا باشند و طویل مقام را تفسیر کرده بانکه شب در منزل خود نمیتواند گذارد یعنی از راه دور آمده باشند
چنانچه در ملتقط ذکر کرده اما طعامی که بروح مرده پزند روایتی در حل آن کراهیتش در کتب فقه منظر نیامده
و صواب آنچه شیخ و جامع البرکات گفته که مدار بر نیت است آنچه به نیت تصدق بر فقرا پزند تا ثواب آن
باموات رسد جز فقرا را نبود همه تصدق بر فقرا اشتباه و هدیه مر اغنیا را و آنچه به نیت ضیافت مسلمین میسازند
کنند هر که باشد غنی یا فقیر چنانچه در اعراس مشایخ در دیار متعارف شده است عام باشد فقرا و اغنیا
و اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان پخته ایم بگویند و گویند طعامی و ما حضری ساخته شده اند
بیایند بهتر باشد و اگر از عبارت بروح فلان این مراد دارند که ضیافتی کرده ایم بیاد ایشان تا بعد
از اکل قرآن و فاتحه خوانیم و ثواب آن بروح ایشان برسانیم باکی نمی آید و آنچه بعد از سالی یا شش ماه
یا سی یا چهل روز در این دیار پزند و در میان برادران بخشش کنند چیزی داخل اعتبار نیست

وبهتر آنست که بخوانند **فصل** دهم در احکام زیارت قبور و اتیان بر مرقد صالحین و استمداد از ارواح
پر نور ایشان وخواندن قرآن وادعیه نزد زیارت و نبذی از احکام متعلقه مقابر زیارت قبور مستحب
است نزد جمهور بخلاف شعبی و نخعی و در حق زنان و در حق مردان و فواید بسیار دارد و در حدیث آمده زیارت قبور
دلها را روشن میگرداند و در حدیث دیگر آمده بی رغبت میگرداند در دنیا و یاد میدهد آخرت را
در رساله عمر نسفی قایل بوجوب آن در هر هفته گشته شاید که مراد وجوب عرفی باشد یعنی استحسان
در ملتقط گفته مستحب است که زیارت کنند در هر هفته و قصد کرده شود بآن نکوئی باموات و در خصوص
تبرعیان در حق زنان اختلافست در کفایة الشعبی تشدید و تغلیظ در منع بسیار نموده و در
کنز العباد نیز از درر البحور حرمت نقل کرده و اصل در منع حدیث ابی هریره است و ابو داود و ترمذی
و نسائی از ابن عباس رض نیز همچنان روایت کرده اند ذکره صاحب المشکوة فی کتاب
الصلوة لعنت فرمود پیغمبر صلعم زنان زیارت کننده قبور را و در ذخیره گفته که نهی برای
زنان منسوخ است اما ترک اولی است و همچنین در نصاب الفقه نقل کرده و زیارت قبر شریف آنحضرت صلعم
را مستثنی ساخته و گویند اگرچه پیش از ورود رخصت مردان را نیز نهی است اما لعنت
مخصوص زنان بود و شیخ ابو عیسی ترمذی نیز اختلاف علما در بقای حکم این حدیث بعد از
ورود رخصت بزیارت نقل کرده و در غرائب گفته ظاهر مذهب امام محمد اقتضا میکند جواز زیارت
زنان را نیز و شمس الائمه سرخسی گفته اصح آنست که باکی نیست بزیارت زنان را و در خزانه نیز باصحیت
عموم رخصت تصریح کرده و شیخ اجل در فتح المنان فی تائید مذهب النعمان گفته اکثر علما بر ثبوت
رخصت اند برای مردان و زنان و همین است مذهب ائمه ثلثه سوای احمد و از وی دو روایت است
نقله بعض شراح الحزبی و بهترین روزهای آن چهار اند دوشنبه و پنجشنبه و جمعه و شنبه در حدیث
آمده که دعا و صدقه در این روزها اقرب باجابت است و در غرائب آورده که زیارت روز
جمعه بعد از نماز حسن است و شیخ اجل در شرح مشکوة گفته زیارت روز جمعه افضل است از روزهای دیگر
خصوصا در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تشریفا وتعظیما

بیرون می آیند واول روز جمعه مبادا دلتنگ برای زیارت گور روند در روایت آمده که داده میشود در
روز جمعه علم وادراک میت از جمعه واده وشنبه و روزهای دیگر تا آنکه می شناسد زایر را بیشتر
از روزهای دیگر وآنچه مشهور شده است در دیار ما در عامه ناس از منع زیارت روز جمعه واثری
که در آن نقل میکنند که ارواح حاضر میشود در آن روز در گاه وعزت اصلا صحتی ندارد انتهی وزیارت
روز پنجشنبه بهتر است تا طلوع آفتاب در روز پنجشنبه اول وبعضی آخر روز گفته اند وهمچنین در شبهای
متبرکه خصوصا شب برات وهمچنین در روزهای متبرکه چون عشره ذی الحجه وعیدین وعاشورا ودیگر
موسم وچون قصد زیارت کند مستحب است که وضو نماید ونماز گذارد در خانه خود دو رکعت بخواند
در هر رکعت فاتحه وآیة الکرسی وسوره اخلاص سه مرتبه وبگرداند ثواب او را برای میت ومشغول نشود
در اثنای راه بچیزی لایعنی ودر کنز العباد تصدق وبخشیدن ثواب آن برای میت زیاده کرده
چون بقبر رسد ودر کند هر دو کفش خود را پس بایستد مقابل روی میت نشست بقبله وزیارت مرقد
مقدس آنحضرت صلعم نیز مستحب است بلکه موضع است کذا حققه علی القاری فی شرح لباب المناسک
ومحمود خوارزمی در جامع المسانید از امام ابوحنیفه همین روایت آورده وبگوید السلام علیکم
یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم لنا سلف ونحن بالاثر سلام بر شما ای اهل قبرها بیامرزد خدا
ما وشما را شما پیش گذشتگان باشید وما در پی شما ائیم ودر کنز العباد زیاده کرده نسال الله لنا
ولکم العافیة اللهم ... فی جنانک واعفهم من عذاب ... خدا برای
خود وبرای شما عافیت وسلامت را از عذاب خدا ... ایشان از رضای خود وسکونت
دهد ایشان را در بهشتهای خود وآزاد بکن از ... واختلاف است در تقدیم لفظ سلام
بر لفظ علیک در تحیة موتی ودر ترغیب الصلوة گفته سلام بر میت بتقدیم علیک است از عبد الله بن
مسعود آورده است که زنی آمد پیغمبر خدا را اصلح وگفت علیکم السلام پس فرمود آنحضرت این تحیة
مردگان است بگو السلام علیک انتهی ودر احادیث صحاح وحسان چه از طریق عادت شریفه
وچه از بیان مقدم سلام است بر لفظ علیک در تحیة موتی نیز بخبر است ودر اکثر روایات فقهیه

ودر مطالب المؤمنین نقل کرده که صحیح همین است و ابن قیم از حدیث مذکور جواب داده که قول آنحضرت
که علیکم السلام تحیه موتی است تشریع آن را در تحیه موتی نمیخواهد بلکه ان اخبار است از آنچه معتاد جاهلیت
بود بر السنه مردم در جاهلیت بیدرستی که بودند اینها که تقدیم میکردند نام میت را بر دعا پس متعین شد
رجوع بسوی انچه وارد شده است از آنحضرت از تقدیم لفظ سلام وقتی که سلام میکرد بر مردگان و گفته اگر تخییل
کند کسی در فرق که سلام در حی متوقع است جواب و پس تقدیم کرده شود دعا را بر دعا خوانده شده
بخلاف میت گوییم سلام بر میت نیز متوقع است جواب او چنانکه در حدیث وارد شده انتهی وبالجمله حدیث
عبد الله بن مسعود معارض نمیشود احادیث صحاح تقدیم سلام را که افضل اند درین باب و در حدیث
آمده نیست هیچ بنده که بگذرد بر قبر مردی که میشناخت او را در دنیا پس سلام خواند بروی مگر آنکه میشناسد
او را و جواب میگوید سلام او را و در النقل فی الشرعیة اگر شهید باشد بگوید السلام علیکم بما صبرتم فنعم
عقبی الدار و اگر قبور مسلمین با قبور کفار مختلط باشند بگوید السلام علی من اتبع الهدی و باید که بعد از
ادای تحیه بنشیند رو برو میت و بخواند از قرآن و تسبیح و تحمید و تکبیر هرچه میسر شود و بخشد ثواب او را
برای میت و استغفار و دعا کند برای وی و خواندن قرآن بر قبر اگرچه نزد ابو حنیفه مکروه است اما
نزد محمد مکروه نیست و صدر شهید همین قول اخذ کرده و فتوی جمهور علما و مشایخ بر همین است و مختار
است که نفع میکند کذا فی الخزانة والمضمرات و قاضیخان گفته مشایخ ما اخذ کرده اند بقول محمد رح
و عادت گرفته اند بنشاندن قاریان برابر مقابر و شیخ محمد بن الفضل گفته که مکروه نیست قراءة قرآن
مگر بجهر اما مخافت لا باس به است اگرچه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم محکی است که سوره ملک را اگر
بجهر هم خوانند لا باس به است از برای اطلاق نصوص در خواندن آن بر قبر و اما غیر این سوره خوانده
نشود در مقابر و فرق نکرده در آن در حالة جهر و مخافت کذا فی الذخیرة و در سراجیه گفته که بگذرد
بمقبره و بخواند چیزی برای نیت کسی که گذشته است بر آن باک نیست با آن و اصحاب شافعی اتفاق
دارند در مشروعیة قراءة بر قبر اگرچه وصول ثواب او را به میت مطلقا منکر اند چه بر قبر و چه در غیر آن
حال مگر بعضی از ایشان و امام احمد را دو قول است اجمل السنت که لا باس است و کراهت آن

الی سرح الصدر و مستحب است خواندن سوره فاتحه و آیة الکرسی و مرویست که آن بلند میگرداند
درجات ایشان را و توسعه میکند در قبرهای ایشان و خواندن سورهٔ اخلاص یازده بار در ذخیره گفته
وعده کرده شده است در آن مغفرت گناهان میت را و گناهان قاری را اگر گناهان بیشتر
از آن بخشیده باشند و در بعضی روایات آمده که بخواند استاده یازده بار قل هو الله احد بعد از آن
بنشیند و خواندن سوره یس که در احادیث مشهوره واقع شده و آخر سوره حشر از لا یستوی اصحاب
النار و اصحاب الجنة الی الآخر و سورهٔ ملک در حدیث است خواندن سورهٔ ملک دور میکند
عذاب قبر را و اذا زلزلت و الهیکم التکاثر و معوذتین و آیه فلله الحمد رب السموات و رب الارض
و رب العالمین و له الکبریاء فی السموات والارض و هو العزیز الحکیم و آیه زعم الذین کفروا ان
لن یبعثوا قل بلی و ربی لتبعثن ثم لتنبئن بما عملتم و ذلک علی الله یسیر و در وسیلة القلوب گفته هر که
بخواند در مقابر این آیه را بخشیده میشود گناهان او و اهل قبور را و در وصایای حجة الاسلام
است کسی که بخواند نزد زیارت الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه و لم یدم الا ملکه اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له الها واحدا فی ذاته و لم یتخذ صاحبة و لا ولدا لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا
احد بخشیده میشود مرده را گناه پنجاه سالش و خواننده را گناه چهل و پنج سالش و در خلاصة الحقایق
گفته کسی که زیارت کند قبر مسلمانی را پس بگوید اللهم انی اسالک بحق محمد و آل محمد ان لا تعذب المیت
دور میکند خدا تعالی عذاب آن میت را تا روز قیامت و بگوید الله اکبر بدرستی که میرسد ثواب آن بمیت متصل
ذکر کرده در روضه گفته کسی که بخواند بسم الله و علی ملة رسول الله دور میکند خدا تعالی عذاب قبر را تا چهل
سال و ظاهر آنست که مراد وقت وضع میت در قبر باشد چنانکه ماثور است نزد دفن و بوده اند بعضی مشایخ که می گفتند
اللهم آنس وحشتهم و آمن روعتهم و ارحم غربتهم و تقبل حسناتهم و کفر سیئاتهم و در خزانه گفته در خبر است که چون
مسلمی بگورستان [illegible] منتظر باشند بخواندن فاتحه و عقب گذرنده تا چهل گام [illegible] اگر فاتحه خواند شادان
شوند و اگر نخواند محروم میگردند و مستحب است که در مقابر برهنه پا گردد و مرویست که آنحضرت دید مردی را که در میان
گورستان با نعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را و احترام نماید میت را چنانکه در حال حیات

میکرده و دست نه نهد بر قبر و مسح نکنند انرا و بوسه نه دهد و منحنی نشود و در خاک نمالد که این عادت
نصاری است و مشائخ در منع ان تشدید بسیار دارند کذا فی عامة الکتب و فقیه ابو اللیث تصحیح
بدین گفته لا باس است ابو موسی حافظ گو ید انچه جمهور فقها گفته اند از منع صحیح است زعفرانی
گفته و همین گذشته است سنت و انچه عوام مردم الان کنند از بدعتهای منکره است شرعا و بالجمله
شک نیست در بودن مثل این امور بدعت زایده بیفایده و تعظیم صلحا باین چیزها تعلق ندارد چنانکه
جهال فهمند و کنند سلام و دعا و استغفار بخشوع و خضوع باید که ازان طیب ارواح مزورین حاصل
گردد و معهود از سلف نیست مگر همچنین چنانکه ثابت شده از عمل انحضرت صلعم در بقیع و در کفایة
الشعبی اثری در تجویز بوسه دادن قبر والدین را نقل کرده و گفته در اینصورت لا باس است
و شیخ اجل مسمی در شرح مشکوة بورود ان در بعضی روایات اشارت کرده بی تعرض بجرح
ان و مکروه است پی سپر کردن قبر بی ضرورت پس انچه میکنند آنرا مردم که چون دفن کرده میشود
گرد قبور اقربای ایشان مردگان دیگرا پی سپر میکنند قبور انها را تا بقبور اقربای خود پرسند مکروه باشد
و نشستن و تکیه دادن تا و خاری یا گیاهی یا چوبی راکه بران روئیده برکندن اگر سبز باشند زیرا که ان
تسبیح میکنند مادام که تر است و موجب تخفیف عذاب و انس میت میباشد چنانچه انحضرت صلعم دو شاخ
نو از خرما را بر سر قبری نهاد و فرمود مادام که خشک نشود به برکت تسبیح در عذاب این تخفیف باشد
و لهذا تحسین کرده اند بعضی نهادن گل را بر قبور لیکن گو یند که اگر تصدق کنند بقیمت گلها بهتر باشد
و اگر انچه بر قبر روئیده خشک شود برکندن آن مکروه نیست و نیز مکروه است بالین قبور بشب
شمع نهادن و ذبح کردن گوسفندان و گاوان نزد انها نذر کنند کذا فی کنز العباد و باید
که مردگان را به نیکی یاد کنند در حدیث ابی داود و ترمذی امده و ذکر کنید به نیکیهای
مردگان خود را و باز مانید از بدیهای آنها و در روایت صحیح بخاری چنانست مانند اگوئید
مردگان را زیرا چه بتحقیق رسیده اند انها بسوی چیزی که پیش فرستاده اند و اما استمداد با اهل
قبور در غیر نبی صلعم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده انرا بسیاری از فقها گو یند فیست زیارت

مگر برای رسانیدن نفع با موات بدعا و استغفار و قایل استمداد بآن بعضی از ایشان و خطاب
است که او قضای از آنکه قایل بسماع و ادراک میت اند قایل بجواز اند و آنانکه منکر اند آنرا این را
نیز انکار کنند و این امری ثابت و مقرر نزد مشایخ صوفیه از اهل کشف و کمال تا آنکه گویند اکثر را
فیوض و فتوح از ارواح رسیده امام شافعی گفته که قبر امام موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا
را و حجة الاسلام گفته هر که استمداد کرده شود بوی در حیات استمداد کرده شود بوی بعد از ممات
و امام رازی گفته چون می آید زایر نزد قبر حاصل میشود نفس او را تعلقی خاص بقبر چنانکه نفس صاحب
قبر را بسبب این دو تعلق حاصل میشود میان هر دو نفس مقابله معنوی و علاقه مخصوص پس اگر نفس
مزور قوی تر باشد نفس زایر مستفیض شود و اگر بعکس بود بر عکس شود و در شرح مقاصد ذکر کرده نفع یافته میشود
بزیارت قبور و استعانت بنفوس اخیار از اموات بدرستی که نفس مفارقه را تعلقی هست ببدن
و تربتی که دفن کرده شده است در ان پس چون زیارت میکند زنده آن تربت را و متوجه میشود بسوی
نفس میت پس حاصل میشود میان هر دو نفس ملاقات و اضافات و اختلاف کرده اند در آنکه
امداد حی اقوی است از امداد میت یا بعکس مختار بعضی محققین ثانی است و درین باب بعضی روایت
کنند فرمود آنحضرت صلعم چون متحیر شوید شما در امور بعضی برآمد کارها پس مدد جوئید از اصحاب قبور
شیخ اجل در شرح مشکوة گفته که یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف
آن باشد و رد کند این را و بالجمله بعد از آنکه ثابت شد که روح باقیست و او را تعلقی خاص با جسم است
بدن بعد از مفارقت از وی تغیر کیفیت نسبتی و نیز هست که بان علم و شعور بزایران قبر و احوال
ایشان و ارواح اهل کمل که حین حیات ایشان بسبب قرب مکانت و منزلت از رب العزت
کرامات و تصرفات و امداد داشتند بعد از ممات چون بهمان قرب باقی اند نیز تصرفات دارند چنانکه
در حین حیات تعلق کلی بجسد داشتند یا بیشتر از آن انکار استمداد را وجهی صحیح نمی نماید مگر آنکه
از اول منکر شوند تعلق روح را ببدن بالکلیه و بجمیع وجوه بعد از مفارقت و زوال علاقه حیات
و آن خلاف منصوص است و برین تقدیر زیارت و رفتن بقبور همه لغو و بیمعنی گردد و این امریست

دیگر است که جامع اخبار و آثار دال بر خلاف آنست و هیئت صورت استمداد دیگر همین که محتاج طلب کند
حاجت خود از جناب عزت الهی بتوسل بروحانیت بنده مقرب مکرم درگاه والا و گوید خداوندا ببرکت
این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مرا یا ندا کند آن بنده مقرب و مکرم را
که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده در میان مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است و طلب دعا از صالحان و دوستان
خدا در حالت حیات کنند و آن جایز است باتفاق پس این چرا جایز نباشد و فرقی نیست در ارواح
کاملان در حین حیات و بعد از ممات مگر بترقی کمال و شرح و بسط این بحث چند جا در شرح مشکوة
است خصوص در باب حکم اسباب که انجا داد تحقیق داده و سیوطی در شرح صدور نیز مفصل ذکر کرده و احادیث
با تعدد طرق بیان نموده چون وظیفه این رساله اختصار بود بر این قدر اکتفا شد اما نذری که می کنند اکثر عوام
پس می آید یکی ببعضی از قبور صلحا و میگوید ای سید ما اگر قضا کنی حاجت مرا پس برای تو اینقدر
از زر یا طعام است در بحر الرائق گفته که این نذر باطل است باجماع زیرا چه آن نذر مخلوق است و آن
جایز نیست بلکه گوید خداوندا نذر کردیم برای تو که اگر قضا کنی حاجت مرا بخورانیم فقرا را طعام
بر در این سید مقرب حرم مکرم پس نذر صحیح است که این نذر جایز است زیرا چه مصرف نذر فقرا اند و آن
یافته شد و جایز نیست که صرف کرده شود آن طعام را مثلا برای توانگران یا شریفی و اگر نذر کنند و معین
گردانند آن را بزمانی یا بمکانی یا چیزی معین که تصدق کنند آن را یا بچیزی که تصدق کنند به وی پس آن
تعیین لغو غیر معتبر است نزد ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و معتبر است نزد محمد و نزد زفر تفصیل است
اگر در آن معین تفضیلی است که در دیگر نیست متعین گردد و الا فلا چنانچه اگر نذر کنند مثلا نماز را در مسجد
حرام مسجد غیر آن نزد وی معین نشود و اگر تعیین کنند مسجد اقصی را متعین میشود یکی از این سه مساجد زیرا چه هر دو مسجد اول افضل
اند از مسجد اقصی و اگر تعیین کنند ما ورای این مساجد را متعین نمیشود نزد وی چنانکه نزد شیخین
و نماز گذارد هر جا که خواهد و وفا شود و نزد محمد متعین میگردد و این تفصیل مسئله نذر اگر چه چندان
اینجا ضروری نبود اما چون باعث اقتضا داشت ثبت آن لازم افتاد خاتمه در تصویر رد و با

یز و نمیشود نزد محمد مگو نماز در آن مسجد از برای اعتبار تعیین و نزد زفر نیز ادا میشود نماز در غیر وی در بعضی صورت از برای اعتبار فضل

و میان احکام رؤیا انچه بیان نامه در تعبیر احتمال عمها رسید چون بیند مرد جوانی را که خوش حی
او را خشم کند خدا را بروی زیرا چه این نعمت است پس باید که شکر کند و چون بیند خواسته را
که خوش دارد آنرا امید که بیاید جوید بجد از قران پس اگر خواهد نقل کند از امام پیش کسی که اعتماد دارد
باشد بروی و اگر خواهد خاموش شود کذا فی التجنیس مع الخلاصة والملتقط و اختلاف کرده اند در رؤیت
خدا تعالی در خواب اکثر مشایخ سمرقند بر آنند که جایز نیست تا آنکه گفته است علم الهدی شیخ ابو منصور
ماتریدی هر کس گوید ازین پس آن بت پرست است و بر همین است معقول مشایخ بخارا را
کذا فی الخلاصة والتجنیس و بعضی مشایخ تجویز کرده اند آنرا از جمله رکن الاسلام صفار و در شرح
مشکوة گفته که نقل آن از سلف بصحت رسیده از امام ابی حنیفه امده که صد بار باین نعمت مشرف
شده و از امام احمد حنبل هم نیز آمده که دید رب العزت را در منام پس پرسید یا رب کدام عبادت فاضلتر است
گفت تلاوت قران گفت بفهم یا بی فهم فرمود بفهم و بی فهم و تحقیق چنانست که ذات حق جل و علی اگرچه مقدس
و منزه است از شکل و صورت تحقق مثل یا مثالی مخصوص مراد را از نور و غیره از صورتهای جمیله لطیفه که
صلاحیت جمال کمال داشته باشد میتواند شد و جایز است که بواسطه آن مثال خاص مدرک و مرئی
گردد اینجا است که گفته اند که رؤیت حقتعالی جل شانه در دار آخرت واقع خواهد شد و در این دار دنیا ممکن است
در بیداری اگرچه واقع نیست الا حضرت سید المرسلین صلعم و اما رؤیت آنحضرت صلعم در خواب که حق و واقع است
بی تشابه بطلان و تخییل ابلیس و منکر نمیشود آنرا مگر مبتدع چه احادیث کثیره صحیحه بتعدد
طرق ناطق اند بدان چنانکه در صحیحین از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلعم کسی که دید مرا
در خواب پس بتحقیق دید مرا زیرا چه شیطان تمثل نمیکند در صورت من لیکن اگرچه شیطان
تمثل و تلبس بصورتهای مختلفه از هر جنس مینماید و برهای تلبیس و تمویه میکند و این شیوه کار اوست
حتی که بعضی گفته اند که بمثال حق سبحانه تمثل میتواند کرد اما بصورت پیغمبر نمیتواند تمثل نمود
و در خیال آدمی افکند که منم و در سخن دروغ بست تشابه که سرش آن است چنانکه گفته اند که آنحضرت
صلعم مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت و میان هدایت و ضلالت ضدیت است

اما حضرت حق سبحانه تعالی متعلق است بهدایت و اضلال که جامع صفات متضاده و هر از شان
اوست وهادی ومضل هردو از اسمای او ودر یکی از انها محدود ومحصور نه پس اگر شیطان که مظهر
صفت اضلال است بصورت او نماید ممانعت نیست واین اگرچه فی نفسه ممکن است ونسبت بعوام واقع
واما نسبت بمحققین وخواص عباد الله محال عادیست وآنجا محل اشتباه نه وباین اشارت میکنند ایات
واحادیث وظاهر از اضافت صورت بسوی ذات شریفه وی که در احادیث واقع است آنست
که امتناع تمثل شیطان مخصوص بصورت وحلیه خاص انحضرت است صلعم پس کسی که بان صورت
مبارک وحلیه شریفه مخصوصه که دراین عالم شهادت داشت درخواب ببیند حق دیده باشد پس بعضی
تنگ گرفته اند که این وقتی است که بصورتی بیند که در اخر عمر بران صورت از عالم رفته تا انکه عدد
موی سفید که در راس ولحیه مبارک بوده بنسبت رسیده نیز اعتبار کرده وبعضی توسعت کرده گفته اند
که بشکلی وصورتی بیند که گاهی در مدت عمر شریف بران بوده در جوانی یا در اخر عمر واز بعضی صحابه
وتابعین مرویست که چون یکی قصه دیدن انحضرت صلعم را در خواب بحضور شان بر خواندی از حلیه
استکشاف کردندی اگر مطابق بودی تصدیق کردندی والا گفتندی برو که ان حضرت صلعم را ندیده
وبعضی بران رفته اند که دیدن انحضرت صلعم را بحلیه مخصوصه وصفات معلومه دیدن بحقیقت وادراک ذات
کریمه اوست ودیدن بغیر ان صفات ادراک مثال است وهر دو رویا حق است وتمثل شیطان دران
محال نه ولیکن اول حق وحقیقت است وثانی حق وتمثیل ونووی ازاین هم توسعه کرده وگفته صحیح آنست
که در هر دو صورت انحضرت صلعم را بحقیقت دیده است زیرا چه اختلاف در صفات موجب اختلاف در ذات نبود
چنانکه اختلاف در زمان ومکان پس در هر لباس وهر صفات ذات است وصفات پرده
ذات وتخییل ومرئی بتحقیق ذات است شیخ اجل در شرح مشکوة فرموده که حق همین است
اری دیدن ذات شریفش بصیغه معروفه اتم واکمل است وادل بر صفائی آیینه دل بیننده وسلامت آن از
کدورت غیر وتعینت وتلبیس واشتباه ومعارضه میشود وانرا انچه از ابی هریره مرویست اگرچه شیخ
سند انرا تضعیف نموده که فرمود انحضرت صلعم کسی که دید مرا پس بتحقیق دیده مرا زیرا چه ما دیده میشوم

در هر صورت دو احوالی و احیا امت مراد از حدیث که فرموده تحقیق دید مرا آن است که جسم مرا دید و بدن
مرا دید بلکه مثالی دید که آن مثال آلتی است که حاصل میشود همچنین که در نفس منست بو یا بدن آلت
زیرا که حقیقت انسان همین نفس ناطقه و روح مجرد است که بغایت مرئی و محسوس نمیشود و بدن آلت
ادراک نفس است نیست چنانکه در لفظ بدن جسمانی میرسانند و با دراکان حقیقت همچنین در
رویا ابدان خیالی آلات و وسایط ادراکات روح شوند پس مرئی نه روح است و نه آن شخص
بدن موضوع در مدینه حضور شخص متمکن در مکان مخصوص در یک زمان بصفات متعدده مختلف صورت
نه بیند دیگر بطریق مثل پس مرئی در منامات مثالات روح مقدسه او است که حق است و بطلان
و شیطان ابراسون ان یتمثل بی انتهی خلاصه مقاله و اختلاف این مثل با وجود آنکه مرئی ذات پاک
مصطفی است که واحد است از اختلاف احوال مرئیای قلوب بیناست چنانکه در شاهد و خارج تفاوت
احوال صورت از تفاوت احوال مرا با ظاهر میگردد هر کرا ادرا در صورت حسنه بیند از حسن دین است
و هر که بر خلاف این مشاهده نماید از خلاف است و همچنین یکی پیر دیده و دیگری جوان و یکی راضی
و دیگری غضبان و یکی ضاحک و دیگری گریان همه ناشی از اختلاف حال رائی است
و اختلاف در ذات مرئی نیست پس و مثل آنحضرت معیار معرفت احوال باطن رائی است از صفا
و کدورت و از اینجاست که بعضی ارباب تحقیق گفته اند کلامی که از آنحضرت در خواب شنیده
شود بر سنت قویمه وی عرض باید نمود اگر موافق آن باشد حق است و اگر مخالف باشد یا بان از خلل
خلل است در سامع رائی پس رؤیای ذات کریمه وی آنچه دیده و شنیده شود از وی همه حق است
و حقیقت تفاوت و تخلف از اختلاف حال است در شرح گنجینه کسی که بخواهد که بروئیت جمال جمیل
اکمل در منام خود مشرف شود باید که بسیار کند از درود و وظیفه گیرد این دعا را اللهم رب هذه البلد
الحرام والشهر الحرام والحل والحرام والرکن والمقام اقرأ علی روح محمد منا السلام ای خدا
پروردگار این شهر حرام که مکه معظمه محترمه است و ماه حرام که ذی حجه است یا عام از همه
چهار ماه معلومه و حل و حرام و رکن یمانی است یا عام از هر سه رکن معروفه و مقام

یعنی تمام ابراهیم بجوان بر روح پاک محمد علیه السلام را و دیدن صلحا و اولیا در خواب نیز حق است
ومر ایشان را افادت و ارشاد هست در منام و در خزانة الروایات از شرح مشارق نقل کرده که رویت انبیا
علیهم السلام و ملایکه حق است و همچنین رویت شمس و قمر و ستارهای روشن و ابری که در وی باران باشد
تمثل نمیکند شیطان بچیزی از آن اگر گوئی که تکلم بحقیقت رویت کواکب اگرچه شیطان متمثل نمیشود بصورت
انها علی الاطلاق صحیح نیست چه بسیار است که آنرا تعبیر باشد چنانکه رویای یوسف علیه السلام و چنانکه سیوطی در تاریخ
خلفا آورده که عایشه صدیقه رض دید که گویا سه آفتاب از آسمان در حجره شریفه اش افتاد و جمع شده اند چون
این قصه را بر حضرت پدرش امیر المومنین ابی بکر رض عرض نمود فرمود دفن شوند در حجره تو سه کس
از بهترین این امت و چون مدفون شد سرور کائنات علیه السلام گفت امیر المومنین این بهترین اقمار تست
گوئیم و بخدا التوفیق که تعبیر منافی حقیقت نیست و بطلان را نمیخواهد چه مرئی درین صورت مثالی است حقیقی و واقعی
را از امور خیر و نفوس عالیه که بدان مثال متمثل گشته و بر روح رائی بران لباس متخیل گشته نه آنکه امری
بی اصل است و اصلا از واقعیت بهره ندارد بلکه مخبر از واقع و معبر از آن است چنانچه در صورت مذکوره
رویت کواکب فی الحقیقه رویت مثالی امور حقه بود پس صلوح تعبیر مقتضی حقیقت باشد نه مستلزم بطلان
و همین است معنی عدم تمثل شیطان بصورت آن و نیز در خزانه از رساله مکیه آورده و همچنین ممکن نیست
تمثل شیطان بصورت شیخ که تابع باشد پیغمبر خدا را صلعم پس باقی ماند مرید محفوظ از وسواس و تلبیس
ابلیس پس سزاوار است که عمل کند بچیزی که ارشاد کند از شیخ در خواب انتهی و شک نیست که این
نیز محمول بر آنست که اگر مخالف شرع و ملت سنیه اسلام نباشد چه گنجایش دارد که از جهت اختلال
سامعه تغیری در مسموع پیدا شود و اثبات مختلط بنفی گردد و بعضی زیاده کرده اند بر آنچه مذکور شد
و گفته اند هر چه از عالم ملکوت باشد چون بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم قادر نمیشود شیطان
بر آنکه تمثل کند بصورت وی و دلیلی درین باب در کتاب و سنت معلوم نمیشود و از اقوال سلف هم چیزی
ثابت نه بلکه ظاهر حدیث که سابقا مذکور شد و امثال آن دلالت دارند بر آنکه این از خصایص
حضرت او ست صلعم اگرچه مفهوم مخالف نزد حنفیه معتبر نیست و شیخ اجل در شرح مشکوة

تصریح کرده برآنکه علما این را از خصائص آنحضرت شمرده اند و این حکم در غیر وی صلعم جاری نیست
واما دیدن آنحضرت در یقظه بعد از رحلت ازین عالم پس در شرح ذکر کرده که بعضی محدثین گفته اند
که نقل آن از شیخ یکی از صحابه و تابعین نرسیده حتی که فاطمه زهرا سلام الله علیها بغم و الم فراق
آنحضرت در بعد شش ماه جان داد و خانه وی مجاور ضریح شریفه بود و هیچکس نقل نکرد که وی این
آنحضرت را در یقظه دید ولیکن حکایات و روایات مشایخ صالحین درین باب بسیار است و بحد شهرت
رسیده و منکر احتمال تصدیق بکرامات اولیا دارد باشد اگر منکر نباشد بحث با وی ساقط است زیرا چه
وی منکر است چیزی را که اثبات کرده آنرا کتاب و سنت وارد این نیز از جمله کرامات است باعث آنکه
چیست و گفته اند که آن نیز مثال است اگرچه در یقظه است ولی غفلت و غیبت و در حصول تحقیق
صحت و ثبوت احکام شرعی بر غیر ای حجت نه حکایات و درین باب از مشایخ طریقت نقل کرده و نیز از
امام غزالی آورده که وی در کتاب منقذ من الضلال گفته که ارباب قلوب مشاهده میکنند در یقظه
ملایکه و ارواح انبیا علیهم السلام و میشنوند از ایشان اصوات و کلمات و اقتباس میکنند فوایدرا
انتهی و رویا علی الاطلاق باطل نیست نزدیک منکر و سوفسطای بلکه بعضی افراد وی البته حق و صحیح
اند باجماع اهل حق و عقلا اگرچه اتفاق دارند برآنکه ادراک مثل نوم هست اما آنچه از دلایل شان
مستفاد میشود همین مشاهده ادراک حسی خارجی است بیکی از حواس خمسه ظاهر در نوم را چنانکه معتزله
استدلال کنند که در حال نوم شرایط ادراک از مقابله و انتشار شعاع و توسط جسم شفاف
و امثال آن مفقود است پس ادراک نایم را چگونه باشد و اشاعره که قائل باشتراط این قسم شروط
نیستند و خلق رویت را از حق تعالی در حسی موقوف بر این چیزها ندارند گویند که جاری شده عادت
باری تعالی بخلق ادراک در نایم و ازین دلایل جز انتفا ادراک حسی لازم تمام در حواس ظاهر اگرچه متکلمین تفصیل
که حکما اثبات کنند قائل نیستند اما رویا را ادراک گویند در این ادراک حسی خارجی پس چرا نه
قائل بحقیقت ادراک شوند در منام و استاد ابو اسحق اسفراینی که از کبار علما اشاعره هست تصریح
کرده است بحقیقت آن و اما اکثر از جمهور متکلمین معتزله کنند که رویا خیال باطل است محمول است

برانکه وجود خارجی ندارد چنانکه ببینند و میشنوند بلکه نیست او را در آن وقت بنحوی که می بینند و مے
شنوند مگر وجود خیالی یا آنکه این حکم بر اکثر است چه غالب رؤیای آن همچنین است یا تخصیص کنند از رؤیای
کسی که معتاد بر است گوئی نیست چنانکه در حدیث آمده صادق ترین شما بر رؤیا صادق ترین شما است
بحدیث و کلام یا بر رؤیای کسی که بسیار شده اند گناهان او چه کثرت گناهان مورث ظلمت دل است و گرنه
چگونه قائل شوند ایشان که بعضی شرع اند بطلان چیزی را که ناطق شده بآن کتاب و سنت و در حدیث آمده
که رؤیای صالحه یکپاره است از چهل و شش پاره پیغمبری و علما را در بیان معنی این حدیث تاویلات است
احسن وجوه آنست که رؤیای صحیح یکپاره است از چهل و شش پاره پیغمبری و علما را در بیان معنی این
حدیث تاویلات است احسن وجوه آنست که رؤیای صحیح مطابق مرتبه ایست بس عالی و رفیع که عطا کرده شد
انبیا را که اخبار از وحی اکثر در منام میشنیدند پس کسی که عطا کرده شود از مومنان این کرامت را بفضل کمال
در حق خود داند و شکر کند و علم خصوص این بعدد که در امثال این حدیث آمده مفوض بعلم شارع است و بی توقیف
آن نتوان یافت اگر چه مردم تخمینها کنند و حکما را در تحقیق رؤیا تفصیلے است مبنی بر اثبات حواس
خمسه باطنه حس مشترک و خیال و متصرفه و وهم و حافظه گویند حس مشترک قوتی است در مقدم دماغ
که مرتسم میشود در وی صور محسوسات خارجیه از طریق حواس خمسه ظاهره که بصر و سمع و ذوق و شم
و لمس اند همچنین در خواب چون از این شغل ظاهری فارغ شود متوجه بدیگر حواس باطنه گردد و از آنها
صور برگیرد و آن بر سه قسم است قسمی آنکه برگردد و وارد شود بر وی صور از نفس ناطقه مجرده انسانی
که او در حال نوم چون فراغ فی الجمله از تدبیر بدن و از شغل عالم جسمانی حاصل کند از عقول
و ملایکه سماویه که صور کائنات ما کان و ما سیکون از ازل تا ابد نزد ایشان در آنها مرتسم و ثابت
اند بسبب اتصال معنوی روحانی که بآن جواهر مجرده دارد میگیرد و بعضی صور را که لایق است بحال
او و احوال اقربا و شهر او که اهتمام بمصالح آن دارد بقدر مناسب اتصال حتی که اگر اهتمامش بمصالح
تمام مردم باشد مناسب آن دریابد و اگر همتش منجذب بمطالب عالیه و دریافت معارف متعالیه
بود از آن قسم چیزها لائح شود و گویند که آنچه منتقش در نفس ناطقه است صور کلی خواهد بود

اگر دیدی صورت جزئی باشد والهم است که قوت متصرفه بنا بر جهان ذکر انتقال از چیزی بچیزی دیگر که مناسبت اول باشد بوجهی
یا بمضادة اول و تقسیم صور متصله و ترکیب در اشیاء منفصله است بر وجوه مختلف و انحاء شتی لباس صورت جزئی
از جزئیات کلی دیگر نزدیکتر یا دورتر نسبت باول میباشد می بخشد چنانکه صورت مروارید اگر در نفس از معقول مرتسم شده
لباس صورت دندان دهد یا قطره باران یا ژاله دهد و گاهی یک ضد لباس ضد دیگر دهد چنانکه خنده را گریه بخشد
و حس مشترک چون درین هنگام از شغل ادراک صور محسوسات حواس ظاهره که از خارج اخذ نمایند فارغ شده بسوی مدرکات
باطنه متوجه گشته لاجرم آنچه متصرفه تصویر و تخییل کرده صورت مدرکه نفس را تخلیط و تلبیس نموده در حس مشترک مرتسم شود
[illegible]
[illegible] در احتیاج بتعبیر افتد تا تجرید کند تعبیر از محاکی حق فراست نظر تقرار از
[illegible] در تفاوت از تصرف متخیله ابری کرده با قوه نفس ناطقه و مطابق نفس الامر
است و گاهی تصرفی نکند در وی متخیله از جهت غلبه عقل و قوت آن و بحسب الصورت تغییر بحسب نرسد اگرچه در نفس ناطقه مرتسم شده بود
[illegible]
[illegible] و لهذا این قسم را فکره نامند
رؤیای صادقه نامند و ازین قسم نام رؤیا است متخیله چند صور خیالی از تکرار در حس مشترک اندازد که اصلا در حال بیداری آنکس را در نیافته
باشد و جزو نفی الخیال لباس شکلی دیگر بخشد در حس مشترک کسی نماید که گاهی در خارج بود شناخته و قسمی دیگر آنکه چون خلطی از اخلاط
اربعه بر مزاج روح حیوانی که حامل قوت متصرفه و بر جمیع قوی است غالب آید آن روح متغیر شود و در قوت متخیله تغیر راه
یابد و بان خلط مغلوب گردد و بسبب غلبه آن خلط صور مناسبه آن اختراع نماید و نفس ناطقه نیز چون در دفع آن خلط همگی همت توجه
بار خود را در حالت مغلوبیت کم کند و بزمان با بد بیش هم نماید تعبیر آن در آید که در طبیعت و صورت مناسب آن خلط است
مثلا بسبب غلبه خلط خون چیزهای سرخ رنگ بیند و از غلبه خلط صفرا آتش و شعله ها نگرد و از غلبه سودا کوهها و دودها و تاریکی ها
و از غلبه بلغم آبها و رنگهای سفید بیند و این هر دو قسم را اضغاث احلام خوانند که اعتبار ندارند و تعبیر نشایند مگر در آن صورت
که بقول متخلط گردد و آنچه در نفس ناطقه از مبادی عالیه مرتسم گشته از قوت متخیله برنگ مناسب خلط ملابس ایشان صورت تعبیر
افتد و علم تعبیر علمی است که حاصل نمیشود مگر کسی که راسخ باشد در علوم یا باشد من عند الله و کرامتی است بس عالی که یوسف
پیغمبران کرام شد و او بدان مفتخر گشت والحمد لله علی الاتمام والصلوة علی نبیه خیر الانام والله اعلم بالصواب